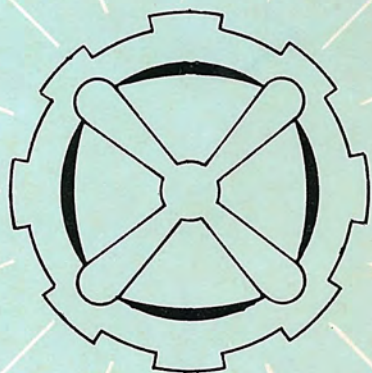


سکاه

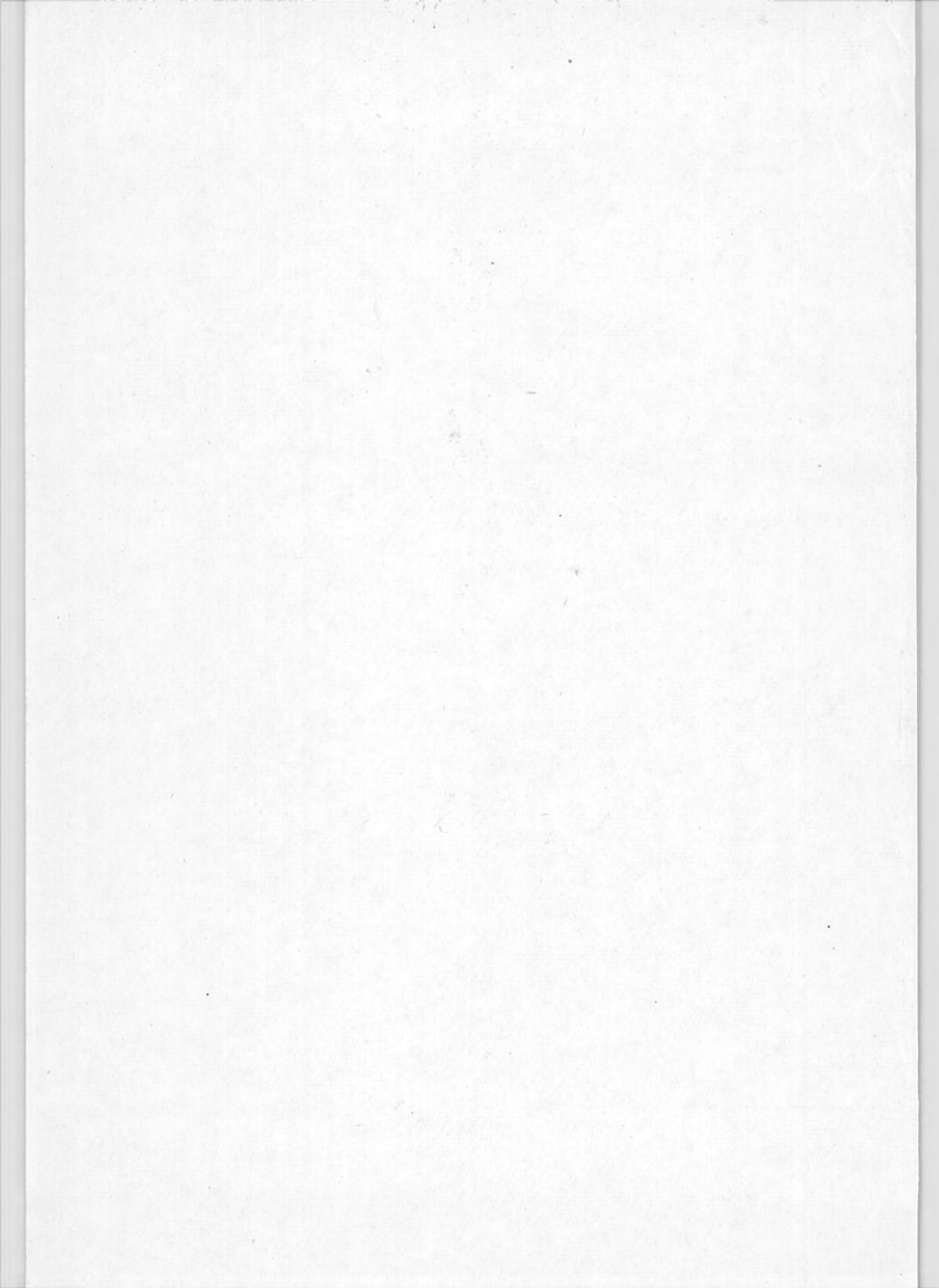
نشریه حزب توده ایران



برای دانشجویان

سال سوم، شماره

۶



پیکار

نشریه حزب توده ایران برای دانشجویان

دوره دوم - سال سوم

شماره ۶ - فروردین وارد بیستم ۱۳۵۳

فهرست:

صفحه

۳	نامه هیئت دبیران کمیته مرکزی حزب توده ایران به هیئت های
۵	تحریریه مجلات " دنیا " و " پیکار "
۶	پیکار ادامه دارد و تشدید میشود
۹	ارتجاع میتازد ، مقاومت مردم شدت می یابد
۱۳	برای دفاع از زندانیان سیاسی متحد شویم و مبارزه کنیم !
۱۴	" گل شکن دیوسیه مرگت باد ! " (به گل سرخی ود انشیان)
۱۶	توطئه جدید سازمان امنیت علیه دانشجویان مبارز ایرانی در خارج از کشور
۱۶	پیوند کارگران و روشنفکران
۱۹	وطن
۲۱	آشفته گی های آموزشی ایران (۸) - سیمای طبقاتی آموزش عالی
۲۸	د فرمان - یکی ناقص و دیگری بی محتوی
۳۵	درباره مقررات کنکور سراسری
۳۸	وام دانشجویی یا آموزش عالی رایگان و کمک هزینه تحصیلی
۴۰	هنر سازماندهی
۴۲	حزب را یاری کنیم !

بقیه فهرست در صفحه بعد

- ۴۴ بن بست سیاست ضد کمونیستی در کنگد راسیون
- ۴۸ مبارزه انقلابی و تلفات
- ۵۰ " کمونیسم مستقل "
- افسانه " سوسیال - امپریالیسم " و " احیاء سرمایه داری "
- ۵۲ در اتحاد شوروی
- ۵۸ در کنگره لنینیست های جوان
- ۵۹ ما " موریسازمان امنیت یا مائوئیست پیگیر ؟
- فرمانده فاشیست " ورزشگاه " شیلی به زندانیان گفت :
- ۶۲ " تمنا میکنم بدست من بهانه ای بدید تا شمارا بکشم "
- ۶۶ " تقدیم به خلق مبارز شیلی "
- مائوئیسم پشتیبان فاشیسم در شیلی • انعکاس کودتای نظامی شیلی
- ۶۷ در " ۱۶ آذر " ارگان کنگد راسیون دانشجویان ایرانی
- ۷۰ پاکستان - کنام فقر ، آشیانه امید
- ۷۵ محکم باد پیوند دوستی بین جوانان و دانشجویان ایران و عراق
- ۷۶ در باره اثر انگلس " منشا " خانواده ، مالکیت و دولت "
- ۷۹ در باره تهرهای انقلابی ایران
- ۸۵ بهارنغمه سی
- ۸۶ یک کارگردوب آهن از تجربه خود دردوران خدمت سرمایه سخن میگوید
- از زندگی دانشجویان جهان • دانشگاههای امریکا رخدمت سرمایه -
- ۸۸ داری انحصاری دولتی
- ۹۱ تهران و هفتمین دوره بازیهای آسیائی • هیاهوی بسیار برای خود
- ۹۴ مائوئیستها از تظاهرات دانشجویان ایرانی بنفع مبارزان ظفار جلوگیری میکنند
- ۹۵ به یک لبخند می آرزو
- ۹۶ پیکار یا سخن میدهد
- ۹۸ پیکار و خوانندگان

نامه هیئت دبیران کمیته مرکزی حزب توده ایران به هیئت های تحریریه مجلات «دنيا» و «پیکار»

رفقای عزیز!

هیئت اجرائیه کمیته مرکزی حزب توده ایران با توجه به ضرورت تشدید فعالیت ایدئولوژیک و واکنش سریع و بموقع در مقابل حوادث و مسائل، با توجه به ضرورت متوجه ساختن عده فعالیت حزب به کار در داخل کشور، تصمیم گرفته است مجله «دنيا» از سال جاری بشکل ماهانه، یعنی ۱۲ شماره در سال نشر یابد. در اثر محدود بودن امکانات حزب، اجرا این تصمیم بناچار با تعطیل انتشار مجله «پیکار» همراه خواهد بود. بدین مناسبت هیئت اجرائیه ضرور میباید نظر خود را در باره کار انجام یافته از جانب این دو مجله و وظائف کنونی مجله «دنيا» بیان دارد.

مجله «دنيا» طی ۱۴ سال انتشار خود وظایفی را که در برابر او بود بشایستگی انجام داد و نقش مهمی در ترویج مارکسیسم - لنینیسم، طرح و تحلیل مسائل حاد جامعه ایران و جنبش انقلابی کشور، تنظیم و تدوین تاریخ جنبش کارگری در ایران، بررسی مسائل و مباحث مختلف مربوط به تاریخ و فرهنگ کشور، توضیح مشی حزب در عرصه های مختلف و دفاع از آن ایفا کرد و بهمین سبب حیثیت و اعتبار بزرگی در نزد نیروهای انقلابی و مترقی کشور ماکسب کرده است. ولی انتشار فصلی مجله «دنيا» بسبب و شیوه کنونی نمیتواند پاسخگوی نیاز روز افزون حزب برای مقابله سیاسی و ایدئولوژیک بموقع با نظریات انحرافی «چپ» و راست و طرح و تحلیل سریع مسائل حاد جهان و ایران باشد. هیئت اجرائیه حزب بر آنست که مجله ای در صفحات کمتر، با مقالات کوتاهتر، در مورد مسائل گری و مهم سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و نظری، با تعداد بیشتری در سال، خواست مرسوم روز است. بهمین جهت مجله «دنيا» بسبب دوزه جدید خود را با این مختصات آغاز کند.

مجله «پیکار» طی سه سال انتشار منظم خود توانست حیثیت و محبوبیت

فراوانی کسب کند و به حربه موثر نبرد ما در میان مبارزان ضد رژیم و ضد امپریالیست
در خارج از کشور و بویژه در جنبش مترقی دانشجویی خارج از کشور مبدل شود •
مجله "پیکار" با طرح بموقع و درست مسائل، با ابراز ابتکارات مختلف
مطبوعاتی، با حفظ سبک پرشور و پیکار جو جای خود را با سرعت در میان مبارزان
باز کرد • مجله "پیکار" سنت قابل تحسینی ایجاد کرده است که در تاریخ
مطبوعات حزبی باید ار خواهد ماند •

رفقای عزیز!

ما اطمینان داریم که رفقا با درک تمام عمق تصمیم متخذه از طرف
هیئت اجرایی خواهند کوشید و وظائف محوله را با صرف تمام نیروی خلاقه خویش
و بدان شکل که مورد توقع حزب و همه مبارزان انقلابی ایران است، انجام
دهند •

با درود رفیقانه - هیئت دبیران کمیته مرکزی

دبیر اول - ایرج اسکندری

۲۷ فروردین ۱۳۵۳

پیکار ادامه دارد

وتشدید میشود

خوانندگان گرامی !

بنابه تصمیم هیئت اجرائیه کمیته مرکزی حزب توده ایران ، انتشار " پیکار " نشریه حزب توده ایران برای دانشجویان ، متوقف میگردد . بدینسان دوره دوم " پیکار " پس از سه سال انتشار منظم پایان می یابد .

تصمیم هیئت اجرائیه کمیته مرکزی حزب توده ایران در متوقف کردن انتشار " پیکار " بر پایه این تحلیل مبتنی است که ، از یکسو جنبش انقلابی ضد امپریالیستی و دمکراتیک در میهن ما گسترش می یابد و لذا امیدهای فعالیت سیاسی واید ثلوریک حزب متناسب با نیاز جنبش افزایش پذیرد ، و از سوی دیگر امکانات حزب در شرایط کنونی محدود است و از اینرو میباید از امکانات محدود کنونی بحد اکثر و به بهترین و عقلانی ترین شکل برای پاسخ به این نیاز استفاده کرد . این تصمیم بدین معنی است که با وجود متوقف شدن انتشار " پیکار " فعالیت مطبوعاتی حزب ، با انتشار یانزده روز یکبار " مردم " ارگان مرکزی حزب توده ایران و انتشار ماهانه " دنیا " ارگان سیاسی و تئوریک حزب توده ایران و همچنین گسترش نشریات دیگر حزب ، در مجموع و بطور کلی افزایش می یابد . براین اساس هیئت تحریریه " پیکار " اطمینان دارد که خوانندگان گرامی " پیکار " نیز با این تحلیل و تصمیم موافق خواهند بود .

" پیکار " طی سه سال انتشار منظم خود توانست همواره بسوی بهبود و تکامل پیش رود و وظائفی را که در برابر خود نهاد بود در چارچوب امکانات ، انجام دهد . تا میسر " پیکار " در دست و دشمن و استقبال و کمک خوانندگان گرامی از یکسو و ارزیابی مثبت هیئت اجرائیه کمیته مرکزی حزب توده ایران از " پیکار " از سوی دیگر ، مؤید این واقعیت است . هیئت تحریریه " پیکار " وظیفه خود میداند که از همه رفاقد و ستانی که به " پیکار " کمک تحریری کرده اند ، از همه مبارزان دانشجویی که به پخش " پیکار " کمک کرده اند ، از همه خوانندگان " پیکار " که با پشتیبانی و تشویق خود به هیئت تحریریه یاری رسیده اند ، صمیمانه سپاسگزاری کند .

هیئت تحریریه " پیکار " تردید ندارد که ، هواداران " پیکار " مبارزه آن را - که مبارزه حزب توده ایران ، حزب طبقه کارگر ایران است - برای دفاع از حقوق و منافع صنفی و سیاسی دانشجویان ایرانی ، برای پیشرفت جنبش انقلابی ، ضد امپریالیستی و دمکراتیک خلقهای ایران ، برای نشر اندیشه های مارکسیسم - لنینیسم پیش از پیش گسترش خواهند داد .

هیئت تحریریه " پیکار "

ارتجاع میتازد

مقاومت مردم شدت می یابد

نگاهی کوتاه به رویداد های سال ۱۳۵۲ در ایران، در برابر مائلا بلوئی غنی تر و پر شور تر از پیش، از جنبش همگانی مردم و فزون گیری مقاومت آنها در برابر سیاست ترور و اختناق، از پایداری بیشتر خلق ما و دل به طوفان سپردگان در برابر پاسداری ارتجاع، جهل و فقر، از طغیان فزاینده خشم مردم و ارتقا آگاهی سیاسی و انقلابی زحمتکشان ترسیم میکند.

رژیم ایران بی اعتنا به دگرگونی و رویداد های جهان، هراسان از مردم، عوس، خشمگین، نگران از حال و آینده خویش، میتازد و برخورد می پیچد. استبداد حاکم با جادوی تبلیغات، بازند آنها و شکنجه گاه های بیشمار خود، با خون و آتش می خواهد بیکار رهایی بخش مردم میهن ما را از توان بیاندازد، می خواهد جنبش مقاومت مردم را از حرکت بازدارد. ارتجاع ایران می خواهد آتشی را که در درون سینه ها علیه او زبانه میکشد خاموش کند، می خواهد مردم را از دیدن، از اندیشیدن، از خواستن بازدارد.

سال پیش رژیم هزینه های بیشتری را برای سرکوب جنبش مردم اختصاص داد. بودجه های ارتش، شهربانی، ژاندارمری و سازمان امنیت افزایش یافت. به پاسداری این رژیم، به آرایشگران آن، به شکنجه گران و جلادان دستمزد های چرب تری پرداختند. برای دستگاہ های تبلیغاتی دولت هزینه های بیشتری تعیین گردید. برنامه های "امنیتی" سازمان امنیت در کارخانه ها، روستاها، در ادارات و مراکز آموزشی کشور فضای بیشتری را در برگرفت.

در ۱۲ ماه سال ۱۳۵۲ سینه پرشور ۳۷ میهن پرست ایرانی در خیابانها و میدانهای اعدام با گلوله مشبک شد. این آملری است که دولت خود منتشر کرده است. بی تردید تعداد قربانیان بیش از این است. در این ۱۲ ماه چه بسیار میهن پرستانی که در زندانها و شکنجه گاه های ساواک بی رحمانه بقتل رسیدند، چه بسیار مردان و زنانی که بدست آدمکشان جنایتکار سازمان امنیت در شهرها و روستاهای کشور، در خانه و خیابان از پای درآمدند و نام آنها پنهان ماند.

در سالی که گذشت دادگاه های نظامی لحظه ای بیکار نشدند. ده ها حکم اعدام، صدها سال زندان برای کسانی صادر شد که "خواب آرام شاه را آشفته کرده اند". در سیاه کردن اندیشه پاک این آزادگان بی هراس، این غنچه های نو شکفته مقاومت، ما مورین سیاهکار سازمان امنیت در روزنامه های درباری چه ستونهای بلندی را که سیاه نکردند. با وجود این آتش خشم مردم همچنان فرزان ماند، زبانه کشید. رژیم استبدادی شاه با همه تلاش مذبحخانه خود نتوانست از تنفر مردم، از طغیان کینه آنها علیه خویش بکاهد.

سال پیش ما نمونه های بسیاری از اعتصاب های کارگری روبرو بودیم. اعتصاب یک پارچه و طولانی کارگران کفش ملی، که با پیروزی آنها خاتمه یافت، اعتصاب کارگران کارخانه مرسدس بنز، اعتصاب کوتاه کارگران دخانیات، اعتصاب نشسته کارگران پالایشگاه نفت، اعتصاب پرشور کارگران کارخانه آریا - شورلت، اعتصاب کارگران کارخانه ارج، که با وحشیگری از طرف ما مورین پلیس سرکوب شد، اعتصاب کارگران کارخانه گاز، اعتصاب های کارگران کارخانه های کبریت سازی زنجان، گروه صنعتی بهمشهر، پارس الکترونیک، نساجی شاهی، ریسندگی کاشان، چپست سازی

ایران ، شرکت واحد اتوبوسرانی تهران ، سیتروئن ، ماشین سازی تبریز ، لوله سازی ستکووایران ناسیو-
نال از گسترش جنبش کارگری و اوج دو باره مبارزات اعتصابی در کشور حکایت میکند .
رژیم د یکتاتوری شاه اعتصابهای کارگری را در عمل غیرقانونی اعلام کرده است . دستگاههای
تلیخاتی دولت شب و روز از " توجه ویژه شاه به کارگران " ، از " بهبود زندگی " آنها سخن میگویند .
ولی وسعت چشمگیر اعتصابهای کارگری در سالی که گذشت ، یکپارچگی آنها ، مقاومت جسورانه کارگران
در برابر رژیم شدکارگری ایران ، نه تنها افسانه بی پایه " رفاه کارگران در دوران انقلاب شاه و ملت "
را از پایه باطل کرد ، بلکه زمینه ای مساعد تر برای بسط جنبش کارگری در کشور و درگیرهای شدیدتر
طبقاتی در آینده فراهم آورد .

در سال پیش دانشگاههای کشور نیز کانون پر جوش مبارزه بود . شاه در ششمن کنفرانس
آموزشی رامسر برخورد بالید که ما^۱ مورین اوتوانسته اند مقاومت دانشجویان را درهم شکنند . او از " وضع
آرامی " که ما^۲ مورین او توانسته اند در دانشگاهها و مراکز آموزش عالی بوجود آورند ، اظهار رضایت
کرد . ولی در تمام سال ما شاهد یکپسار پیوسته و پر شور دانشجویان علیه سیاست ضد خلقی ، ضد
دمکراتیک و ضد میهنی شاه و رژیم او بودیم .

در فروردین ماه ۱۳۵۲ تظاهرات وسیع دانشجویان علیه سیاست نظامیگری رژیم تقریباً تمام
دانشگاههای کشور را در بر گرفت . دانشجویان میخواستند دولت بجای خرید اسلحه و تقویت مد او م
ارتش ، شهریه های سنگین تحصیلی را لغو کند و برای کودکان و جوانان مدرسه و دانشگاه ، برای
مردم خانه ، بیمارستان و درمانگاه بسازد . در موقع ورود ژوزف سیسکو معاون وزیر خارجه امریکابه ایران
فریاد خشمگین دانشجویان ، که میخواستند دولت بجای اسلحه به مردم نان بدهد ، باز خیابانهای
تهران را انباشت . در همین ماه وقتی هویدا در لندن به دخالت نظامی ایران در عمان و کشتار
وحشیانه مردم بید فاع ظفار توسط سپاهیان ایرانی اعتراف کرد ، در تهران ، اصفهان ، مشهد و اهو از
هزاران اعلامیه توسط دانشجویان پخش شد ، که شاه و سپاه مسلح او را " زائد ارم امیرالیمسم "
خواندند . در همین وقت جوانان مادر لندن هویدا و دولت او را بعنوان مجری سیاست نظامیگری
شاه رسوا کردند .

روز ۱۸ دیماه گروهی از اعضای خانواده های سپاهیان و افسران ایرانی ، که شاه آنها را برای
دفاع از منافع استعمارگران انگلیسی و حفظ رژیم قرون وسطائی قابوس به عمان فرستاده است ، در
برابر ستاد ارتش اجتماع کردند و بازگشت فرزندان و همسران خود را خواستار شدند . پلیس اجتماع
آنها را باخسونسوت برهم زد .

امضای قرارداد نواستعماری ، نفت باکنترسیوم در خرداد ماه ۱۳۵۲ ، باز آتش خشم مردم را
شعلنه وساخت . بجرم مخالفت با این قرارداد ، ما^۳ مورین سازمان جنایتکار امنیت درهر شهر
صد هائفر را بازداشت کردند . دانشجویان دانشگاه تهران ، که علیه امضای این قرارداد خائسانه به
اعتراض برخاسته بودند ، وحشیانه مورد حمله کماندوهای شاه قرار گرفتند ، بسیاری از دانشجویان
مجرع شدند و صد هائفر بازداشت گردیدند .

در جریان برگزاری کنکور صد ها اعلامیه در میان دانشجویان پخش شد ، که عنوان بعضی از
آنها چنین بود : " رژیم شاه بجای کتاب بدست ماتفنگ میدهد " ، " بجای دانشگاه سپاهخانه
میسازند " ، " بجای مدرسه زندانها را گسترش میدهند " .

از هفته اول آذر ماه تا ۲۰ دیماه دانشگاهها گاه در حال اعتصاب بود ، گاه در اشغال پلیس
بسر میبرد . قبل از ۱۶ آذر ، جنبش اعتراضی دانشجویان نخست از دانشگاه صنعتی تهران شروع شد و
سپس مدرسه عالی هنر ، دانشگاه تهران و شهرستانها را در بر گرفت .

۱۶ آذر، روز دانشجو و یاد بود شهیدان آن باشعارهای " مرگ برد یکتاتوری "، " قرار داد نفت خائنه است"، "زندانیان سیاسی را آزاد کنید"، " ما به این همه سلاح و سر بازخانه احتیاج نداریم" برگزار شد. در برخورد با پلیس بازخون بسیاری از دانشجویان به زمین ریخت. بازدهها دانشجو اسیر و به شکنجه گاههای سازمان امنیت روان شدند.

پلیس هار دربار در تبریز سه جوان دانشجو را با ضرب گلوله از پای در آورد. در جریان پرخاش به سیاست نظامیگری دولت درد انشکده صنعت و هنر نارمک نیز يك دانشجو با گلوله بقتل رسید.

بازداشت و محاکمه ۱۲ روشنفکر جوان ایرانی، که قصدی جز کمک به زندانیان سیاسی و خانواده های بی سرپرست آنها نداشتند، را می های ظالمانه دادگاه نظامی در باره آنها و سرانجام تیرباران و تن از شجاع ترین و مقاوم ترین آنان - خسرو گل سرخی و کرامت دانشیان - بارد یگر آتش خشم مردم، بویژه جوانان و دانشجویان راد رسرا سرکشور شعله و ساخت. دانشگاه تهران در محاصره پلیس، بی هراس از خشونت پاسداران مسلح ارتجاع، تنفروانز چار خود را از سیل خونی که رژیم برای تثبیت وضع خود بر اه انداخته است، با فریاد های " سرنگون باد رژیم ارتجاعی"، " خونریزی کافی است"، " ما آزاد یهای د مکتاتیک می خواهیم" نشان داد. پلیس باز به دانشگاه هجوم آورد، آنرا تعطیل کرد و باز دسته ای رابه زندان ها و شکنجه گاههای سازمان امنیت فرستاد.

در سالی که گذشت زندانهای آرام نبود. شیران در بند، اسیران بیشمار استیداد، بسه ایستادگی قابل تحسین خود در برابر زندانهای انسان ادا مه دادند. زندانیان سیاسی با اعتراض های جمعی و فردی، با اعتصاب غذا، بانوشتن نامه و شرح جنایاتی که در این دخمه های مرگ میگذرد، هر بار پیوند خود را با جنبش عمومی خلق، با پیکار رزمندگان راستین آزادی و ترقی کشور ابراز داشتند. در زندانهای قصر و اوین، در قزل قلعه و بازداشتگاه موقت شهر یانی تهران، پلیس بسیاری از زندانیان سیاسی را مجروح کرد. در شیراز ما ۶ مورین زندان با رگبار مسلسل خواستند صد ای اعتراض زندانیان را خاموش کنند، ولی موفق نشدند. در روز ۱۱ شهریور گروهی از زنان در برابر مجلس اجتماع نمودند و آزادی فرزندان در بند خود را خواستار شدند. آنها با کینه و خشم و اندوه فریاد میزدند:

" مردم بد انید، اینها بچه های ما را شکنجه میدهند."

در سال گذشته دستگاه استیدادی حاکم، نه در برون و نه در درون زندان، نتوانست نظام دلخواه خود را ایجاد کند. پیکار پرتوان خلق ماعلیه یورش همه جانبه ارتجاع، علیه تشدید سیاست ترور و اختناق، علیه نظام استیدادی حاکم، که باری سنگین از رنج و مصیبت بردوش مردم نهاد است، هر چه بیشتر گسترش می یابد، شکل میگیرد، تحکیم میشود. این پیکار را با شیوه پلیسی، با صقیر گلوله، با زندان و شکنجه نمیتوان خاموش کرد، با خونریزی نمیتوان راه آنرا بسته. خلق ما برای آزادی خود، برای رهائی ایران، برای ترقی و پیشرفت کشور ایستاده است. خلق ما میزند!

چوبه های اعدام، زندانها و شکنجه گاهها، خون و آتش نمیتواند راه پیکار جوانان راستین خلق را سد کند، نمیتواند آنها را از اندیشیدن و خواستن بازدارد. تشدید مقاومت مردم، ایستادگی جسورانه آنها در برابر پاسداران رژیم ترور و اختناق، در سالی که گذشت، بیهودگی تلاش مذبحخانه ای را نشان میدهد، که گردانندگان رژیم به آن امید بسته اند.

البرز



بناسیت
روز ۱۲ اردیبهشت، روز
شهادت خسرو روزبه قهرمان ملی
ایران، روز دفاع از زندانیان سیاسی

برای دفاع از زندانیان سیاسی متحد شویم و مبارزه کنیم!

مجله "اکنونیست" لندن در شماره ششم آوریل ۱۹۷۴ (هفدهم فروردین ۱۳۵۳) تعداد زندانیان سیاسی در ایران رازقی در حدود ۲۵ تا ۴۰ هزار نفر ذکر کرده است. مخبر مجله متذکر می‌شود که تعداد زندانیان سیاسی در ایران، بویژه در ماه‌های اخیر، رو به افزایش رفته است. همین مخبر خاطر نشان می‌کند که زندانیان سیاسی در ایران مرکب از یک گروه یاد شده خاصی نبوده، بلکه افرادی از همه طبقات و گروه‌های اجتماعی منجمده دانش آموزان، دانشجویان، فرهنگیان و روشنفکران را در بر می‌گیرد.

انتشار این مطالب در مجله محافظه کاری نظیر "اکنونیست" لندن اولا پاسخی است به دروغ شاه که در مصاحبه‌های خود از تعداد زندانیان سیاسی طفره می‌برد و چنین وانمود می‌کند که گویا تعداد زندانیان سیاسی در ایران چندان نیست و جز "معدودی کمونیست‌ها" و "زندانی سیاسی دیگری وجود ندارد". ثانیاً افزایش تعداد زندانیان سیاسی طی مدتی کوتاه و در ماه‌های اخیر تاریخی که "اکنونیست" به آن اشاره نموده، نمودار دیگر پیدایش یک وضع جدید در درگیری بین رژیم و مردم ایران است.

در گذشته زندانیان سیاسی بطور عده عبارت از افراد وابسته به حزب توده ایران و دیگر سازمان‌های دموکراتیک بودند، که شاه از آنها بنام "کمونیست‌ها" یاد می‌کند. در سال‌های ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱ تعداد زیادی از جوانان در جریان عملیات چریک روستائی و شهری دستگیر شدند، که متأسفانه دهان‌نفر از آنان شهید شدند و صد هانفر در ردیف زندانیان سیاسی در زندان‌ها جا گرفتند. زندانیان سیاسی از میان دیگر گروه‌ها و سازمان‌های مخالف رژیم و از جمله از میان روحانیون در سال‌های اخیر کم

نبوده اند.

اینک "اکونومیست" لندن، که درعلاقه اش به حفظ رژیم جای تردید نیست، تعداد زندانیان سیاسی را ۲۵۰ تا ۶۰۰ هزار نفر اعلام میکند. تخمین برخی نیروهای اپوزیسیون از تعداد زندانیان سیاسی در کشور ما - چنانکه در مطبوعات این نیروها منعکس میگردد - نیز در همین حدود است. افزایش تعداد زندانیان سیاسی طی سال گذشته، و چنانکه مخبر "اکونومیست" خاطرنشان میکند حتی طی ماههای اخیر تا حد چنین رقمی، بدون شبهه معرف پیدايش وضع جدیدی از نظر حبس و بازداشت - جمعی در جریان سال قبل در کشور ماست.

چنین بنظر میرسد که طی سال گذشته سازمانهای امنیتی و انتظامی رژیم از روش دستگیری انفرادی و گروهی مخالفین پارافراگذاشته و به روش بازداشتهای جمعی در مراکز کارگری، در بازار و مجامع روحانی، در مدارس و دانشگاهها، در ادارات و حتی سازمانهای نیروهای مسلح دست زده اند. افزایش یکباره زندانیان سیاسی را باید از اعمال این روش ناشی دانست.

افزایش تعداد زندانیان سیاسی طی سال گذشته بدون آنکه با تظاهرات علنی و وسیع مردم - البته به استثنای محیط دانشگاهها و برخی کارخانهها - همراه باشد، صورت گرفته است. این امر البته نشانه نفوذ عوامل سازمان امنیت و پلیس در داخل قشرهای وسیع است که هنوز به آن امکان میدهند قبل از وقوع اعتصاب و اعتراض به حبس و بازداشتهای جمعی ببردازد و بدینوسیله از تظاهرات علنی جلوگیری بعمل آورده. اما این وضع در عین حال نشانه تغییر روش در مورد آن اقشار و گروهها و طبقات اجتماعی است که تا همین اواخر رژیم از درگیری علنی و مستقیم با آنها اجتناب میورزید.

شاه در مصاحبه مطبوعاتی ۱۲ مارس ۱۹۷۴ با سردبیر "سندی تایمز" علنا اعتراف کرد که ترور پلیسی رژیم او طی سال گذشته شدیدتر گردیده و دولت او "کمی" سختگیرتر شده است.

در دوران آرامش نسبی ناشی از زودهای "انقلاب سفید" بی پایان رسیده است. اکنون فقط زندانیان هستند که میتوانند به طبیعیترین خواستها، آنها از جانب وسیعترین قشرها و طبقات مردم، پاسخ بگویند. دیگر با وجود اصلاحات ارضی از بالا، سهمین شدن در سود و سهام کارخانهها، "انقلاب" اداری و آموزشی و بهداشتی نمیتوان روی خواستهای صنعتی و سیاسی طبقات زحمتکش جامعه سرپوش گذاشت. مبارزات کارگران برای افزایش دستمزدها، کارمندان برای بالابردن حقوقها، سکنه شهری برای جلوگیری از گرانتر شدن مسکن و آبر و نایاب شدن کالاها، توده های وسیع دهقانان علیه زورگویی استثمارگران قدیم و جدید و بالاخره مبارزات همه مردم ایران علیه سیاست خارجی ضد ملی رژیم در خرید اسلحه، اعزام قوا به عمان و پیش فروش ثروت نفت به کنسرسیوم و این نوع خیانتها رو بسه اعتلاء و فزونی است. رژیم که به سر نیزه و زندان تکیه دارد، جز آنکه تعداد زندانیان سیاسی را افزایش دهد، کار دیگری نمیتواند انجام دهد.

به منظور انتقامجویی از هزاران هزار مبارز بالقوه در صفوف کارگران، دهقانان، پیشه وران، روحانیان، روشنفکران، فرهنگیان و دانشجویان، که بطریق اشکال مختلف نسبت به وضع موجود ابراز عدم رضایت میکنند و برای تدارک و برگزاری تظاهرات عظیم ضد رژیم آمادگی نشان میدهند، در خمیان شاه - به محیط در بسته زندانها روی آورند و بیشمارانه ترین جنایات را در باره زندانیان سیاسی روا میدارند. ترور پلیسی رژیم نه فقط در خارج از زندان تهدید شده، بلکه در داخل زندان هم حدت فوق العاده پیدا کرده است.

یکی از آخرین نامه های واصله از زندان چنین حکایت میکند:

"در زندان کعبه ای که زیر نظر ساواک و شهربانی و ژاندارمری اداره میشود سخت -

ترین شکنجه های ممکن را به افراد می دهد. شکنجه د یگر مخصوص اشخاص مشخص نیست، بلکه در مورد همه دستگیر شده ها انجام میشود. خیلی وحشیانه و مرگبار شکنجه میدهند، حتی کسی را که برای خواندن يك كتاب دستگیر کرده باشند. بستن به تخت، گذاشتن سرپوش روی سر به منظور جلوگیری از صدا و زدن تا سرحد بیهوشی یکی از شکنجه هاست، که بعدا با بیداری بوسيله شوک الکتریکی و زدن مجدد با کابل تکمیل میشود. این عمل ممکن است چندین بار تکرار شود. شکنجه روحی، غذای نامرتب و صد هاجنگ اعصاب، طرق دیگر آزار زدن انی هستند. با خانواده زندانیان با کمال بیشری رفتار میشود. پس از انتظار طولانی فقط چند دقیقه ای حق ملاقات میدهند. حتی از ورود دارو به زندان جلوگیری میکنند. جای زندانیان بسیار ناچور است و در بندی که پنجاه نفر گنجایش دارد بیش از دویست نفر جا داده اند.

این نامه منعکس کننده وضع در یکی از زندانهاست و تنها به قسمتی از فشاری که به زندانیان سیاسی وارد می آید، اشاره میکند. جلادان رژیم بارفتار وحشیانه نسبت به زندانیان سیاسی میخواهند ابتدا خود زندانیان را مرعوب و منکوب کنند و دریناه آن مردم ایران را از مبارزه و تشدید آن باز دارند. لیکن ویژگی وضع حاضر، که مسلماً از وجود وضع عینی مساعد در خود جامعه ناشی میشود، در این است که زندانیان سیاسی نه فقط شجاعانه تر و سرسخت تر از عقاید و نظریات خود علیه رژیم دفاع میکنند، بلکه تمایل آشکاری به اتحاد میان گروههای مختلف سیاسی نشان میدهند، که باخشم بیشتر رژیم مواجه میشود.

اکنون نامه ای از زندان در برابر ماست که نظر به اهمیتی که مطالب آن برای همه نیروهای مخالف رژیم دارد، نشر آن را در اینجا ضرور میدانیم. در این نامه عیناً چنین نوشته شده است:

” همه مبارزان آزمدتی به اینطرف، یعنی از زمانیکه مناسبات چین و ایران برقرار شده و ماهیت سیاست چینی هاروشن گردیده، اکثر اختلافات سیاسی راکنار گذاشته اند و به متحد شدن تمایل بیشتری نشان میدهند. اکنون کلیه زندانیان سیاسی، از تمام گروههای سیاسی، سر يك میز غذا میخورند. در صورتیکه در گذشته هر گروهی برای خود سفره جداگانه ای پهن میکرد.”

متن نامه محتاج تفسیر اضافی نیست. زندانیان سیاسی از هر دسته و گروه نه فقط مقاومت شدیدتری از خود نشان میدهند وادعای رژیم را د اثر به تزلزل در عقاید و نظریات خود بچ میسازند، بلکه در تامین اتحاد بین نیروهای مخالف رژیم بیشقدم شده اند و درک این ضرورت و اقدام عاجل به منظور نیل به آن را از همه مبارزان خواستارند.

بهترین پاسخی که بمناسبت ۲۱ اردیبهشت، روز دفاع از زندانیان سیاسی، میتوان و باید به دهها هزار مبارز در بند داد، اولاً اعتراض عمومی و همگانی به ترور پلیسی رژیم و رفتار حیوانی ما مورین آن نسبت به همه زندانیان سیاسی و ثانیاً مبارزه برای اتحاد همه نیروهای مخالف رژیم در جبهه ضد امپریالیستی و دمکراتیک است. حزب توده ایران در این راه پیشقدم است.

ما همانطور که روز ۲۱ اردی بهشت ، روز شهادت خسرو روزبه قهرمان ملی ایران را روز دفاع از همه زندانیان سیاسی اعلام داشته ایم ، آماده ایم که همه مساعی خود را برای برگزاری مشترک چنین اقداماتی که بالمال وحدت کلیه نیروهای اصیل انقلابی را در مبارزه علیه امپریالیسم ورژیم دست نشانده شاه تسریع خواهد کرد ، بکاربریم *

حزب توده ایران از همه مبارزان داخل و خارج کشور ، که در سازمانهای مترقی ضد رژیم گورد آمده اند و یانسمیت به آنها تمایل دارند ، دعوت میکند که همزمان با دفاع از زندانیان سیاسی ، در عین حال برای تحقق اندیشه عالی اتحاد نیروهای ضد رژیم برمساعی خود بیافزایند *

ما اطمینان داریم که جوانان و دانشجویان ، که در کارزار دفاع از زندانیان سیاسی نیروی فعاله ای محسوب میشوند ، ضمن سازمان دادن هرچه وسیعتر کارزار دفاع از زندانیان سیاسی ، مجاهدت خود را برای تحقق اتحاد نیروهای مترقی و ملی در مبارزه علیه رژیم دوچندان خواهند ساخت *

م . جهان

درد پر شور به مبارزانی که در زندانهای شاه اسیرند ،
ولی همچنان از آرمانهای انقلابی خود مردانه دفاع میکنند !

« گل شکن دیو سیه مرگت باد ! »

(به گل سرخی و دانشیان)

ای گنده مشام
آن گل سرخ که آزار تو بود
پنجه انداخته ، برپرکردی
تالجن زار روانت دمی آسوده شود
ریختن خاک به گلبرگ لطیف
جهد بیهوده چه سود
سرخ گل های دگر
عطر آگین و درخشان و شریف
هر طرف باز شکوفان جالاک

ز عبث کاهی و درد
کف به لب ، باخته رنگ از رخ زرد
میزنی سم به زمین
میکشی چنگک به خاک
چه توانی که جهان است زگل مالا مال
خیره از پرتو گل
عاجز از دفع جمال
میگریزی به مغاک
لیک باز عطر گل آشناک
هم در آن دخمه ترامی یابد

حالیا از همه امید بدور
تو به تنهائی خود
گریه کن دیو شرور
گریه کن ظلمت گرز ظلمت زاد
که دگر
این فرحنای جهان جای تونیست
هیچکس را سروسود ای تونیست
سرخ گل های فروزان همه شاد
عطرافشان درد شت
به زیانند که دور تو گذشت
گل شکن دیو سیه مرگت باد !

توطئه جدید سازمان امنیت

علیه دانشجویان مبارز ایرانی در خارج از کشور

بقراراطلاعی که بدست آورده ایم، سفارتخانه های ایران - بدستور سازمان امنیت - قصد دارند گذرنامه دانشجویان میهن پرست و مبارز را لغوکنند. لغوگذرنامه دانشجویان مبارز بدانمعنی است که آنها مجبور به ترك تابعیت ایران گردند و یادركشورهای خارجی پناهنده سیاسی شوند. درهرحال این بدانمعنی است که راه بازگشت دانشجویان مبارز ایرانی به میهنشان بکلی بسته شود. و این همان چیزی است که سازمان امنیت میخواهد.

نخستین بار نیست که سازمان امنیت گذرنامه را وسیله اعمال فشار به دانشجویان مبارز ایرانی در خارج از کشور قرار داده است. تاکنون بارها سفارتخانه های ایران بدون کمترین پنهانه معقول وقانونی و فقط بحلت سیاسی در تمدیدگذرنامه دانشجویان مبارز اشکال تراشی کرده اند، تمدیدگذرنامه دانشجویان مبارز را مدت ها به تاخیر انداخته اند و از تمدیدگذرنامه برخی از آنان اصلاح خودداری نموده اند. توطئه جدید سازمان امنیت گام تازه ای است بدنهال تضییقات و اعمال فشارها و قانون شکنی های گذشته و برای تکمیل وتعمیم آن.

توطئه جدید سازمان امنیت علیه دانشجویان مبارز ایرانی در خارج از کشور - که در چارچوب تشدید ترور و اختناق درد اخل کشور صورت میگیرد - نشانه ضعف وعجز رژیم پلیسی ایران است. توقیف ها و شکنجه ها و اعدام ها نه فقط ازاده مبارزان را متزلزل نکند، بلکه هرروز نیروهای جدیدی به صفوف مبارزان ضد امپریالیست و ضد دیکتاتوری می پیوندند. اینک سازمان امنیت میخواهد اصولاً از بازگشت دانشجویان مبارز ایرانی به کشور جلوگیری کند، تا مجبور نباشد نیروی خود را - که هم اکنون با وجود تشدید ترور پلیسی قادر به کنترل کامل و همه جانبه نیروهای خلق نیست - برای کنترل وتعقیب مبارزانی که به کشور باز میگردند، بکاراندازد.

ما ضمن اعتراض شدید به توطئه جدید سازمان امنیت - که باردیگرم اهت جنایتکار این سازمان اهریمنی رافاش میسازد - از همه دانشجویان ایرانی در خارج از کشور میطلبیم که برای مبارزه با این توطئه و خنثی کردن آن بپا خیزند. در این مورد دانشجویان - صرفنظر

از تفاوت در عقاید سیاسی و اجتماعی - می‌توانند و باید متحد شوند ، زیرا این توطئه علیه همه دانشجویانی است که با عقاید سیاسی و اجتماعی گوناگون و به اشکال مختلف به مخالفت با رژیم دیکتاتوری شاه برخاسته اند . سازمان امنیت می‌تواند با چماق لغو گذرنامه حتی دانشجویانی را هم که بر ضد رژیم فعلیتی ندرند ، ولی حاضر نیستند در برابر نقشه های شیطانی سازمان امنیت سر تسلیم فرود آورند ، تهدید کند . بدینجهت اتحاد همه دانشجویانی که می‌خواهند از حق داشتن گذرنامه برخوردار باشند ، برای اعتراض به توطئه جدید سازمان امنیت و مبارزه برای جلوگیری از عملی شدن این توطئه ضد آزادی - که باید پیهی ترین اصول و موازین قانون اساسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر مهینت دارد - امری طبیعی و ضروری است .

بنظر ما می‌باید افکار عمومی ، روزنامه ها ، احزاب ، سازمانها و محافل اجتماعی را در کشورهای غریب و همچنین سازمان ملل متحد و سایر مجامع بین المللی را از این توطئه ضد آزادی و قانون شکنانه سازمان امنیت مطلع ساخت و پشتیبانی آنها را برای اعتراض به دولت ایران جلب کرد . می‌باید کارزار وسیعی را - با شرکت همه نیروهای ضد رژیم و بارعایت اصول کار مخفی - سازمان داد . بدون تردید مبارزه دانشجویان ایرانی در خارج از کشور برای افشای و خنثی کردن توطئه جدید سازمان امنیت - اگر متحدان و حساب شده و با استفاده از تمام امکانات و ابتکارات صورت گیرد - خواهد توانست توطئه جدید سازمان امنیت را عقیم گذارد .

پیکار

پیوند کارگران و روشنفکران

مسئله پیوند میان کارگران و روشنفکران ، بخصوص در دوران کنونی که تضاد-های جامعه سرمایه داری شدت و حدت بیشتر یافته و سرمایه داری جهانی مرحله نوینی را در بحران عمومی خود میگذراند ، اهمیت بیشتر کسب کرده است* . باینجهت بحثی ، ولو کوتاه ، در این مورد راضیور میساریم*

پیوند میان کارگران و روشنفکران را از سه جانب میتوان مورد بررسی قرار داد : ۱) پیوند برون حزبی (۲) پیوند درون حزبی و ۳) پیوند میان رسالت تاریخی کارگران و نقش روشنفکران* . پیوند برون حزبی بمعنای وحدت عمل و مبارزه مشترک کارگران و روشنفکران در راه هدف های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی معین است* . این پیوند و تشریک مساعی در دوران ما بمراتب وسیعتر و عمیقتر از گذشته است*

برتعداد روشنفکران ، بخصوص در جوامع پیشرفته سرمایه داری ، روز بروز افزوده میشود* . روشن فکران در دوران کنونی قشر بسیار وسیعی را تشکیل میدهند* . شرایط اجتماعی و اقتصادی موجود ، عده کثیری از روشنفکران را بیش از پیش در راه مبارزات اقتصادی و سیاسی سوق میدهد و این مبارزات در موارد معین خصلت ضد سرمایه داری بخود میگیرد* . واقعیت های زندگی جامعه سرمایه داری ، روشن-فکران را بتدریج بر آن داشته است که در راه نیل به هدف های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی خود بسا هم متحد شوند* . تشکیل اتحادیه و توسل به مبارزات جمعی و اعصابی ، که زمانی از ویژگی های طبقه کارگر بود ، اکنون یکی از خصائص نوین روشنفکران را تشکیل میدهد*

روشنفکران بتدریج پی برد هاند که فقط یا جلب پشتیبانی وسیعترین ، تواناترین و مبارزترین نیروی اجتماعی ، یعنی طبقه کارگر میتوانند برای پیروزی در مبارزات خود امکان بیشتر بدست آورند* . جلب پشتیبانی کارگران ، وحدت عمل و مبارزه مشترک با آنان به نیاز روشنفکران بدل شده است* . کارگران نیز بشو به خود بانوجه به تحولات کمی و کیفی که در درون روشنفکران انجام گرفته و میگیرد ، قشرهای وسیعی از روشنفکران را متحدین خود بشمار می آورند* . عدم اعتمادی که کارگران در گذشته نسبت به روشنفکران داشتند ، بخصوص در میان قشرهای آگاه طبقه کارگر راه زوال می پیماید و تفاهم بیشتری میان کارگران و روشنفکران پدید می آید*

باد نظر گرفتن تمام این عوامل است که احزاب کمونیست و کارگری جلب قشرهای هرچه وسیعتر روشنفکران را به مبارزات اقتصادی و سیاسی و اجتماعی شرط مهم پیروزی بر انحصارها و تاناه مین صلح و دمکراسی و سوسیالیسم میدانند* . در اسناد کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری (مسکو ، ۱۹۶۹) گفته میشود :

* در دوران ماکه علم مستقیما بصورت نیروی مولده در می آید ، عده روزافزونی از روشنفکران وارد صفوف مزد بگیران میشوند* . منافع اجتماعی آنها با منافع طبقه کارگر در می آمیزد* . گروههای مختلفی از روشنفکران با وجود وضع و موقعیت گوناگونی که دارند بیش از پیش با انحصارها و سیاست امپریالیستی دولتها برخورد پیدا میکنند* . اتحاد

زحمته‌کشان یدی و فکری روز بروز به عامل مهمتری در مبارزه برای صلح ، د مکراسی و ترقی اجتماعی ... " بدل میشود (۱)

پیوند درون حزبی پیوند درون حزبی بمعنای در آمیختن گروههای پیشرو و آگاه کارگران و روشنفکران در درون حزب واحد مارکسیستی - لنینیستی است.

لنین بارها تا " کید کرده است که حزب "خالص کارگری" وجود ندارد و نمیتواند وجود داشته باشد (۲) . حزب طبقه کارگر نه بر پایه صفا کارگری ، بلکه بر بنیاد ایدئولوژی طبقه کارگر بوجود می آید . حزب طبقه کارگر ، اگر بر پایه صفا کارگری بوجود می آید ، در اینصورت از یکسو مرز میان حزب سیاسی طبقه کارگر و اتحادیه های صنفی کارگری ، که توده هرچه وسیعتری از کارگران را با ید در برگیرد ، زده و میشد و از سوی دیگر طبقه کارگر نیروهای اجتماعی دیگری را ، که از لحاظ ایدئولوژی به طبقه کارگر پیوسته اند ، از دست میداند .

میان روشنفکری که به منافع طبقاتی کارگران پی برده ، ایدئولوژی مارکسیستی را از جان و دل پذیرفته ، به حزب طبقه کارگر پیوسته و در راه آرمان های این طبقه دوشادوش کارگران آگاه مبارزه میکند و سایر زحمته‌کشان متشکل در این حزب ، هیچگونه تفاوت و تبعیض سازمانی نمیتواند وجود داشته باشد . بهمین جهت لنین میگوید که در داخل حزب نمیتوان و نباید میان روشنفکران و کارگران " مرز مصنوعی" بوجود آورد ، بلکه باید پیوند میان آنان را تحکیم بخشید (۳) . لنین پیوسته با سیاست ایجاد عدم اعتماد میان کارگران و روشنفکران در درون حزب مارکسیستی مبارزه کرده است . لنین میگوید :

" کارگر آگاه مدتهاست آن مرحله کودکی را که در آن از روشنفکر بمعنای این کلمه دوری می جست ، گذرانده است . کارگر آگاه اکنون قادر است برای آن ذخیره سرشارتر و آن میدان دید وسیعتر سیاسی ، که نزد روشنفکران سوسیال دموکرات سراغ دارد ، ارزش قائل شود" (۴)

با آنکه طبقه کارگر از لحاظ موقعیت اجتماعی و اقتصادی خود ، تضاد سرشتی با سرمایه داری دارد و بطور غریزی به سوسیالیسم گرایش پیدا میکند ، ولی همین موقعیت اجتماعی و اقتصادی به وی امکان نمیدهد که خود مستقلا به پی ریزی ایدئولوژی طبقاتی ، سوسیالیسم علمی و تئوری انقلابی ، که مستلزم دانش وسیع و تجزیه و تحلیل علمی رویداد های تاریخی و پدیده های اجتماعی است ، بپردازد . لنین میگوید :

" آگاهی سوسیال دموکراتیک در کارگران اصولاً نمیتوانست بوجود داشته باشد" (تکیه از لنین) این آگاهی را فقط از خارج ممکن بود وارد کرد ... آموزش سوسیالیسم از آن تئوریهای فلسفی ، تاریخی و اقتصادی نشو و نما یافته است که نمایندگان دانشور طبقات در آن روشنفکران تهیه نموده اند . (۵)

بنیاد گذاران مارکسیسم - لنینیسم ، یعنی مارکس و انگلس و لنین از میان روشنفکران برخاستند . در تمام کشورهای روشنفکران بودند که به اشاعه مارکسیسم پرداختند و تقریباً تمام موارد روشنفکران بودند

(۱) اسناد کنفرانس جهانی احزاب کمونیستی و کارگری مسکو ، ژوئن ۱۹۶۹ ، ترجمه فارسی ، صفحه ۲۰

(۲) و (۳) لنین . کلیات آثار بزبان روسی ، جلد ۴ ، صفحه ۳۶۵

(۴) لنین ، آثار منتخبه ، جلد اول (قسمت اول) ، ترجمه فارسی ، صفحات ۷۸ - ۷۹

(۵) لنین . آثار منتخبه ، جلد اول (قسمت اول) ، ترجمه فارسی ، صفحات ۷۷ - ۷۸

که محافل و گروهها و احزاب مارکسیستی را بنیاد نهادند *

البته تمام اینها بد آن معنا نیست که به چگونگی ترکیب طبقاتی احزاب مارکسیست - لنینیست توجه نشود و یابه نقش کارگران برجسته‌ای که در تکامل تئوری مارکسیسم - لنینیسم و تدوین مشی سیاسی احزاب کمونیست و کارگری تا * میرسزاد داشته اند ولینین آنان را "کارگران روشن فکر" میخواند ، کم بهر داده شود . حفظ ترکیب طبقاتی در حزب و در ارگانهای رهبری حزب بسود کارگران ، یکی از عوامل اصلی برای حفظ خصالت کارگری حزب و ماهیت مارکسیستی - لنینیستی آنست *

پیوند میان رسالت تاریخی نقش بسیار مهمی که روشنفکران در بنیاد گذاری ایدئولوژی طبقه کارگر کارگران و نقش روشنفکران و سوسیالیسم علمی و تدوین تئوری انقلابی داشته اند و یانقشی که اکنون در تکامل مارکسیسم - لنینیسم و تعیین استراتژی و تاکتیک احزاب مارکسیست - لنینیست دارند ، نباید در امر تشخیص رسالت تاریخی طبقه کارگر و یامقام روشنفکران جنبش انقلابی گمراهی پدید آورد * نقش روشنفکران زائیده تقسیم کار است که جوامع طبقاتی میان کارفکری و کار جسمی پدید آورده است *

نقش روشنفکران را در جنبش انقلابی باید در پیوند میان تئوری انقلابی و پراتیک انقلابی جستجو کرد * همانطور که عمل انقلابی بدون تئوری انقلابی میسر نیست ، تئوری انقلابی نیز بدون عمل انقلابی ، در بهترین حالت زینت بخش قفسه کتابخانه ها خواهد بود * روشنفکران انقلابی که با مجهز نبودن به تئوری مارکسیسم لنینیسم - که ایدئولوژی طبقه کارگر است - و قدرت تجزیه و تحلیل علمی ، در تعیین استراتژی و مشی سیاسی حزب نقش موثر دارند ، بدون عمل انقلابی طبقه کارگر و سایر زحمتکشان قادر به هیچ کاری نیستند * این طبقه کارگر است که بگفته لینین باید به " تئوری خشک و بیروح " جان ببخشد (۱) * تحقق انقلاب رسالت تاریخی طبقه کارگر در پیوند با سایر طبقات و قشرهای زحمتکش اجتماعی است * از این دیدگاه میتوان گفت که پیوند میان روشنفکران و طبقه کارگر انعکاسی است از پیوند میان تئوری انقلابی و پراتیک انقلابی با اینپناه در باره رسالت تاریخی طبقه کارگر و نقش روشنفکران گمراهیهای کمی وجود ندارد * عدای با قائل شدن نقش قاطع برای روشنفکران میخوانند رسالت تاریخی طبقه کارگر را در تحول بنیادی جامعه سرمایه داری نفی کنند * مثلاً مارکوزه " با ادعای اینکه کارگران در جامعه پیشرفته صنعتی محاصر بانظام موجود پیوند خورده اند ، معتقد است که کارگران نقش تاریخی خود را از دست داده اند و اکنون روشن فکران نیروی عمد و مبارزه و عامل اصلی تحول بنیادی جامعه را تشکیل میدهند *

ماؤیستهای نیز با همین " استدلال " رسالت تاریخی طبقه کارگر را نفی میکنند و با طرح " تئوری " محاصره شهرها از طرف روستاها در داخل کشورهای در حال رشد و یا محاصره کشورهای غنی از طرف کشورهای فقیر در رمقایا سجهانی ، رسالتی خاص برای دهقانان و کشورهای در حال رشد قائل میشوند * در میان عدای از روشنفکران نیز که به فساد و نارساییهای جامعه سرمایه داری پی برده اند ، این فکر پدید آمده است که اگر دانشمندان بجای سیاستمداران نقش رهبری جامعه را بعهده بگیرند ، دانش و واقع بینی خود بهتر میتوانند جامعه را در راه صحیح هدایت کنند * این نحوه برخورد در واقع بمعنای مافوق طبقات قرار دادن روشنفکران است * روشنفکران نیروی اجتماعی مستقلی را تشکیل نمیدهند ، بلکه برحسب عوامل گوناگون و بخصوص در نتیجه دگرگونی خرد و بورژوازی خود میتوانند به این یا آن طبقه پیوندند * روشنفکران دانشمند خود بخود بیطرف نیست و از لحاظ ایدئولوژی و نظریات اجتماعی و سیاسی در ورا * طبقات قرارند * ارد *

تمام نظریاتی که بنحوی رسالت تاریخی طبقه کارگر را نفی کند و برای این یا آن طبقه و قشر اجتماعی دیگر رسالت خاصی قائل شود ، از پایه نادرست است *

وطن

من ای وطن ! به تو مقروض نیستم هرگز

تو قرض دار منی

که دست من نگرفتی در آن پریشانی •

تو مادروطنی

و من بدامن تو کودک سرراهی

که همچو خار بیابان نهفته روئیدم

نه آبیاری و یاری و یآوری دیدم •

هنوز روی بهاران ندیده بودم من

که تند باد حوادث ز ریشه دورم کرد •

به سرزمین دگر باز قد کشیدم من

بدون ریشه شکستم

و هرنفس که کشیدم وطن وطن گفتم •

منم که دست بسویت دراز کردم و تو

زدی به سینه‌ی من دست رد به خونسردی •

وطن ، ببین تو به پرورده ات چهاکردی

کدام مادر این ظلم کرد با فرزند ؟

دریغ زانهمه شعر و دریغ زانهمه اشک

که ریخت از دل و چشم چو از تو کردم یاد •

چه دیدم از تو از اول بجز پریشانی ؟

پریش تر شوی از من تو ای پریش آباد •

وطن بهشت برین من - ای جهنم من ا

مرا ببخش - ببخشم که نارواگفتم •

تو کان نعمت جاوید خود اسیرستی •••

منقدان ! بنویسید هر چه میخواهید

ولی نگوئید اینرا

که ژاله ترك وطن کرد *

بساکما ز وطن دور و در وطن هستيد

بساکمه در وطن استند از وطن دوران

ز بخت تيره نينند چشم دل کوران

که بت پرستی هرگز وطن پرستی نيست *

بت گلی - بت زرين چو هر بت ديگر

خلل پذير بود *

ليك آنچه جاويد است

وجود مردم و تاريخ و رزم و اميد است

و من وطن را با اين چهار دارم دوست *

وطن ، دو چشم و دو فرزند من نثارت باد

شکوه مندی و شادی همیشه يارت باد !

ژاله

سیمای طبقاتی آموزش عالی

کشور ما برای زدودن گرد ضخم عقب ماندگی از چهره خویش، برای تسریع آهنگ تکامل خود، به سپاهی عظیم از زنان و مردان دانشگاه دیده نیاز دارد. این حقیقت حتی بر بسیاری از کارشناسان آموزش دانشگاهی دولت نیز پنهان نیست که، اگر مجموع خدماتی که هم اکنون در ایران انجام میگیرد، از وزیدگی و کارآئی بیشتر برخوردار نگردد، اگر صنایع نوپای ایران در سالهای نزدیک آینده کادرفنی لازم را دریافت نکند، چرخ تکامل و پیشرفت بیش از امروز کند خواهد شد.

هدف آموزش عالی، گذشته از تعمیم فرهنگ، تبدیل هر چه بیشتر نیروی فعال جامعه به نیروی فعالتر و اداره جامعه بوسیله افرادی است که در رشته خود از مهارتی مطلوب و کارآئی بیشتر برخوردارند. آموزش عالی در ایران از این هدف نهایت دور مانده است.

نا برابری، تبعیض و بیعدالتی آشکار در بهره گیری از آموزش در همه مراحل آن، سدها و موانع بیشماری که در راه دسترسی به آموزش و بویژه ادامه آن در برابر فرزندان خانواده های زحمتکش و کم درآمد کشور ایجاد شده است، موضوع مکرر تیزه کردن آموزش و پرورش، همگانی کردن و رایگان ساختن آنها، از آغاز تاپایان، برای همه کودکان و جوانان کشور مطرح میسازد. مکرر تیزه کردن آموزش و پرورش کشور بدان معنی است که دسترسی به آن از آغاز تاپایان، بهره وری یکسان از آن برای همه کودکان و جوانان در همه شهرها و روستاهای کشور ممکن گردد، آموزش همگانی و رایگان باشد و همه متعلمان و معلمان در تنظیم و اجرای برنامه های آموزشی و فعالیتهای مربوط به آن شرکت فعال و مستقیم داشته باشند.

نظام آموزشی ایران طبقاتی است. دسترسی به آموزش، بویژه ادامه آن، برای اکثریت فرزندان طبقات زحمتکش در شرایط کنونی غیر ممکن است. حرکت بر نردبان لغزنده تحصیلی، بویژه در پله های بالاتر آن، کار هر کس نیست. باید به اندازه کافی پول داشت و توانا بود تا از هفت خوان آموزش گذشت. هم اکنون از نزدیک به ۷ میلیون کودک ایرانی، که در سن آموزش ابتدائی قرار دارند، تنها نیمی از آنها به مدرسه میروند. از این عده تنها بین ۳۰ تا ۴۰ درصد دوره پنج ساله ابتدائی را پایان میدهند. فقط ۱۷ تا ۲۰ درصد به دوره های بعد از دبستان راه می یابند و کمتر از ۲ درصد کل دانش آموزان دبیرستانها امکان می یابند پای به دانشگاهها و مدارس عالی کشور بگذارند.

تصویری که "واحد آمار و اطلاعات مؤسسه تحقیقات و برنامه ریزی علمی و آموزشی کشور" از موقعیت اجتماعی دانشجویان دانشگاهها و مدارس آموزش عالی ایران در سال تحصیلی ۱۳۵۱-۱۳۵۲ ترسیم کرده است، چهره طبقاتی آموزش عالی و عدم امکان دسترسی به آنرا توسط فرزندان خانواده های کم درآمد و زحمتکش بخوبی نشان میدهد. بر اساس این آمار ۴۸ درصد دانشجویان رافرزندان کارمندان دولت (متوسط و بیشتر بالاتر از متوسط) و ۳۴ درصد رافرزندان بازرگانان، صاحبان صنایع، قشری کوچک از کارمندان بخش خصوصی و پیشه وران مرفه تشکیل میدهد. هفت درصد دانشجویان در میان خانواده های پرورش یافته اند که "با درآمد کشاورزی امرار معاش میکنند" (مالکین کوچک و بزرگ).

دودرصد شغل پدران خود را "کارگر" نوشته اند (بدون تعیین نوع کار) و یک درصد "کشاورز" خوانده اند. هفت درصد دیگر دانشجویان به این سؤال که "پدر شما به چه کاری مشغول است؟"، جواب دقیق نداده اند. (ارقام و اطلاعات وزارت علوم و آموزش عالی، تهران خرداد ۱۳۵۲) *

دستگاههای تبلیغاتی دولت برای آنکه چهره کرپه طبقاتی نظام آموزشی حاکم راپنهان دارند هر بار بدروغ اعلام میکنند که هفت درصد کل دانشجویان رافزندان کارگران تشکیل میدهند و چهارصد آنها از میان کشاورزان برخاسته اند. این ادعا راپرسشنامه های "واحد آمار و اطلاعات مؤسسه تحقیقات و برنامه ریزی علمی و آموزشی کشور" رد میکند. از ۵۰ هزار دانشجویی که مورد پرسش قرار گرفته اند، تنها دوحصد و ۱۰۰۰ نفر - بجای ۷ هزار نفر که دستگاههای تبلیغاتی دولت ادعا میکنند - شغل پدران خود را "کارگر" نوشته اند و کمتر از ۵۰۰ نفر - بجای ۴۰۰۰ نفر که روزنامه های دولتی رقم میدهند - نان آورخانواده خود را "کشاورز" خوانده اند. بااینحال این پرسشنامه هانیز حقیقت را بیابان نمیکند. در تیرماه ۱۳۵۲ وزارت علوم و آموزش عالی با جابجایی تبلیغاتی اعلام کرد که: "هم اکنون در دانشگاهها و مدارس عالی کشور بیش از ۷ هزار نفر از فرزندان کارگران درس میخوانند" * ولی وقتی در اسفند ماه همین سال از آموزش رایگان دانشگاهی برای فرزندان کارگران سخن بمیان آمد، همسر وزارتخانه اعلام کرد که: "پس از بررسی ویژه و عمیق در موقعیت اجتماعی دانشجویان روشن شد تنها ۳۵۰ نفر آنها از چنین حقی برخوردار میشوند" *

از یک دید کلی توده مردم در برخورداری از آموزش مقدماتی و عالی به سه گروه تقسیم میشوند: برگزیدگانی که با آرامش خیال میتوانند فرزندان خود را برای آموزش عمومی و عالی به مدارس و دانشگاههای داخلی و خارجی بفرستند، گروهی که با هزار رنج بار سنگین هزینه های تحصیلی رابردوش میکنند و گروهی دیگر (که در اکثریت اند) هم از آموزش مقدماتی و هم از آموزش متوسطه و عالی محرومند *

روزنامه آیندگان (۱۲ خرداد ۱۳۵۱) با اعتراف به این واقعیت که "شرایط ناساوی برخورداری از آموزش و پرورش، بویژه مراحل عالیتر آن، میلیونها نفر از فرزندان خانواده های زحمتکش را از تحصیل و ادامه آن باز داشته است"، مینویسد:

"اگر ما اینک میتوانیم برخورد ببالیم که نظام قنود الیستی رادر هم شکسته ایم، آیا از وجود قنود الیسم آموزشی نباید شرمسار شویم؟ * با بررسی زمیته عدالت در آموزش امروز ایران مشاهده یک نظام دو جنبه ای آموزشی امری طبیعی انگاشته میشود. ایمن دوگانگی نموداری از یک نظام قنود الیستی و طبقه است. طبقه ای قادر به استفاد ماز وجود انواع آموزشگاههای دولتی و خصوصی، دانشگاهها و مدارس عالی و طبقه های ناتوان و بی بهره از همه آنها * * * نگاهی به سطوح کار در مشاغل حساس نشان میدهد که تصدی این رتبه ها همه منحصر به تحصیل کردگان خارج و داخل است. این تحصیل کردگان پرورش یافتگان خانواده های مرفه اند که آسوده زیسته اند، بی دغدغه آموخته اند و امروز خود درصد برگزیدگان اجتماعی قرار گرفته اند." *

راه آموزش عالی رامی بندند

تنها سد های مالی مانع ورود جوانان طبقات زحمتکش به دانشگاههای کشور نیست. نظام آموزشی حاکم برای جلوگیری از "هجوم جوانان به دانشگاهها" سد های قانونی دیگری نیز ایجاد کرده است. کنکور دانشگاهها، بشکل ویژه ای که هر سال انجام میگیرد، یکی از این سدهاست. گردانندگان نظام

آموزشی کشور هر بار برای " دستچین کردن جوانان " بشیوه امریکائی شرایط کنکور را تغییر میدهند. در برابر جوانانی که اندوخته دانش آنها از چهارچوب کتابهای درسی موجود فراتر نمرود ، انبوهی مسائل و پرسشهای مشکل ، دروازه هن و چه بسیار ناد رست مطرح میکنند . ولی ایجاد مشکل تنها در این خلاصه نمیشود . شرایط ورود به آموزش عالی هر سال سخت تر میگردد . در اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۶ اعلام شد که : " آن دسته از داوطلبانی که معدل آنها به احتساب ضرایب به ۱۰ نرسد ، فقط یکبار میتوانند در کنکور شرکت کنند . " دو سال بعد در دومین اجلاسیه شورای هماهنگی دانشگاهها در ابان ماه ۱۳۴۸ ، برخلاف نص صریح قانون اساسی که هیچ " شرط و شروطی " برای " آموختن " نمیگذارد ، اعلام کردند که : " حد اکثر سن برای نام نویسی قبول شدگان کنکور در کلاسهای روزانه دانشگاهها و مدارس عالی ۲۵ سال است و کماتر از ۲۵ سال بیشتر نداشته باشند فقط میتوانند در کلاسهای شبانه شرکت کنند . " در سال تحصیلی ۱۳۵۲-۱۳۵۳ دانشگاه پهلوی شیراز حساب خود را از کنکور سراسری کشور جدا کرد و برای ورود به این دانشگاه " ضوابط خاص " تعیین نمود . دانشگاههای صنعتی و ملی نیز اعلام کرده اند که برای " يك دست کردن دانشجویان " مطالعاتی را آغاز کرده اند . این دو دانشگاه نیز از سال آینده جدا از " کنکور سراسری " دانشجو خواهند گرفت . همه این کوششها برای آنست که راه ورود جوانان طبقات کم درآمد و زحمتکش به آموزش عالی بیش از این مسدود نگردد .

بازدهی اقتصادی رشته های آموزش عالی در ایران

آموزش عالی در ایران ، نه از نظر کمی و نه از جهت کیفی ، نه در بخش دولتی و نه در بخش خصوصی ، در هیچ زمینه ای به نیازهای اقتصادی و اجتماعی کشور پاسخ مساعد نمیدهد . آموزش عالی بی برنامه ، بی هدف ، بی استاد ، بی کتاب ، بدون برخورداری از وسائل لازم ، دروازه ستاردهای علمی و فنی معاصر ، دروازه زندگی امروز و نیازهای بشمار آن ، قارچی شکل در کشور ریشه دوانده است . گسترش آن کاذب و کیفیت آن چنان نازل است که همه کس بی پرده به آن اشاره میکند . از جمله روزنامه آیندگان (۱۹ شهریور ۱۳۵۲) مینویسد :

" دانشگاههای خصوصی اندک اندک يك نوار تولید لیسانسیه و دکترا شده اند . از این سر پذیرفته شده گان در کنکور می آیند و از آن سر با گرفتن درجات تحصیلی میروند
نه حضور در کلاس ، نه آزمایش ، نه تحقیق ، هیچ چیز مطرح نیست . امتحانات را آنقدر ساده گرفته اند که تعداد در شدگان به حد اقل ممکن برسد . پول هر سدی را شکسته است . آگاهی از تعداد نام نوشتگان ، موقعیت آموزشی و تعداد فارغ التحصیلان در پاره ای از مهمترین دانشگاههای ما راهنمای خوبی بر سطح و کیفیت آموزش در آنهاست . "

و خواندنیها (۱۷ تا ۲۱ بهمن ۱۳۵۱) مینویسد :

" در سازمانهای دولتی که بیشتر کارها فنی است هم اکنون در برابر ۱۲۶۲۴ نفر لیسانسیه علوم اجتماعی ، لیسانسیه های فنی فقط ۶۱۹ نفر است از ۳۰ مدرسه عالی که در سالهای اخیر تشکیل شده ، بیشتر رشته ها با زهمان رشته های ادبیات و علوم اجتماعی است "

آمار رشته های آموزش عالی در ایران مربوط به سال تحصیلی ۱۳۵۱-۱۳۵۲ نشان میدهد : در حال حاضر کمی بیش از ۷۶ درصد دانشجویان در رشته های نظری و غیر فنی آموزش می بینند . هم اکنون

۳۱ درصد در رشته های علوم انسانی و ۲۷ درصد در رشته های علوم اجتماعی درس میخوانند * علوم تربیتی ۳ درصد ، هنرهای زیبا ۲ درصد و علوم طبیعی ۱۳ درصد دانشجویان دانشگاهها و مدارس عالی دولتی و خصوصی رادر برگرفته است* نزدیک به ۵۰ درصد دانشجویان در رشته های زبان و ادبیات داخلی و خارجی تحصیل میکنند و فقط ۸ درصد دانشجویان در رشته های مهندسی ، ۴ درصد در کشاورزی و ۱۲ درصد در پزشکی نام نوشته اند*
بنابینا اظهارات شاپور فرهنگمند مسئول سازمان بررسی نیروهای انسانی و برنامه ریزی علمی و آموزشی وزارت علوم و آموزش عالی :

" توسعه زیاد از در رشته های غیر فنی ، بخصوص زبان که دانشجویان آن اغلب بحالت نبودن جاد رماکز دیگر آموزشی به آن روی می آورند و هدف تنهاد ریافت لیسانس آنهم به قیمت بسیار گزاف است ، باعث آن گردیده که فارغ التحصیلان این رشته های ایا موقوف به یافتن شغلی نمیشوند یا به کارهایی اشتغال میورزند کسه کوچکترین رابطه ای با موهخته های آنهاند ارد. در حالیکه پول و وقت خود را به هدر داده اند * * * * "

یکی از هدهد فهای برنامه عمرانی چهارم در گرونی کیفی آموزش عالی و تغییر تناسب آن بسود آموزش علمی و فنی اعلام شده بود در سال ۱۳۵۷ برنامه نگاران دولت وعده دادند که در پایان برنامه چهارم (۱۳۵۱) حد اقل ۵۵ درصد دانشجویان در رشته های فنی آموزش خواهند یافت و ۴۵ درصد دیگر به آموزش علوم نظری خواهند پرداخت* برنامه چهارم پایان یافت و این وعده نه تنها انجام نشد ، بلکه بسا تشدید فعالیت بخش خصوصی ، آموزش نظری با کیفیت های نازل گسترش بیشتریافت* بی اعتنائی دولت به سمت حرکت جامعه ، فعالیت بی مسئولیت بخش خصوصی ، گسترش نامطلوب ، بی برنامه و بی هدف آموزش عالی بدون توجه به نیازهای اقتصادی واجتماعی کشور ، بدون توجه به لزوم ارتقاء مداوم کیفیت آموزش عالی این وضع راسیب شده است* دو سال بعد از اعتراف به این حقیقت ، امروز در سنگاههای تبلیغاتی دولت بدروغ اعلام میکنند که توانسته اند چنین تناسبی را ایجاد کنند* ولی حتی آمار وارقامی که خود منتشر میکنند ، چنین چیزی را نشان نمیدهد*
وزیر علوم و آموزش عالی اعتراف میکند که :

" در طول برنامه چهارم تعداد دانشجویان افزایش یافت ولی ارتقاء سطح آموزش عالی همراه با گسترش کمی آن میسر نگردید* "

ولی آقای وزیر وعده گذشته رادوباره تکرار میکند :

" رهنمود برنامه پنجم ارتقاء سطح کیفیت آموزش عالی توام با گسترش کمی میباشد* در برنامه پنجم افزایش قابل توجهی در مورد نسبت دانشجویان در رشته های فنی و علوم طبیعی و ریاضی پیش بینی شده است و این امر در جهت احتیاجات مملکت بسه نیروی انسانی در این رشته هادر طی برنامه پنجم میباشد* "

باتوجه به سیر کنونی آموزش عالی که همچنان بی برنامه و بی هدف بیشتر در دست بخش خصوصی متمرکز میشود ، بدون آنکه از کیفیت لازم برخوردار باشد و به حد اقل نیازهای حال و آینده کشور بسه کادراآموده و کارشناس ورزیده پاسخ دهد ، از هم اکنون پیش بینی شکست این وعده نیز دشوار نیست*
د شوار نیست* "

آموزش عالی بیشتر از آموزش عمومی با کمیته کادر آموزشی ، وسائل آموزش و مراکز آموزشی رو برو است .
دکتر صادق استاد دانشگاه تهران در "نشریه دانشجو" (شماره ۴ مرداد ۱۳۵۲) مینویسد :

" به جرات میتوان گفت از کمی بیش از ۳ هزار کادر شاغل آموزشی در دانشگاهها و مراکز آموزش عالی بیش از نصف آنها فاقد صلاحیت تدریس اند که من نیز خود یکی از آنها هستم . . . "

اوتوضیح میدهد :

" در قوانین استخدام هیئت آموزشی دانشگاهها تنها احراز درجه دکتری را شرط ورود به خدمت منظور داشته اند ، حال آنکه تعلیم هنری است که هر عالمی را حاصل نیست و بسیاری از علمای نام آوران جهان دانشنامه دکتری بدست ندرند ، اما شایستگی تعلیم را به حد کمال در آورده استند . . . در پاره ای از ممالک وقتی دانشگاهی معتبر میخواهد استادی را به خدمت طلب کند نخست کمیتة ای را به بررسی سوابق آن استاد و آثار و مصنفات او میگرداند . معمولاً این استادان سالها در مدارس متوسطه و یا دانشگاههای شهرستانها و ارس عالی دیگر به کار تعلیم و تربیت ، بررسی و پژوهش مشغول بوده اند . بر اساس چنین سوابقی است که استادی را به دانشگاه میپذیرند . ولی در ایران وضع غیر از این است . در انتخاب کادر دانشگاهی وقت و سختگیری نمیشود . بسیاری از جوانانی نورسیده بدون سابقه تعلیم و عاری از تجربه تحقیق - پس از طی تشریفات که چند آن دشوار نیست - به دانشجویی و بعد از پنج سال به استادی منصوب میشوند . حال آنکه چه بسیار استادان عالی مقام خودشان در خارج کشور زود تراز ۵۰ - ۶۰ سالگی و آنهم پس از نشر آثار و زمین علمی به مرتبه مشابه دست نیافته اند . "

دکتر فرهنگ مهر رئیس دانشگاه پهلوی نیز در "نشریه دانشجو" (شماره ۷ آبان ماه ۱۳۵۲)

اعتراف میکند :

" کادر آموزشی ما ضعیف است ، هم در بخش دولتی و هم در بخش خصوصی . اگر دقیقاً حساب کنیم بهر ۱۰۰ تا ۱۵۰ دانشجو یک استاد میرسد . این اغراق نیست . بعضی از دانشگاههای ما - حالا اسمش را هر چه میخواهید بگذارید - مراکز آموزش عالی تشکیل شده از یک خانه چند اتاقه با یکی دو معلم و دو دبیر بازنشسته یا بازنشسته که سید چهارصد جوان را در ورطه شان جمع کرده اند و با اصطلاح به آنها زبان و ادبیات و فلسفه و اقتصاد درس میدهند . اینها نه کتاب دارند ، نه جزوه ، نه آزمایشگاه ، نه تجربه - همین پول میگیرند ولی سانس صادر میکنند و ماهم افتخار میکنیم که فلان قدر دانشجو داریم و در سال فلان قدر کادر را تحویل مملکت میدهیم . شنیده ام بعضی از موسسات آموزش عالی با هزار خواهش و تمنی عده ای از استادان دانشگاههای مرکز را راضی کرده اند هفته ای یکی دو بار با هواپیما بیایند ، چند ساعتی بدانشجویان درس بدهند و برگردند . یک ماه پیش بود که عده ای از دانشجویان یک دانشگاه خصوصی شکایت میکردند که دبیر سابقشان در دبیرستان حال در دانشگاه هم همان معلومات را دست نخورده بیرون میبرد . باید اعتراف کنم که ما برای تامین کادر آموزش عالی هیچ کاری نکردیم و هیچ برنامه ای هم - برای

آینده نداریم*"

برنامه های سنگین و بدون محتوی ، آموزش بدون عمل

در تنظیم برنامه دروس دانشگاهها غالباً برنامه مو^۱ سسات مشابه در خارج کشور کپی شده است .
با اینحال از جهت موادی که تدریس میشود ، تفاوت بسیار وجود دارد . بسیاری از یافته ها و شناخته -
های تازه علمی هنوز در دروس دانشگاههای ایران راه پیدا نکرده است . آموزش دانشگاهی در ایران
بگفته يك استاد دانشگاه :

" سالهاست متوقف مانده است . کتاب به اندازه کافی وجود ندارد و آنچه هست غالباً
سنگین ، خشک و بی روح است . آموزش بیشتر از طریق جزوه های صورت میگیرد که
خود ترجمه نارسائی است از کتب کهنه اروپائی و امریکائی . شیوه تفکر و مطالعه ، بررسی
و پژوهش وجود ندارد . در دانشگاههای ایران جز در يك دو شعبه متدولوژی علمی
آموزش تدریس نمیشود . دانشجویان آئین مشاهده ، تجربه و آزمایش را نمیدانند .
حتی چه بسیار از طریق درست مطالعه و نحوه نقد و سنجش اسناد و مدارک ، بررسی
و پژوهش آنها غافل اند ."

در گزارشی که چندی پیش در باره برنامه های درسی دانشگاهها توسط چند کارشناس آموزشی
تنظیم شد ، این حقیقت بیان گردیده است که :

" همه برنامه های که اینک مجری است خشک و متحجر ، رسمی و مدرسی ، مهنتی بر -
تحمل فکری و نظر و بیش از اندازه حجیم و سنگین است و بانیانهای يك جامعه کشاورز
و صنعتگر ناطباق ندارد و انعطافی که لازمه سازگاری با احتیاجات متنوع گروهی ، فردی
و منطقه ای و دگرگونیهای بازار کار است در آن دیده نمیشود . جز در دانشکده های
و یکی دو دانشکده دیگر کارورزی جزئی از برنامه تحصیلات نیست . چه بسیار
دانشجویی رشته ای را پایان میدهد ، بدون آنکه وسائل و تجهیزات و مو^۲ سساتی را
که میدان عمل تحصیلات اوست ببیند . يك دانشجو همه فرمولهای مربوط به حرکت
يك ماشین را میخواند ، اما خود هرگز بکار نماند آختن آن ماشین را در عالم واقع
نمی بیند . " (" نشریه دانشجو " ، شماره ۷ آبان ماه ۱۳۵۲)

آموزش در خدمت انسان

همه چیز را باید از نو ساخت

در نیمه دوم قرن بیستم ، در این هنگام که انقلاب علمی - فنی با سرعت و بی توقف در همه -
زمینه های زندگی گسترش می یابد و جامعه بشری در حال تحول سریع و دائمی است ، پیمانهای
واقعیت که ما هم اکنون با سباهی عظیم از مردم بیسواد ، با آموزشی نازل ، ارتجاعی و طبقاتی از آغاز تا پایان
رو برو هستیم ، حزن انگیز است . کاروان آموزشی ما کند و بی هدف حرکت میکند . فاصله ما از دانش معاصر ،
از دستاوردهای علم و فن نهایت زیاد است . ارباب تاریخ هم در انتظار رسیدن ما نیستند . در نتیجه این
فاصله هر روز بیشتر میشود . در کشور ما مشکل آموزش و هدف آن - اگر هدفی برای آن قائل شویم -
واقعیت های زمان ، با ارزش های ملی و انسانی ، با امکانات و نیازهای امروز و فردای جامعه ما انطباق
ندارد . سرمایه گذاری در آموزش ناچیز است و کمیت و کیفیت نازل آن نه تنها مشکلات و ناراحتی های

اجتماعی شدیدی را سبب شده است، بلکه رشد هماهنگ و سالم کشور را ناممکن ساخته است.

کشور ما به يك نظام د مكراتيك، تود های و مترقی آموزشی نیاز دارد. استقرار این نظام نوین آموزشی در کشور میتواند نیروی آفریننده مردم را بحركت درآورد و افراد مسئول، آگاه و آزاد برای امروز و فردای کشور پرورش دهد. چگونه میتوان شالوده این نظام آموزشی را ریخت؟

بیش از هر چیز باید قرارداد رهنمای کشور ریشه کن کرد. نیازی به بیان این حقیقت نیست که آموزش را با فقر هیچ میانه‌ای نیست. بیکار آموزشی بدون بیکار اقتصادی آب در هواون کوفتن است. دهقان زاد های را که نان بر سفره نیست، نمیتوان به آموزش نگاه کشاند و بیکارگری که در گرداب تنگ دستی غوطه وراست، نمیتوان سواد آموخت. آموزش پرورش ایران بر پایه نابرابری، پذیرش تسلیم و ناحق، قبول بندگی، اطلاعات کورکورانه و تبلیغ کیش زشت شاهپرستی قرار گرفته است. این آموزش امروز نیست. این آموزش قرون وسطائی است. این فرهنگ استعماری است. هدف غائی آموزش پرورش ساختن انسانهای کامل و تا مین خوشبختی آنهاست. بدین منظور آموزش قرون وسطائی و الگوهای استعماری آموزش باید دگرگون شود. علم و دانش معاصر باید به فضای آموزشی ایران راه یابد، کتاب د رهرخانه‌های باید در چهای بروی جهان بگشاید.

فضای آموزشی ایران محدود، عقب مانده، انحصاری و طیفاتی است. اکثریت فرزند ان خانواده های زحمتکش میهن ماد سترسی به آموزش ندرند. صحبت این نیست که همه میخوانند به د انشگاه بروند و باید به د انشگاه بروند. صحبت اینست که همه میخوانند بیا موزند و باید بیا موزند. این نخستین نیاز آموزشی جامعه ماست. در کشور باید آنچهان شرایطی ایجاد شود که همه کودکان امکان ورود به مدرسه را بیابند، همه امکان یابند آموزش خود را ادامه دهند. آموزش از آغاز تا پایان باید همگانی و رایگان باشد. در نخستین گام باید همه امکانات مادی و معنوی جامعه را به بیکار واقعی، نه تبلیغاتی، با بیسواد ی تجهیز کرد. این بیکار با بیکار اقتصاد ی، به مبارزه با گرسنگی، فقر و بیکاری باید توام باشد. در سواد آموزی نه فقط باید همه نیرو و امکانات جامعه را تجهیز کرد، بلکه باید در این بیکار از زبان مادری کله گرفت. بدون بکارگیری زبان مادری در آموزش پرورش کودکان و جوانان جرخ مبارزه با بیسواد ی نخواهد چرخید. در ایران خلقهای گوناگون زندگی میکنند. این خلقها باید بتوانند بزبان مادری خود بیا موزند.

در پیازار آشفته آموزشی ایران انحصارهای آموزشی با بر خورد اری از حمایت دولت به غارت پرداخته اند. آنها نازلترین آموزش را بنگرانترین قیمت میفرشند. آموزش دولتی باید جانشین آموزش بی بند و بار خصوصی گردد. دولت باید بر آموزش همگانی نظارت داشته باشد. نظام آموزشی ایران باید یکسان گردد. شهریه های تحصیلی نه فقط در کلاسهای پائین، بلکه تا آخرین مراحل آموزش باید لغو شود. کتابهای درسی از اندیشه های ارتجاعی و قرون وسطائی، از نغمه های یاس و حرمان، از تزویج کیش زشت شاهپرستی انباشته است. این وراق را باید دور ریخت. بجای آنها باید کتابهای نو با اندیشه های نو مترقی نوشت. به دانش آموزان بود انشجویان باید امکان داد که فکر خود را بی هراس چون عطر گل به پرواز آورند. باید به آنها امکان داد که شخصیت خویش را در خور زندگی امروز بسازند. جوان ایرانی را باید آنچهان پرورش داد که بتواند با شایستگی در برابر افکار و نیروهای ارتجاعی مقاومت کند و برای پیروزی اندیشهها و آرمانهای مترقی مبارزه نماید.

آموزش عالی موضوع مستقلی نیست. آموزش عالی ادامه آموزش نخستین و آموزش پایه ایست. بدون انجام تحول در نظام آموزش ابتدائی و متوسطه، انجام هرگونه تحول در آموزش عالی ناممکنست. و مهمتر آنکه شکل و محتوای آموزش عالی، سطح و سمت آن با مجموع نظام اقتصاد ی - اجتماعی جامعه در ارتباط است. لذابدون تحول بنیادی در نظام اقتصاد ی - اجتماعی جامعه کنونی ایران، تحول بنیادی در آموزش، از ابتدائی گرفته تا عالی، غیرممکنست. جوانان میهن ما باید در عین مبارزه برای بهبود وضع کنونی آموزش در ایران، فعلا نسه در جنبش عمومی خلق برای آزاد ی و استقلال و ترقی ایران بیکار نمایند تا بتوان به آن تحول بنیادی در نظام اقتصاد اجتماعی که تحول بنیادی در نظام آموزش را نیز در خواهد داشت، تحقق بخشید.

بامداد

دو فرمان - یکی ناقص و دیگری بی محتوی

دولت و دستگاههای تبلیغاتی آن پیرامون دو "فرمان شاه" در باره آموزش و بهداشت جنجال برافزاندند. انگیزه صدور این دو "فرمان" چیست؟ میدان عمل آنها چقدر راست؟ آیا با صدور این دو "فرمان" مسئله آموزش و بهداشت رایگان و همگانی - این دو خواست مبرم جامعه ما - حل خواهد شد؟ در زیر به بررسی کوتاه این دو "فرمان" می پردازیم.

آرزویی که هنوز جامعه عمل نپوشیده است

اصل نوزدهم قانون اساسی ایران "تحصیل اجباری" را مقرر کرده است. در قانون معارف، صوب سال ۱۲۹۰ شمسی، نیز "تعلیمات ابتدائی همه افراد ایران" از هفت سال به بالا "اجباری" اعلام شده است. یکپارده رسال ۱۳۱۵ و بارد یگرد رسال ۱۳۲۲ دو "قانون" درباره "تعلیمات اجباری" از تصویب دولت گذشته است. برای "مبارزه با بیسوادی"، برای "تعمیم آموزش در میان همه افراد کشور" تاکنون بارها فریاد برداشته اند، جنجال برافزاندند و لی همه این قوانین، همه این جنجالها و فریادها جز مردم فریبی هدفت نداشته است. در نیم قرن اخیر ولت های ایران نه تنها در جهت ایجاد شرایط برای آموزش همگانی نکوشیده اند، بلکه هر یک بطرق مختلف در راه گسترش آموزش در راه همگانی کردن و رایگان ساختن آن سنگ انداخته اند. در این میان در باره پهلوی، که بیش از ۵۰ سال است چون بختک بر سینه هموطنان مافتاده است، همیشه در پیکار با سوادی آموزشی پیشقدم بوده است. در این مدت هم "پدر"، هم "پسر" نه تنها گامی در جهت اجرای قانون تعلیمات اجباری برنداشتند، بلکه هر بار دهان کسانی را که خواستار اجرای این قانون شدند، بهم دختند.

سیمای آموزش و پرورش ما حزن انگیز است. ما از کاروان تمدن، از فرهنگ شکوفان امروز، از دستاوردهای شگرف علم و فن بسیار دور مانده ایم. جهان با سرعت پیش میرود، میسازد، دگرگون میکند، ولی ما با بیسوادی عمومی، با سطح نازل آموزش و پرورش، با کمبود مراکز آموزشی، کادرا آموزشی و وسائل آموزشی روبرو هستیم. آموزش مادر هیچ سطح، از آغاز تا پایان، جوابگوی نیازهای امروز و فردای جامعه ما نیست. آموزش ما محدود، طبقاتی، ارتجاعی، بدون برنامه و آینده است.

سی سال پیش، حزب توده ایران نخستین حزبی بود که موضوع آموزش همگانی و رایگان را برای همه کودکان و جوانان کشور، در برنامه خود قرار داد و برای تامین آن مبارزه کرد. حزب ما با یادآوری این حقیقت که بیسوادی محصول تسلط استعمار بر میهن ما است و به ادامه آن کمک میکند، جامعه ایران را به یکپارچگی بنیان فراخواند. حزب توده ایران خود پیشقدم این پیکار شد و در آغاز پانزدهمین کلاسهای مبارزه با بیسوادی و سپس با کمک به تشکیل جمعیت مبارزه با بیسوادی، در این راه گام برداشت.

پیکار مردم کشور ما برای تامین آموزش همگانی و رایگان پیکار دیرینه است. در سالهای اخیر این پیکار همواره با رواج "آموزش پولی"، که دولت آنرا جان نشین آموزش "رایگان" کرد، همگام با تشدید فعالیت و وسیع بی بند و بار بخش خصوصی آموزش، که دولت از آن حمایت میکند، با شکل گیری کامل آموزش طبقاتی و دور ماندن بیشتر فرزندان طبقات زحمتکش از آن، گسترش بیشتر یافت. با گذشت زمان موضوع آموزش همگانی و رایگان به خواست عمومی مردم کشور ما تبدیل شد.

چه عواملی در رصد ویراین "فرمان" دخالت داشت؟

دستگاههای تبلیغاتی دولت "عواطف ملوکانه" راپایه وراجیهای خود قراردادده اند. به این لاطائلات هیچکس باور نمیکند. چگونه میتوان از "عواطف" کسی سخن گفت که خود بارها تاکید کرده است که "تنگ های چیفتن" را بر بیمارستان و هواپیماهای "اف-۱۵" را بر ساختن دبستان و دبیرستان ترجیح میدهد؟

در رصد ویر "فرمان شاه" برای آموزش رایگان "چند عامل اساسی دخالت داشت: نخستین و مهمترین آن خواست مہرم جامعه ما، مبارزه مردم برای تامین آموزش رایگان و همگانی در سراسر کشور است. این مبارزه با افزایش درآمد دولت از نفت و ایجاد زمینه های مساعد عینی برای حل بسیاری از معضلات کشور شدت یافت. در تظاهرات اعتراضی یکسال اخیر فریاد خشمگین جوانان ما، "بجای خرید اسلحه شهریه های سنگین تحصیلی را لغو کنید"، باره افزایش کشور را نشان داشت. در این تظاهرات، که هر بار دولت با آتش و خون به آن پاسخ داد و شاه شرکت کنندگان در آنها را "خائن" خواند، جوانان میخواستند دولت بجای خرید اسلحه، بجای ایجاد پایگاه و فرودگاه، مدرسه و دانشگاه بسازد، شهریه های سنگین تحصیلی را لغو کند، بابسوادای به پیکار جدی برخیزد و آموزش رایگان و همگانی را در دسترس همه کودکان و جوانان قرار دهد.

عامل دیگر، که صدور "فرمان شاه" را تسریع کرد، اقدامات وسیع و ریشه داری است که در زمینه آموزش و پرورش درد و کشور همسایه ما افغانستان و عراق صورت گرفته است. دولت افغانستان، بعد از سرنگون شدن رژیم سلطنت در این کشور، آموزش را از ابتدائی تا دانشگاه رایگان اعلام کرد و برای همگانی کردن آن به کوشش وسیع پرداخت. تمام مدارس خصوصی ملی شد و کارآموزش و پرورش و نظارت کامل بر آن بعهده دولت واگذار گردید. در جمهوری عراق، همسایه دیگر ما، با استفاده از درآمد بیشتری که از نفت بدست آمد، دولت نه تنها دستمزدها را افزایش داد، قیمت نفت، بنزین و گاز، قیمت بسیاری از کالاهای مورد نیاز عمومی، عوارض گمرکی و مالیاتهارا کاهش داد، بلکه بهداشت و درمان را مجاني اعلام کرد و آموزش را از آغاز تا پایان همگانی و رایگان کرد. برای پنهان داشتن این اقدامات، دولت ایران کوشش بسیار بکار برد، ولی موفق نشد.

"فرمان شاه" ناقص است، این "فرمان" آموزش

رایگان را در دسترس همه کودکان و جوانان قرار نمیدهد

- ۱- "فرمان آموزشی شاه" (اول اسفند ۱۳۵۲) مقرر میدارد:
دولت وسائل تحصیل رایگان کلیه کودکان و دانش آموزان مملکت را از کودکستان تا آخر دوره راهنمایی تحصیلی فراهم سازد؛
- ۲- دولت ترتیبی بدهد که از اول سال تحصیلی آینده (۱۳۵۳) به هر يك از کودکان و دانش آموزان مدارس سراسر کشور چه دولتی و چه غیر دولتی، از کودکستان تا آخر دوره راهنمایی تحصیلی، هر روز صبح نیم لیتر شیر و يك قطعه نان شیرینی داده شود؛
- ۳- دولت در اسرع وقت طرح تدريس از طریق تلویزیون ماهواره ای و همچنین نصب تلویزیون کا را در کلیه مدارس کشور پیاده کند.

"فرمان شاه" همانطور که از مواد سه گانه آن پیداست، ظاهر آراسته ای دارد: آموزش رایگان برای همه کودکان مملکت، يك قطعه نان شیرینی و نیم لیتر شیر برای همه کودکان و جوانان، نصب

کاست در کلیه مدارس کشور ۱۰۰۰ * این وعد ه ها خوراك خوبى براى تبليغات داخلى و خارجى رژيم فراهم کرده است. ولى مادر آسمان زندگى نميکنيم، به معجزه هم باورند اريم. " فرمان شاه " داراى نواقص و كمبودهاى جدى است. اين " فرمان " حتى اگر اجرا شود، باز به خواست جامعه ما - آموزش همگاني و رايجان - پاسخ مثبت نعيدهد.

نياز جامعه ما، خواست مردم كشور ما، آموزش همگاني و رايجان از آغاز تا پايان است. در حاليكه " فرمان شاه " آموزش رايجان را در چهارچوب ۸ سال ابتدايى و راهنمايى محدود مينمايد. " فرمان " در باره آموزش همگاني سكوت ميکند و حتى براى گسترش شبكه آموزش ابتدايى و راهنمايى، كه آنرا " رايجان " اعلام ميکند، برنامه اى ارائه نعيدهد. " فرمان " براى نزيك يك چهارميليون كودك و جواني كه در سن تحصيل قرار گرفته اند، ولى دسترسى به آموزش ندارند، هيچ تكليفي معين نميکند. بين آموزش رايجان و آموزش همگاني فرق ميگذارد و آموزش رايجان را تنها شامل كساني ميسازد كه هم اكنون به تحصيل مشغولند. " فرمان شاه " باد و تاكيد جدى، امكان برخورد اري همه كودكان و جوانان را از آموزش رايجان، حتى در چهارچوب آنچه كه خود پيشنهاد ميکند، محدود ميسازد. شاه با تاكيد اينكه " مرد دين " و " مبي استعداد ها " از آموزش رايجان بي بهره خواهند ماند، امكان برخورد اري يكسان از آموزش رايجان را براى گروه بزرگى از كودكان و جوانان ناممكن ميسازد. روشن است كه لبه تيز " تاكيد " همايوني تنها متوجه فرزند ان طبقات زحمتكش و كم درآمد كشور است. اينها هستند كه فرد اينام " مرد دين " و " مبي استعداد " از جمع بهره مندان از آموزش رايجان جدا خواهند شد. در كشوري كه استعداد را با پول مي سنجند و زور هرسدى را از سرباه صاحبان آن برميدارد، از هم اكنون معلوم است كه فرد امير " با استعداد " را بزرگ پيشاني چه كسي خواهند زد و چه كسي را بنام " مبي استعداد " از آموزش باز خواهند داشت.

دستگاههاى تبليغاتي دولت فرياد برداشته اند كه با صدور " فرمان شاه " پايه هاى آموزش طبقاتي فرو ريخته. آيا پراستي چنين است؟ " فرمان شاه " چنين چيزي را نشان نعيدهد. برعكس، " فرمان " پنج و مبره نظام آموزش طبقاتي را، بويژه در مراحل بالاتر آموزش، محكمتر ميکند. هم اكنون نزيك يك نيمى از كودكان ما، كه در سن تحصيل قرار گرفته اند، راهي به مدرسه ندارند. از نيم ديگري كه با هزار خون دل پاي به مدرسه گذاشته اند بزحمت ۲۰ تا ۴۰ درصد آنها امكان مي يابند دوره ابتدايى را پايان دهند. از اين عده تنها ۱۷ تا ۲۰ درصد به دوره راهنمايى راه مي يابند و كمتر از دو درصد دانش آموزان دبيرستانها موفق ميشوند پاي به دانشگاه بگذارند.

كدام مانع راه آموزش جوانان ما را بسته است؟ پاسخ به اين سؤال دشوار نيست. در مراحل بالاتر هزينه هاى آموزش سنگينتر ميشود و تنها خانواده هائي از عده پرداخت آن برمي آيند كه نه در حد متوسط، بلكه بالاتر از متوسط باشند. نگاهي به موقعيت اجتماعي دانش آموزان دبيرستانها و دانشجو يان نشان ميدهد كه ادامه آموزش بعد از بدستان تاچه اندازه براى اكثريت فرزند ان طبقات زحمتكش دشوار است. " فرمان شاه "، بويژه در آنجا كه بايد راه ادامه تحصيل فرزند ان طبقات زحمتكش را بگشايد، راه آنها را مي بندد. شهریه هاى دبيرستانها سنگين است. پرداخت شهریه هاى مدارس فني و حرفه اى از عهده اكثريت خانواده هاى زحمتكش خارج است. شوق تحصيل زياد است، ولى ادامه تحصيل براى هر كس ممكن نيست.

شاه آموزش رايجان را به ۸ كلاس ابتدايى و راهنمايى محدود کرده است. چرا؟ آيا كشور ما به آموزش بالاتر از ۸ سال نيازند ارد. يادآمد كشور محدود است؟ هيچكدام. ما امروز بيش از هر وقت به كاد آموزش ديده نيازداريم. پنهان نيست كه امروز حتى صنايع ناتوان ما باساني نمیتواند كارشناسان مورد نياز خود را از بازار كار ايران بدست آورد. درآمد كشور نيز اندك نيست. درآمد آنها از نفت در عرض يك سال از ۳ ميليارد دلار به ۱۷ ميليارد دلار رسیده است. علت را بايد در جاي ديگر جست. رژيم ايران

ارتجاعی است. این رژیم نامفرازستخوان ضد خلقی است. رژیم حاکم در ایران به زندگی مردم، به حال آینده کشور هیچ اعتنائی ندارد، با اجرای "فرمان شاه" نظام آموزش طبقاتی دست نخورده باقی خواهد ماند، کاملاً از پیش شکل خواهد گرفت، استوارتر خواهد شد و در راه آموزش فرزند آن خانواده - های زحمتکش سد های بلندتری ایجاد خواهد کرد.

"فرمان شاه" در باره "آموزش رایگان" در برابر دولت وظائفی قرار داده است که با مجموع سیاستی که هم اکنون اجرا میکند در تضاد است. سیاست دولت از سر باز کردن تمام امور است که بنحوی باز زندگی مردم ارتباط دارد. جنگال "سپردن کار مردم بدست مردم"، که انحصارهای آموزش و درمان را بر زندگی مردم مسلط کرد، باز تاب این سیاست است. اکنون باید از سوسی برای همه کودکان و جوانان در سراسر کشور بستان و آموزگار تامین کرد و از سوسی دیگر آموزش یکسان برای همه بوجود آورد. معنی "آموزش رایگان" چیزی جز این نیست. نمیتوان همچنان به سر نوشت میلیونها کودک بی بستان و کتاب بی اعتنا ماند. نمیتوان "آموزش رایگان" اعلام کرد و در عین حال کاری کرد که در همچنان بسر پاشنه سیاست آموزشی سابق بچرخد. همه کودکان و جوانان ما میخواهند درس بخوانند. همه میخواهند آموزش خود را ادامه دهند. همه مدرسه خوب، آموزگار شایسته و وسائل کامل آموزش میخواهند.

راهی برای گریز از مسئولیت

"فرمان آموزش رایگان" خالی از نقص نیست، با اینحال موفقیتی است که بر اثر مبارزات پیگیر مردم بدست آمده است. مردم میخواهند "آموزش رایگان"، همانطور که از نام آن پیدا است، برای همه فرزند آن کشور تاءمین شود. ولی دولت شاه میکوشد با استفاده از کمبود ها و نواقص "فرمان"، که شاه تحت فشار مردم مجبور به امضای آن شده است، از مسئولیت خود بطریقی شانه خالی کند. دولت میکوشد "فرمان" را در چهار چوب سیاست آموزشی خود محدود نماید. به مردم میگوید "فرمان" آن نیست که شما تعبیر میکنید. درک ما از "فرمان" چیزی دیگری است. مسئولین وزارت آموزش و پرورش گاه از کمبود مدارس سخن میگویند، گاه کمبود معلم را بر خ میکشند، گاه از تعطیل مدارس خصوصی صحبت میکنند، گاه ادامه کار آنها را ضرر میبشمرند. یکبار برای دانش آموزان دلسوزی میکنند، صد بار برای صاحبان مدارس میگیرند. خلاصه حرف آنها اینست که "نظم موجود" را نباید بهم زد. اگر این "نظم" بهم ریزد چیزی نداریم که جانشین آن سازیم.

طرح اجرائی "فرمان"، که در نیمه اول فروردین ماه امسال انتشار یافت، نشان میدهد که دولت هنوز قصد ندارد "آموزش پولی" را براندازد. مواد سه گانه ای که برای خرید، اجاره و یاپرداخت شهریه دانش آموزان به صاحبان مدارس خصوصی پیشنهاد شده است، چیزی جز این نیست. پرو برداشت متفاوت از "فرمان آموزش رایگان"، بین مردم و دولت کشمکش سخت ایجاد کرده است. طبیعی است که پیروزی مردم در این مبارزه به ادامه مقاومت و پیگیری آنها بستگی دارد.

وعد بی رنگ شیر و شیرینی

"فرمان شاه" در آنجا که از دادن نیم لیتر شیر و یک قطعه نان شیرینی در روز به همه دانش آموزان مدارس دولتی و غیر دولتی سخن میگوید، بیشتر به دست انداختن آنها شباهت دارد. در کشوری که با کمبود جدی شیر و فراورده های شیری روبروست، دامداری آن عقب مانده است، شیوه دامداری قرون وسطایی است، فریاد مردم از کمبود مواد غذایی بلند است، شکر نیست، روشن گران است و حتی در فروش گاههای بزرگ تهران کالا های خوراکی مورد نیاز بزرگت بدست می آید، دادن هر روز نیم لیتر شیر و یک

قطعه نان شیرینی به میلیونها کودک دبستانی، " آنهم در همه شهرها روستاها " ، به افسانه شبیه است. کارشناسان اجرای طرح " تغذیه کودکان " از هم اکنون اعلام کرده اند که انجام این کار، حتی در محدوده شهرهای بزرگ، خالی از اشکال نیست. کار تغذیه دانش آموزان، اگر تنها به چند مرکز آموزشی تهران محدود نگردد، در هر سال به میلیونها لیتر شیر مازاد بر تولید کنونی، هزاران تن شکر، میلیونها عدد تخم مرغ و مواد غذایی دیگر احتیاج دارد و پخش منظم آن نیز به یک سازمان اداری مجهز و دلسوز نیازمند است. برای همین هنوز مرکب " فرمان همایونی " خشک نشده بود که دولت شانه خود را از بارانجام " وعده طلائی " او خالی کرد. شرکت کنندگان در سمیناری که برای بررسی راههای اجرای طرح تغذیه کودکان در فروردین ماه امسال در تهران تشکیل شد، صریحا اعلام کردند که موضوع تغذیه کودکان فعال عملی نیست. سپس به تفسیر " فرمان " پرداختند که بجای شیر و شیرینی میتوان به کودکان خرماد، خرما و غذای بسیار مقوی است. ↓

وید یوکاست بجای آموزگار

سازمان آموزشی ایران با کمبود دهها هزار آموزگار، دبیر و استاد روبروست. مسئولین آموزشی کشور خود به این واقعیت اعتراف میکنند. شاه در خیال خود بانصب تلویزیون آموزشی میخواهد این جای خالی را پر کند. کارشناسان کشور تاکید میکنند که ایجاد سیستم های کاستی و وید یوکاست به یک شبکه وسیع تلویزیونی، مجهز به صد هافرستنده و هزاران گیرنده نیازمند است. علاوه بر این نگهداری چنین شبکه ای، برای آنکه بتواند بی وقفه کار کند، هزاران مهندس و تکنیسین میخواهد. اگر این حقیقت روشن را بپذیریم که هدف دولت قبل از هر چیزی شانه خالی کردن از زیر بار بود چه ایست که نمیخواهد برای استخدام دهها هزار معلم و دبیر بپردازد، آنوقت معلوم میشود که زیر بار پرداخت چنین بودجه سنگینی نیز نخواهد رفت. کارشناسان آموزش و پرورش خود تاکید میکنند که هر دبستان و دبیرستان، که بخواهد از سیستم وید یوکاست استفاده کند، به یک دستگاه فرستنده و حداقل ۸ گیرنده نیاز دارد. آیاد ولت ایران قادر است برای هزاران دبستان و دبیرستان بدون معلم و میلیونها کودک و جوانی که پشت درهای مانده اند، چنین سیستمی را، آنهم در سراسر ایران، ایجاد کند؟ می بینیم که هنوز در تهران همه مردم امکان استفاده از نیروی برق راند دارند، چه رسد به شهرستانهای دور دست. از دهها هزار روستا صحبت نمیکنیم، که هنوز روشنایی برق رانده اند. در این روستاها سیم برق تلویزیون آموزشی شاهنشاه را به کجا باید وصل کرد؟ در تهران هنوز تعمیر یک جاروی برقی بدون اشکال صورت نمیگیرد، این سیستم تلویزیون کاستی " را، که شبکه آن باید همه کشور را بپوشاند " چگونه و با چه وسیله ای باید سرپا نگهداشت؟

تازه این تلویزیون آموزشی هرگز جای خالی معلم و دبیر را پر نمیکنند. برنامه های آموزشی از طریق تلویزیون، سالهاست در بسیاری از کشورهای جهان پخش میشود، میتوان گفت حتی از روز اختراع تلویزیون، ولی آموزش تلویزیونی نه جای مدرسه را گرفته و نه جای خالی معلم را پر کرده است. تلویزیون آموزشی میتواند به دانش آموز و یاد انشجو کمک کند، ولی نمیتواند او را آموزگار و دبیر بی نیاز سازد.

از کوهی پرکاهی برای آموزش رایگان

برای اجرای طرح " آموزش رایگان " دولت باگشاده دستی (↓) در دویلیارد تومان اختصاص داده است. با این پول در سال تحصیلی جاری، هم باید برای ۶ تا ۷ میلیون دانش آموز در سراسر کشور آموزش رایگان تامین کرد، هم به آنها شیر و شیرینی داد، هم ماهواره به گرد زمین فرستاد،

هم فرستنده های تلویزیونی در شهرها و روستاها ساخت و هم کاست های تلویزیونی برای آموزش در دسترس کودکان و جوانان قرار داد. تمام مبلغی که دولت با جابجایی وسیع تبلیغاتی برای پیمانها در کردن طرح "آموزش رایگان" در نظر گرفته است، حتی به نیم آن پولی نمیرسد که دو سال پیش شاه در خرابه های تخت جمشید خرج تجلیل از خود کرد. در آنوقت شاه ۶۵۰ میلیون دلار پول این مملکت را در تخت جمشید بر باد داد. دو میلیارد تومانی که برای "آموزش رایگان" اختصاص داده اند، معادل ۳۰۰ میلیون دلار است. رژیم که برای آموزش میلیونها کودک و جوان ایرانی اینچنین خست بخرج میدهد، در همین سال ۱۳۵۲، بنا بر نوشته فاینشنتال تایمز، ۶ تا ۵ میلیارد دلار اسلحه خریده است و تا سه سال آینده ۲۲ میلیارد دلار خرج تسلیحات خود خواهد کرد.

"فرمان بهداشت رایگان" بدون هرگونه محتوی جدی است

جنگال تبلیغاتی "آموزش رایگان" هنوز فرو ننشسته بود که شاه روز ۲۸ اسفند ۱۳۵۲ "فرمان بهداشت رایگان" خود را صادر کرد. در این "فرمان" او به دولت دستور میدهد:

۱- در کوتاهترین زمان اقدامات لازم را برای بیماریابی، جلوگیری از بیماری های واگیر، بهبود محیط زیست و آموزش بهداشت به مردم بعمل آورد.

۲- برای هر یک از افراد کشور شناسنامه بهداشتی تهیه شود و در این شناسنامه سوابق بیماری و واکسیناسیون های انجام شده منعکس گردد.

با انتشار "فرمان بهداشت رایگان" برای بسیاری از هموطنان ما این سؤال پیش آمده که شاه در قصرهای خود چه میکند؟ از گذران مردم، از کمبودها و مشکلات آنها تا چه حد باخبر است؟ چگونه میتوان از "بیماریابی" سخن گفت، در حالیکه پشت در بیمارستانها هزاران بیمار سرگردانند؟ چگونه میتوان برای همه مردم "شناسنامه بهداشتی" تهیه کرد، در حالیکه پای پزشک هنوز به نیم بیشتری از کشور نرسیده است؟

کشور ما با مشکل جدی بهداشت و درمان، با کمبود پزشک، درمانگاه و بیمارستان، با گرانای سرسام آور هزینه های درمانی، با آشفتگی های پزشکی و درمانی در سراسر کشور روبرو است. آیا شاه واقعا از این واقعیت بیخبر است؟ بنظر نمیرسد. اجرای نقش ژاندارم امپریالیسم، کوشش عرق ریزان برای حفظ نظام ضد خلقی حاکم، نظامیگری، تحریک و ماجراجویی در مرزهای کشور و تجلیل مداوم از خود، فرصتی برای اندیشیدن به زندگی پر درد مردم برای او نگذاشته است.

بر اساس برآوردهای سازمان جهانی بهداشت، کشور ما هم اکنون حد اقل برای ۳۲ میلیون نفر جمعیت خود به ۳۲ هزار پزشک (هزار نفر یک پزشک) نیاز دارد. در حالیکه جمع پزشکان کشور از ده هزار تجاوز نمیکند. از این عده نیز نیم بیشتری در تهران زندگی میکنند و گروه کثیری در خدمت نیروهای مسلح کشورند. بر این پایه ما باید ۱۱ هزار دندان پزشک داشته باشیم (هر ۳ هزار نفر یک دندان پزشک)، ولی فقط ۱۲۹۰ نفر دندان پزشک داریم. سازمان جهانی بهداشت وجود یک تخت بیمارستانی را برای ۱۰۰ نفر ضرور میسرمد. ولی ما بجا ۳۲۰ هزار تخت بیمارستانی فقط ۴۵ هزار تخت خواب داریم، که باز بیشتر آنها یادر بیمارستانهای نظامی است. یادر بیمارستانهای گران خصوصی، که دسترسی به آنها برای مردم عادی ممکن نیست. باز ده دانشکده های پزشکی کشور هر سال بزحمت ۶۰۰ پزشک است، که بسیاری از آنها از جهشی که رژیم برای آنها ساخته است، میگریزند و گروهی را سازمانهای نظامی

می‌بلعند* درمان يك بیماری ساده ، نیاز به يك عمل جراحی کوچک ، مانند چند روز در بیمارستان کافیسیت ناهستی خانواده ای بر باد رود* پزشك و درمان از دسترس مردم زحمتکش کشور دور است* بیشتر روستاهای ایران بدون پزشك و درمانگاه است* کشور ما موزه انواع بیماری هاست* هر سال هزاران کودک از سل ، ديفتری ، سرخك و حتی يك سرماخوردگی ساده میمیرند* مردم فقیر و کم درآمد راهی به بیمارستانهای خصوصی نیست و در بیمارستانهای دولتی وسیله برای درمان کافی نیست* كمبود وگرنای فوق العاده خدمات درمانی ، مبارزه مردم کشور ما را برای تامین درمان و بهد اشت رایگان تشدید کرده است* این خواست دیرین جامعه ماست ، و حزب ما از آغاز فعالیت خود برای انجام این خواست پیکار کرده است*

اکنون شاه در برابر فشار مردم ، بدون آنکه از " درمان رایگان " و چگونگی آن سخن گوید ، با زیرکی ابلهانه ای که ویژه اوست ، به این امید که مردم را مدتی سرگرم کند ، از " آموزش بهد اشت " و " تهیه کارت بهد اشتی " برای آنها سخن میگوید * " فرمان شاه " در باره " بهد اشت رایگان " بی محتوی تر از فرمان " آموزش رایگان " اوست* در این " فرمان " ، بدون توجه به موقعیت کنونی بهد اشت و درمان ، بدون توجه به خواست مهم مردم - بهد اشت و درمان رایگان و همگانی - بدون آنکه نامی از درمان آورده شود ، شاه دولت را به اجرای پاره ای اقدامات برای تأمین بهد اشت ، آنها " جایی که به خود یاری مردم نیاز نباشد " ، موظف کرده است !

هر فرد با سواد ایرانی میدانند که " بیماریابی " و " تهیه شناسنامه بهد اشتی " برای مردم ، با وجود ضرورت جدی آن ، بعد از تأمین بهد اشت و درمان رایگان انجام میگیرد ، و این عمل در شرایط کنونی ، که نه پزشك به اندازه کافی هست ، نه درمانگاه و بیمارستان در دسترس همه مردم قرار ارد ، امکان پذیر نیست ، و حتی اگر از روی کاغذ پائین بیاید ، دردی را دوانمیکند* بیماریابی ، حفظ محیط زیست ، بهبود بهد اشت ، پیشگیری بیماریها بوسیله واکسیناسیون عمومی ، از وظایف معمولی دولتهاست و به " فرمان " مخصوص نیازند ارد*

" فرمان های شاه " در باره " آموزش و بهد اشت رایگان " ، با آنکه اعتراف به واقعیت دردناک آموزش و بهد اشت کشور و تأیید خواست عمومی مردم کشور ماست ، ولی به آن پاسخ مثبت نمیدهد* " فرمان آموزش رایگان " سرایاناقص است و " فرمان بهد اشت رایگان " بدون هرگونه محتوی جدی است*

خواست جامعه ما ، آموزش ، بهد اشت و درمان رایگان ، برای همه مردم است* آموزش باید ، از آغاز تا پایان ، برای همه کودکان و جوانان رایگان باشد و بهد اشت و درمان بطور رایگان در دسترس همه مردم کشور قرار گیرد* هدف اساسی هردو " فرمان شاه " مردم فریبی و گشودن راه برای فرار از بیماریها و مسئولیتی است که رژیم او در قبال جامعه به عهده دارد* بهمین جهت مبارزه مردم برای نیل به آموزش ، بهد اشت و درمان رایگان و همگانی همچنان ادامه خواهد یافت*

داد بخش

درباره مقررات کنگور سراسری

مقررات کنگور سراسری دانشگاهها و موسسات آموزش عالی دواتی اخیراً انتشار یافته است. قرار است کنگور سراسری در نیمه تیرماه برگزار شود. تعداد داوطلبان تا ۱۰۰ هزار نفر و شاید هم بیشتر باشد. یعنی حدود ده هزار نفر بیش از سال گذشته، و با این وجود حتی یک صندوقی بر ظرفیت موسسات آموزش عالی دولتی اضافه نشده است. از هم اکنون وزارت آموزش عالی اعلام نموده که فقط ۸۳۰۰ نفر دانشجو در ۱۳ دانشگاه و مدرسه عالی پذیرفته خواهند شد، یعنی کمتر از سال گذشته، که نزدیک به ۱۰ هزار نفر پذیرفته شدند. ظرفیت برخی از دانشگاهها مانند دانشگاههای مهندسی، دانشگاه تهران و تبریز کاهش یافته و مجموع ظرفیت دانشگاهها از ۵۳ هزار نفر در سال ۱۳۴۹ به ۴۹۰ نفر تقلیل یافته است، آنهم در کشوری که بنابه اعتراف زمامدارانش در حدود سی هزار پرسنل کم دارد.

نباید فراموش کرد که درآمد دولت از نفت به سالیانه ۱۷ میلیارد دلار رسیده است. با این پول چه کارها که نمیشود در راه خیر و رفاه عمومی انجام داد! میتوان با بخشی از این درآمد هنگفت دانشگاههای کنونی را تکمیل و تجهیز کرد و آنها را برای پذیرش بیشتر دانشجویان آماده نمود، دانشگاههای جدید تأسیس کرد و آموزش را تا پایان دوره عالی رایگان اعلام نمود و به هر دو اطلب مستعد تحصیلات عالی امکان آموزش داد، به دانشجویان هزینه تحصیلی پرداخت نمود، خوابگاهها و غذاخوریهای دانشجویان را گسترش داد. مبین ماجنان تشنه کادرهای علمی وقتی است که قادر است تمام امکانات مادی و معنوی کشور در این راه بسپارد. اما رژیم ایران بنابه خصمت ضد ملی، ضد خلقی و ضد دموکراتیک خود بجای بسط شبکه آموزشی تا بالاترین سطوح، ثروت مردم را از یکسو بمصرف ریخت و پاش در برابریان فاسد میرساند و از سوی دیگر برای هدفهای ضد ملی خود خرج میکند. تبعیت شاه از نقشه‌های تجاویز کارانه امپریالیست‌ها در منطقه خلیج فارس و اقیانوس هند، ترس او از جنبشهای رها می‌بخش خاورمیانه و بلند پروازیهای ابلهانه اش در ایفاء نقش ژاندارم کار رایجائی کشانده است که هرچه از درآمد نفت بدست می‌آید، به جیب انحصارگران اسلحه ریخته میشود. کشوری که عطفان سرمایه‌گذاران کلان در تمام عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی است، درآمد نفتش صرف سرمایه‌گذاری در امریکا و انگلیس میشود و آنوقت ۹۰ هزار جوان دیپلمه اش باید پشت در دانشگاهها به سرنوشت نامعلوم محکوم شوند.

چنانکه از مقررات کنگور سراسری برمی‌آید موانع بیشتر بر سر راه ورود داوطلبان قرار داده اند و ضوابط و معیارهای من درآوردی برای جلوگیری از ورود داوطلبان به دانشگاهها وضع کرده اند. نخستین محدودیت شرط سن است. دانشگاه تهران حد اکثر سن داوطلبان را ۲۵ سال اعلام نموده و دانشجویان عالی تهران فقط متولدین سال ۱۳۲۹ و کمتر از آنرا می‌پذیرد. بدینسان معلوم نیست اگر جوانی چند سال متوالی نتوانست از هفت خوانی که آقایان بر سر راه تحصیلات عالی گسترده اند، بگذرد و به ۲۴ - ۲۵ سالگی رسید، چنین فردی را که تعداد آنها هم کم نیست - بچه حق باید از شرکت در کنگور سراسری باز داشت؟ و یا اگر جوانی بحالت اشکالات مادی پس از پایان دوره آموزش متوسطه مجبور به ترک تحصیل شد و پس از چند سال اشتغال بکار، امکان ادامه تحصیل

یافت، چرانباید بتواند درکنکورسراسری شرکت کند؟ سلامت جسم و روان د اوطلبان نه تنها ضمن مقررات عمومی همه د دانشگاهها آمده، بلکه ضمن مقررات اختصاصی هم سلامت جسم و روان را شرط پذیرش د دانشجویان قرار داده اند، بی آنکه دراین زمینه توضیح روشن کننده ای داده باشند. فقط دانشسرایعالی است که به توضیح دراین باره پرداخته و ازجمله "کمسوئی چشم" رایکی ازعلل عدم پذیرش دانشجویان ذکرکرده است. باین توضیح تمام د ارندگان عینک های طبی باید بدانند و آگاه باشند که از حق تحصیل در دانشسرایعالی محروم اند! شرط زبان خارجی از جمله دیگر محدودیتهاست. با آنکه بموجب مقررات کنکورسراسری د اوطلب باید یکی از زبانهای انگلیسی، فرانسه، آلمانی و روسی را امتحان دهد، ولی در شرایط اختصاصی دانشگاههای زبان خارجه فرانسه یا انگلیسی ودر غالب موارد فقط انگلیسی است. بدینسان کلیه د اوطلبانی که درحین تحصیل زبان روسی یا آلمانی آموخته اند، عملاً از حق تحصیل در بسیاری از دانشگاهها محروم شده اند. مثلاً دانشکده کشاورزی و دامپروزی رضاعیه، که تنها د اوطلبان زن را برای رشته آموزش روستائی و ترویج کشاورزی می پذیرد، زبان انگلیسی را زبان خارجی د و ران تحصیل تعیین نموده است، که معلوم نیست چرا فقط زبان انگلیسی بدر رشته آموزش روستائی و ترویج کشاورزی میخورد و نه هیچ زبان دیگر؟ گذشته ازاین، اکنون که بسیاری از صنایع کلبدی کشور ما بکمک کشورهای سوسیالیستی بوجود آمده است و فراگیری تکنیک مدرن این صنایع و کار بست آن نیاز به آشنائی با زبانهای غیر از انگلیسی و فرانسه دارد، چرا باید زبان خارجی دانشگاههای مانند دانشکده صنعتی (پلی تکنیک) و دانشکده علم و صنعت فقط زبان انگلیسی باشد؟ مضحکتر آنکه در مقررات اختصاصی دانشکده صنعتی و دانشکده علم و صنعت آمده است که:

" شرکت در کلاسهای تابستانی زبان خارجی برای کلیه پذیرفته شدگان اجباری است."

یعنی اگر د اوطلبی با زبان انگلیسی آشنائی کافی داشته باشد نیازی به شرکت در کلاسهای تقویتی نداشته باشد، باز هم مجبور است در کلاسهای تابستانی شرکت کند و حق التعلیم ۲۰۰۰ ریالی را بپردازد.

محدودیت دیگر، حق انتخاب رشته هاست. از میان نزدیک به ۲۰۰ رشته، د اوطلب فقط حق انتخاب ۵ رشته را دارد، در حالیکه در گذشته حق انتخاب ۱۰ رشته به د اوطلبان داده شده بود. و تازه اگر د اوطلبی در بیش از یک رشته قبول شود فقط در رشته انتخاب اول پذیرفته خواهد شد، و لو آنکه مایل به تحصیل در انتخاب دوم و سوم خود باشد. مهلت ثبت نام کنکور نیز از ۳۱ روز به ۲۴ روز کاهش یافته و بدینسان گام دیگری در راه فشار به د اوطلبانی که از مناطق دوردست برای نام نویسی می آیند، برداشته شده است. شاه بیت مقررات درهم و برهم کنکور سراسری اعلام این اصل است که:

" معلومات د بیرستانی پیروزی در کنکور اضعیف نمیکند."

یک مسئول مرکز آزمون شناسی به خبرنگار کیهان میگوید:

" توجه به د روس د بیرستانی شاهرگ قبولی نیست، بلکه د اوطلب باید آنچه را که از او میپرسند جواب بدهد. احتمال دارد د اوطلب در طول تحصیل د بیرستان بسه اغلب این پرسشها بر نخورده باشد."

براینسان اساس معلوم نیست پس چه چیز پیروزی در کنکور اضعیف میکند؟ مسئولان کنکور

مدعی اند که د اوظلبان باید معلومات عمومی داشته باشند و با اتکا^۶ به این معلومات د رکنکور بیروز شوند ، و این مطلب راقطد د و ماه قبل از رکنکور اعلام کرده اند . اینکه د اوظلبان باید معلومات عمومی داشته باشند ، مورد تردید کسی نیست ، ولی معلومات عمومی مائده آسمانی نیست . سیستم آموزش هر کشور باید از نخستین گامهای طوری تنظیم شده باشد که به دانش آموزان معلومات عمومی هم بدهد . در کشوری که برنامه آموزشی اش ، برنامه های ۵۰ سال پیش کشورهای اروپای غربی را تقلید میکند ، نه کتاب دارد و نه کتابخانه و نه فیلم و برنامه های رادیویی و تلویزیونی مفید و آموزنده ، معلوم نیست جوانان چگونه باید معلومات عمومی فراگیرند ، آنهم طی یکی دو ماه .

اکثریت د دانشگاههای شرکت کننده د رکنکور سراسری - که تکرار میکنیم همگی دولتی هستند - اعلام کرده اند که بورس تحصیلی و کمک هزینه تحصیل و شغل برای فارغ التحصیلان خود تضمین نمیکند و بزبان ساده د دانشجویان این دانشگاهها تنهایی امید برای دریافت کمک هزینه تحصیلی نباید داشته باشند ، بلکه علیرغم نیازمندی روز افزون کشور به کادری علمی و فنی ، اینان پس از پایان تحصیل از این کارگزینی به آن کارگزینی پاس داده خواهند شد ، زیرا دولت شاهنشاهی در این دوران قحط کادر ، برنامه ای برای استفاده از این کادرها ندارد !

در شرایطی که رژیم ضد ملی ، ضد مکرانیک و ضد خلقی ایران بیش از پیش در سیاست تجاوز ، نظامیگری و صرف اموال عمومی در جهت پیشبرد هدفهای امپریالیسم به پیش میازد ، پشاهندگان مبارزات دانشجویی ناگزیر باید تمام نیروی خود را در راه تشکل و بسیج دانشجویان برای مقابله با این سیاست خطرناک بکارند . مبارزات اعتصابی را تشدید کنند و بخواهند که درآمد نفت بجای خرید اسلحه برای گسترش شبکه دانشگاهی و بسط آموزش عالی صرف شود ، مبارزه کنند تاریخی که سد راه گسترش آموزش رایگان و همگانی از دبستان تا دانشگاه است ، جای خود را به رژیم ملی و د مکرانیک بدهد .

آذرین

بیسواد بهتر از توده ای است !

اگر قرار باشد بچه های این مملکت توده ای بار بیایند ، من ترجیح میدهم بیسواد باشند .

از سخنان د دکتر منوچهر اقبال ، کسی که استاند ار ، وزیر ، رئیس دانشگاه ، نخست وزیر بود و اینک رئیس هیئت مدیره و مدیرعامل شرکت ملی نفت ایران است .
(بنقل از کتاب " نخست وزیران " تألیف ابراهیم صفائی)

وام دانشجویی یا آموزش عالی رایگان و کمک هزینه تحصیلی

آئین نامه اعطای وام دانشجویی راد ولت اخیرا به مجلس برد ه است * متن آئین نامه انتشار نیافته ، ولی از توضیح روزنامه هاربری آید که هیئت امانا * دانشگاه ه امیتوانند تحت ضوابطی به دانشجویان داخل و خارج کشور وام بدهند و این " ضوابط " عبارتست از توجه به استعداد دانشجوی ، توجه به استحقاق او ، اولویت رشته تحصیلی و امکانات صندوق دانشگاه * تعیین کننده استعداد و استحقاق دانشجوی و اولویت دهند ه رشته تحصیلی و برآورد کنند ه امکانات صندوق ، هیئت امانا * هر دانشگاه است که معمولا از افراد خاندان سلطنت و چند رجل درباری در لباس استاد و سرمایه داروسانتر و نماینده مجلس تشکیل میشود * پس از آنکه این هیئت صلاحیت دانشجوی را برای دریافت وام تصویب کرد ، آنوقت درازا * چند صد تومان وام ماهیانه ، دانشجوی باید تعهد بپردازد که پس از پایان دوره تحصیل موظف است در دستگاههای دولتی و یاری بخش خصوصی کار کند و در صورت استنکاف از انجام خدمت مکلف است کلیه وام یا کمک دریافتی را بیاپهره ۱۲ درصد به صندوق پرداخت کند * در باره این آئین نامه ، روزنامه های دولتی و سروصدای زیاد براه انداخته اند ، اما پوسته های تبلیغاتی راکه کنار بنیم اصل مطلب اینست :

اولا این طرح در صورت اجرا فقط شامل دانشجویان دوره روزانه دانشگاهها و موسسات عالی

آموزش دولتی و غیر دولتی است و نه همه دانشجویان *

ثانیا از میان دانشجویان دوره روزانه دانشگاهها و موسسات عالی آموزشی ، تعدادی برای

پرداخت وام انتخاب میشوند که در سنجش با تعداد کل دانشجویان هر دانشگاه ناچیز

خواهد بود *

اما صرف نظر از ناچیزی فقرات وام و مبلغ آن ، خود این اقدام ، اعتراف زمامداران کشور به گرانی

هزینه تحصیلی و حقانیت مبارزه دانشجویان در این زمینه است * ولی از آنجاکه خصلت رژیم ضد ملی و ضد

دمکراتیک است میکوشد تا این مشکل را در چارچوب منافع طبقاتی خود ، که با منافع توده های مردم در

تضاد است حل کند * منافع مردم ایجاب میکند که تحصیلات عالی ، رایگان همراه با کمک هزینه تحصیلی

برای فرزند ان خانواده ه های کم درآمد اعلام شود * اما دولت بجای توجه به این خواست عادلانه و

منطقی ، لایحه پرداخت " وام " را به مجلس برد ه است و بدینسان دولت نماینده طبقات ثروتمند ،

طبقاتی بودن آموزش را آشکارا اعلام نموده است * با اجرای این لایحه نورچشمی های عینی فرزندان

طبقات مرفه و ثروتمند که نیازی به " وام " چند صد تومانی ندارند ، در دانشگاههای دولتی و یابا

پرداخت پول در دانشگاههای خصوصی و یا خارج از کشور به تحصیلات خود ادامه میدهند و در پایان

تحصیل هم ، چون نه وامی گرفته اند و نه تعهدی سپرده اند ، هر محلی راکه خود بخواهند برای

زندگی و کار خویش انتخاب خواهند کرد ، که مسلما یا کشورهای اروپائی و امریکاست و یا شهر تهران که

امکانات یک زندگی مرفه و ترفیع سریع به مقامات عالی راد را اختیار آنها میگذارد * اما دانشجویان متعلق

به خانواده های کم درآمد که تحصیلات عالی خود را با وام "هیئت امنا" گذرانده اند و تعهد کار سپرده اند، مجبورند به هر ده و آبادی پرت افتاده ای که دولت تعیین میکند، روانه شوند و در صورت استتکاف باید تمامی وام را همراه با بهره سنگین ۱۲ درصد مسترد دارند! یادآوری این نکته ضروری است که ما معتقدیم همه گوشه های کشور به پزشک و دامپزشک و داروساز و ماما و پرستار و معلم و دبیر و سایر کادرهای علمی و فنی نیازمندند و تمام اهالی کشور باید امکان بهره ور شدن از خدمات عمومی را داشته باشند و بدینجهت هر جوان فارغ التحصیلی موظف است دانش خود را در خدمت مردم قرار دهد. ولی این اصل هنگامی درست اجرا خواهد شد که اولا تبعیض در کار نباشد یعنی همه جوانان فارغ التحصیل مکلف باشند پس از پایان تحصیل در شهرستانها و روستاها بکار پردازند، نه آنکه فرزندان وزیران و نمایندگان و مدیران کل و سایر قشرهای ثروتمند بهترین پست ها را دریافت و اشغال کنند و فرزندان کارمندان دولت و یافلان پیشه ور در یک آبادی دور افتاده بدست فراموشی سپرده شود. ثانیا و مهمتر از همه آنکه دولت به سرمایه گذارهای کلان برای تبدیل روستاها و شهرستانهای کشور به مناطق قابل زیست و برخوردار از ضروریات اولیه زندگی اقدام کند تا این تفاوت و حشتناک میان شهر و روستا را که نمایشگر دو دنیای بکلی متضاد و دو قطب ثروت و فقر است از میان بردارد. تا زمانی که روستاهای ماحتی آب آشامیدنی ندارند و چراغ نفتی کلبه ها را روشن میسازند، نمیتوان و نباید انتظار داشت که جوانان فارغ التحصیل زندگی و کار در این نواحی فراموش شده را با آغوش باز بپذیرند. رژیم ضد ملی و ضد مکرانیک بجای ازمیان برداشتن مشکلات در اینجا هم با زور و زندان با جوانان "مستتکف" روبرو میشود و جوانانی را که حاضر نشوند به مناطق دور افتاده بروند مجبور میکند که وام دریافتی را مسترد دارند و یابه زندان بروند!

درآمد هنگفت نفت و سایر منابع زرخیز میهن ما چنان امکانات شگرفی فراهم آورد که اگر یک دولت ملی بر سر کار بود میتواندست با اتخاذ سیاست مترقی درد و رانی کوتاه شرایطی فراهم آورد که همه بازوان و اندیشه ها با آسانی در خدمت مردم بکار گرفته شود، بهداشت و آموزش رایگان را برای مردم تا مین کند و با استفاده از سرمایه گذارهای ضرور در همه عرصه ها سیمای شهرها و روستاها را عقب مانده را درگون سازد، ولی سران رژیم کثونی درآمد هنگفت ایران را از نفت یا خود غارت میکنند و یابه غارت میدهند، یابه حسابهای بانکی آنها منتقل میشود و یا حساب بانکی انحصار امریالیستی را بر میسازد و آنوقت در قبال واگذاری جز "ناچیزی از آن تحت عنوان "وام" بیه دانشجویان بی بضاعت، بهره ۱۲ درصد طلب میکنند و سیمای کزیه طبقاتی خود را عریانتر نشان میدهند. میلیاردها دلار از درآمد کشور بنابه اراده شاه باید به کمک انحصارات نفت و اسلحه به بانکهای کشور های امریالیستی سرازیر شود و آنوقت یک دانشجوی بی بضاعت ایرانی در ازا چند صد تومان ماهیانه آینه خود را در گرو تبعیضات طبقاتی بگذارد.

اماد دانشجویان مبارز تسلیم زورگویی های فرهنگ طبقاتی نخواهند شد. آنها خواهان اجرای آموزش عالی رایگان هستند و تاپیروزی کامل در این راه مبارزه خواهند کرد.

هنر سازماندهی

لنین، سازماندهی و رهبری يك سازمان را " هنر " مینامد که لازمه آن گرد آوری تجربه، داشتن شم و قریحه، اندیشه و عمل ظریف و حساب شده، شور و هیجان، قدرت ابداع و آفرینندگی، نیروی دید و نگرندگی و یافتن راههای مهترانه است.

در نوشته های لنین گاه برمیخوریم به تشبیه سازمان به ارکستر و رهبری سازمان به رهبری ارکستر. این يك تشبیه عمیق و پرمضمونی است، زیرا همانطور که برای يك ارکستر، تنوع نوازندگان ضرور است، در سازمان نیز تنوع استعدادها، تنوع وظایف ضرور است.

رهبر ارکستر نمیتواند بگوید که مثلا من فقط ویلن یا پیانو را دوست دارم و قره نی یا شیپور را نمیخواهم، بلکه او باید بتواند از تمام آلات موسیقی و از همه نوازندگان آنها، هر يك در جای خود، بدرستی استفاده کند. فقط زمانی استفاده صحیح از همه نوازندگان میسر است که ارکستر بداند چه باید بنوازد و برای این نوازندگی تعلیم و تجربه و تمرین لازم را دیده باشد.

درست بهمین ترتیب يك سازمان زمانی میتواند از اعضا خود و استعداد های مختلف آنها بدرستی استفاده کند که مشی و نقشه و عمل روشنی داشته باشد و اعضا سازمان مذکور نیز به صحت این مشی و نقشه عمل معتقد و باورمند شوند و برای تحقق آن تجارب لازم را کسب کرده باشند.

اگر نت های برای نوازندگی موجود نباشد و نوازندگان بر حسب نیت و موافق دستور رهبر ارکستر را اجرا نکنند، بناچار اجتماع مشتی آلات مختلف نوازندگی چیزی جز غوغای گوشخراش و کژ آهنگی پدید نمی آورد. بهمین ترتیب اگر برنامه و مشی و نقشه عمل سازمان نادرست باشد و اعضا حزب انضباط و مرکزیت را در مورد اجرا رهنمود های رهبری سازمان در نظر نگیرند، چیزی جز جنجال، اختلاف و تناقضات درونی و گسستگی صفوف مبارزه حاصل نمیشود.

لنین یاد آور میشود که در صورت وجود يك ارکستر خوب تنظیم شده که همه شرایط را واجد باشد، آنگاه با " رهبری نرم " میتوان سمفونی خوشاهنگ را اجرا کرد و احتیاجی نیست که رهبر ارکستر دائما عصای رهبری را بر چوبه جایگاه خود بکوبد و دمدم ارکستر را با عصبانیت قطع کند. در سازمان نیز مطلب بهمین قرار است. در صورت وجود شرایط: مشی صحیح، رهبری لایق و کادرهای ورزیده، اجرا اصل مرکزیت و مکرانیک و حفظ انضباط تقریباً بصورت

خود بخودی درمی آید و به امری بدیهی بدل میشود و کار به تناقضات و مشاجرات درونی نمیکشد. تشبیه سازمان به ارکستر نشان میدهد که وجود افرادی با استعداد ها و لوازم و وظایف و تقسیم کار مختلف در سازمان نه فقط مجاز است ، بلکه ضرور است. يك سازمان به کسانی که قدرت سازمانگری دارند ، به سخنورانی که اندیشه های حزب را خوب ترویج میکنند ، به نویسندگان حزبی که میتوانند از سیاست وی با استدلال دفاع نمایند ، به صاحب نظران و شعری دانها ، به کارشناسان پنهانکاری و آشنایان به فن مبارزه با پلیس ، به کسانی که در موقع ضرورت میتوانند اشکال حاد مبارزه انقلابی و شیوه های مسلحانه نبرد را رهبری کنند و غیره و غیره نیاز دارد. کمتر اتفاق می افتد که همه این مختصات یا اکثر آنها در فرد واحدی جمع باشد. يك سازمانده خوب میتواند و باید اعضا^{*} سازمان را از جهت نوع لیاقت آنها نیک بشناسد ، مختصات روحی ، استعدادات و امکانات آنها را بدرستی باز شناسد و سپس از هر کس در جای خود استفاده کند. میگویند : « کد بانوی ماهر راحتی نمی بکارد آید » سازمانده خوب میتواند از مجموع این استعدادها ، در داخل يك تقسیم کار و توزیع وظایف درست ، يك عمل هماهنگ انقلابی پدید آورد ، عملی که از جهت اجتماعی و تاریخی سودمند ، کارا و ثمر بخش باشد .

لذا همانطور که يك رهبر ارکستر ، چنانکه در آغاز این مقال گفتیم ، مضحك است اگر ویلن زن یا پیانو نواز را مطلق کند و شیپورزن و یانی نواز را انکار نماید ، همانطور که يك سازمانده و رهبر حزبی مضحك است اگر نوع معینی کار و استعداد را بپسندد و نوع دیگری از کار و استعداد را منکر شود و نفی کند و یا ادراک ننماید که هر استعدادی در جای خود ، در وقت خود ، میتواند خدمتی را انجام دهد که از عهد و استعداد دیگر برنی آید .

تمام هنر ، در رهبری نرم از مجموع استعدادها و متنوع برای ایجاد ارکستر خوشاهنگ ، يك پیکار مترقی و انقلابی است .

* سیاست ، علمی است ، هنری است که از آسمان نازل نمیشود و در سرشت و فطرت انسانها نیست و پرولتاریا ، اگر خواستار فتح بر بورژوازی است ، باید " سیاستمداران طبقاتی " خاص خود را پرورش دهد ، یعنی سیاستمدارانسی که از سیاستمداران بورژوازی بدتر نباشند .*

حزب رایاری کنیم!

خط سیمایی درخش

در شب آندوده افق

بانگ شاد

در سکوت تلخ و سرد

این نفیرمژده کرنای فتح

در چکاکاک نبرد

این امید افروز رایاری کنیم



حزب چیست ؟

آموزه موزونی از فعل و نظر

لب تاریخ بشر

در خمای پیچش بشر را راهبر

در سگاه مهر دنیا ، عشق میهن

همقطار رزمجویان بلوچ و ترکمن

همشعار انقلابی ، درویت نام و موزامبیک و یمن

دوستدار خلق ها ، کومنده قومنگری

از دری تا آذری

پاسد ار هر زبان مادری



حزب گوید

موهبت های جهان از آن خلق :

مهر و بازی از برای نونهالان

درس و ورزش از برای تازه سالان

جمله مردان و زنان را کار و نان

بیرهارا عافیت

وز بهرملت

سرپرستی پزشکی رایگان

ارزاق ارزان



حزب گوید

راز استقرار صلح جاودانه

نیست جز ،

بهرملت مالکیت

بر زمین و کارخانه

محو داغ شوم سرمایه ز رخسار زمانه !

این درست آموز را یاری کنیم



بد دلان خوانند مهر آئینه را خصم بشر

عقل د و راندیش راد یوانه سر

یاوه می باقند براین مادر رزمندگان رنجبر

در خیال خود ورا کشتند صد بار و صد بار دگر

با گل اندودند خود خورشید را

میدرخشد آفتابش لیک هردم بیشتر

همچنان رزمندگان را پیشتاژ

در تحمل ، همچو سندان

در تعرض ، پتک کوبان

حزب د و ران ساز را یاری کنیم

سیل چون پولاد را جاری کنیم

حزب توغافانزاد را یاری کنیم •

ساغری

بن بست سیاست ضد کمونیستی در کنفد راسیون

سرانجام "گزارش ومصوبات پانزد همین کنگره کنفد راسیون انتشار یافت" در این میمان اطلاعات مانیز در باره جریاناتی که در کنگره کنفد راسیون گذشته است، کاملتر شد. بررسی این گزارش ومصوبات و جریاناتی که در کنگره کنفد راسیون گذشته است، نخستین ارزیابی کلی ماراد در باره نتایج پانزد همین کنگره کنفد راسیون - که در "پیکار" شماره ۴ سال سوم انتشار یافت - تا پیدا کرد.

پانزد همین کنگره کنفد راسیون قبل از هر چیز نشان داد که سیاست ضد کمونیستی تحمیل شده به کنفد راسیون - که علت اصلی بحران کنفد راسیون است - با بن بست رو برو شده است، زیرا سیاست ضد کمونیستی - که مبتکران و مجریان اصلی آن مائوئیستها هستند - از یکسو تحت فشار واقعیات انکارناپذیر پیش از پیش بی اعتبار میشود و پیروان آن بیش از پیش افشا مرسوم میگردند، و از سوی دیگر تحت تأثیر همین واقعیات برخی نیروها - که به دلایل مختلف از این سیاست پشتیبانی میکردند - به مخالفت با این سیاست عمیقاً ارتجاعی و ضد انقلابی پرداخته اند. * مادر زیر به بررسی فاکتهدار همین زمینه میرد ازیم:

دفاع از سیاست چین یعنی دفاع از رژیم شاه

مائوئیستها تلاش تب آلودی میکنند که خود را "قهرمان" مبارزه بارژیم جایزنند. در همین زمینه است که آنها سیاست ضد کمونیستی خود را - که بصورت سیاست ضد توده ای و ضد شوروی تظاهر میکند - توجیه میکنند. ولی موضعگیری مائوئیستها در پانزد همین کنگره کنفد راسیون نشان داد که آنها فقط گوش بفرمان پکن اند و در این گوش بفرمانی مجبورند به دفاع از رژیم شاه برخیزند، زیرا که سیاست گروه مائوئیستون بیش از پیش در راه همکاری عملی با امپریالیسم و رژیمهای ارتجاعی در سراسر جهان سیر میکند.

همه از سیاست پکن در هواداری از سیاست ارتجاعی رژیم شاه، بویژه در خلیج فارس آگاهند. گفته های وزیر خارجه چین کترین جایی برای سفسطله باقی نگذاشته است. بر اساس این واقعیت گروهی از نمایندگان کنگره خواستند که سیاست چین در ایران مورد بحث و انتقاد قرار گیرد. ولی مائوئیستها که از موضع ضعیف خود در دفاع از این سیاست آشکارا ارتجاعی و مخالف منافع مردم ایران آگاه بودند، با تمام قوا کوشیدند که اصولاً از طرح این مسئله در کنگره جلوگیری کنند. در آغاز موفق هم شدند. ولی روش آنها اعتراض شدید گروهی از نمایندگان و بسیاری از دانشجویان ناظر کنگره را برانگیخت. زیرا برای هر کسی که از عقل سلیم برخوردار بود و حسن نیتی داشت، این سؤال مطرح بود که چگونه میتوان مدعی مبارزه بارژیم شاه بود، ولی نمیتوان در باره سیاست چین - در هواداری انکارناپذیر از رژیم شاه حتی بحث کرد؟ کجای این روش اصولی و انقلابی است؟ سرانجام، در نتیجه فشار افکار عمومی، مائوئیستها مجبور شدند به بحث در باره سیاست چین در ایران تن در دهند. و این نخستین شکست آنها بود.

هنگام بحث در باره سیاست چین در ایران، یکی از نمایندگان کنگره مجموعه سیاست چین را

در صحنه جهانی - از کمک نظامی به پاکستان گرفته تا مخالفت با استقلال خلق بنگلادش ، از عدم پشتیبانی از جنبش آزاد بیخش ظفار گرفته تا هواداری از رژیم فاشیستی شیلی - بحق " ضد انقلابی " خواند . مائوئیست‌ها در برابر این واقعیات چاره ای جز سکوت نداشتند . و این دومین شکست آنها بود . گروهی از نمایندگان کنگره قطعنامه ای پیشنهاد کردند به این مضمون که : **ما گفته های وزیر خارجه چین و سایر اعمال چین در حمایت رژیم ایران را نادرست میدانیم . یکی از مائوئیست‌ها در مخالفت با این پیشنهاد و در دفاع از سیاست چین در ایران گفت : چین معتقد به استفاده از تضادهاست و سیاست چین را در همین رابطه باید دید و گفته های رهبران چین در مورد ایران تعارف دیپلماتیک است !** و بعد هم مائوئیست‌ها همه نیروی خود را جمع و این قطعنامه را رد کردند . ظاهراً این پیروزی مائوئیست‌ها بود . ولی در واقع این آخرین و مهم‌ترین شکست آنها بود ، زیرا کسانی که میخواهند خود را " قهرمان " مبارزه با رژیم جایزنند ، کسانی که حزب توده ایران و اتحاد شوروی را به پنهان سازش با رژیم مورد فحیح‌ترین اتهامات قرار میدهند ، در برابر چشمان همه ، خود را بعنوان مدافع سیاست ارتجاعی بکن ، مدافع رژیم شاه افشا و رسوا کردند . وجه شکست سیاسی از این بالاتر ؟ علاوه بر این ، کنگره علیرغم تلاش مائوئیست‌ها تصویب کرده است که در رساله آینده ، در چارچوب فعالیت فرهنگی کنگد راسیون ، " **تحولات شرایط جهانی و بررسی سیاست خارجی جمهوری توده ای چین در سطح جهانی بویژه خلیج فارس و ایران** " بعمل آید . مسلم است که در این بحث سیاست گروه مائوتسه دون ، بعنوان سیاست همکاری عملی با امپریالیسم و ارتجاع ، بیش از پیش برای قشرهای وسیع‌تری از دانشجویان فاش خواهد شد و در نتیجه سیاست ضد کمونیستی مائوئیست‌ها بیش از پیش زیر ضربه قرار خواهد گرفت .

مقابله با سیاست ضد کمونیستی گسترش می‌یابد

همه عناصر ضد توده ای و ضد شوروی - و در رأس آنها مائوئیست‌ها - میکوشند با استفاده از هر فرصتی و هر امکانی سیاست ضد کمونیستی خود را به پیش برند . بقول یکی از انظاران کنگره حتی " اگر هوا سرد شود تقصیر توده ایها و شوروی‌هاست و باید آنها را محکوم کرد ! " در کنگره کنگد راسیون ، مائوئیست‌ها همچنان - حتی با قبول رسوائی - در تحمیل سیاست ضد کمونیستی خود تلاش تب‌آلود بکار بردند . ولی سیاست اصولی ، انقلابی و درست حزب توده ایران در ایران ، سیاست اصولی ، انقلابی و درست اتحاد شوروی در سراسر جهان - و از جمله در ایران - و واقعیت مبارزه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی ، هر روز افراد و گروههای بیشتری از مبارزان واقعی ضد امپریالیست و ضد رژیم ربه طـسرد سیاست ضد کمونیستی ، به تلاش برای اتحاد همه نیروهای واقعی ضد امپریالیست و ضد رژیم جـلسب میکند . نتیجه اینکه علیرغم موفقیت‌هایی که بحلل معیسن عینی و ذهنی هنوز نصیب سیاست ضد کمونیستی میشود - و در کنگره پانزد هم کنگد راسیون با زهم بصورت " محکوم کردن حزب توده ایران و اتحاد شوروی بروز کرد - خواست مائوئیست‌های ضد کمونیست ، نه فقط همه جاییش نبرود ، بلکه بیش از پیش باشکست روبرو میشود .

برجسته ترین نمونه " پیام سازمان مجاهدین خلق ایران " به پانزد همین کنگره کنگد راسیون و پاسخ به این " پیام " از طرف کنگره است . گردانندگان کنگد راسیون خیلی کوشیدند اندک از این " پیام " برای مشی انحرافی خود تا عمیدی بگیرند ، ولی خصلت و مضمون اساسی " پیام چیست ؟

در " پیام سازمان مجاهدین خلق ایران " نه فقط کمترین اثری از سیاست ضد توده ای و ضد شوروی نیست ، بلکه " دشمن مردم ایران فقط " و بد رستی " امپریالیسم و ارتجاع داخلی بسر کردگی

شاه" اعلام شده است، و "سازمان مجاهدین خلق ایران" در بیانیه خود در "پاسخ به اتهامات اخیر رژیم"، مورخ مرداد ۱۳۵۲، تا غیذ کرده اند که:

"مادر جهان يك استعمار بیشترین شناسیم، و رهبری این استعمار هم به دست دو آخویر بند بزرگ و تجاوزکار که آریامهر و کلیه نوکران استعمار سرد را خورش دارند یعنی امریکا و انگلیس است؛ و يك ارتجاع هم بیشترین شناسیم که حامی اش همان استعمار و مدافع سرسختش رژیم سیاه پهلوی است."

در "پیام سازمان مجاهدین خلق ایران" همه نیروهای آزاد یخواه و انقلابی به "وحدت" و "تشکیل جبهه متحد" دعوت شده اند، و این دو نکته اساسی در "پیام سازمان مجاهدین خلق ایران" درست در جهت عکس خصلت اصلی مشی انحرافی تحمیل شده به کنگد راسیون یعنی سیاست ضد توده های و ضد شوری و در واقع طرد این سیاست ارتجاعی و ضد انقلابی است. این پیام در جهت عکس سیاست تفرقه افکنانه عناصر ضد کمونیست در کنگد راسیون و در اپوزیسیون غیر توده ای است.

تحت فشار و تاثير این واقعیت، پانزد همین کنگره کنگد راسیون هم در پاسخ خود به "پیام سازمان مجاهدین خلق ایران" - با اینکه از کنار برخی توصیه های "سازمان مجاهدین خلق ایران" بویژه در مسئله "وحدت" گذشته - چاره ای جز تاثير روح "پیام" نداشته است.

تاثير این واقعیت را در "قطعنامه در باره مبارزات خلق قهرمان ایران"، در "پیام به حسین رضائی و اعضا" سابق کنگد راسیون که در زندانهای شاه اسپرند"، در "پیام به زندانیان سیاسی ایران"، در "پیام به خانواده شهد اوزندانیان سیاسی"، در "قطعنامه در باره مبارزات آزاد بیخش خلق ظفار"، در "قطعنامه در پشتیبانی از خلق رزمند شیلی" نیز می بینیم.

در هیچیک از این قطعنامه ها و پیام ها از سیاست ضد توده ای و ضد شوری - که تاکنون معمول کنگره - های کنگد راسیون بود - اثری نیست.

بن بست سیاست ضد کمونیستی

وقتی قطعنامه ها و پیام های فوق را می بینیم و بعد به قطعنامه ضد توده ای و ضد شوری - میخوریم، تضاد آشکاری را مشاهده میکنیم. زیرا اگر تنها دشمن مردم جهان - از جمله مردم ایران - امپریالیسم و ارتجاع است، اگر می باید بر ضد این تنها دشمن متحد شد و مبارزه کرد، آنوقت قطعنامه ضد توده ای و ضد شوری چه معنی میدهد؟ آنوقت دعوت به مبارزه بر ضد حزب توده ایران و اتحاد شوری چه معنی دارد؟ این تضاد را چگونه باید حل کرد؟

بنظر ما این تضاد، انعکاس تضاد بین واقعیت و برخورد ذهنی است. واقعیت آنست که حزب توده ایران در صحنه ایران و اتحاد شوری در صحنه جهانی - از جمله در ایران - از يك سیاست اصولی، انقلابی و درست پیروی کرده اند و میکنند. واقعیت آنست که تنها دشمن مردم جهان - از جمله مردم ایران - امپریالیسم و ارتجاع اند و بر ضد اینهاست که می باید متحد شد و مبارزه کرد. واقعیت آنست که جنبش ضد امپریالیستی و ضد دیکتاتوری مهن ما بدون حزب توده ایران، و جنبش آزاد بیخش ملی و جنبش انقلابی در سراسر جهان - از جمله در ایران - بدون تکیه به اتحاد شوری و سایر کشورهای امپریالیستی نمیتواند پیروز شود. ولی کسانی هستند - و

سید علی

مائوئیست‌ها در راه آنها قرار دارند - که می‌خواهند این واقعیت را در گون جلوه دهند ، می‌خواهند مردم را در شناخت دوست و دشمن سرد رگم کنند ، می‌خواهند راه اتحاد نیروهای دوست را بر ضد دشمن مشترک سد کنند. کسانی هم هستند - از جمله در کنفد راسیون - که بتدریج این واقعیت را می‌بینند و بتدریج بمقابله با تحریف کنندگان این واقعیت برمیخیزند و هم اکنون برخاسته اند. حفظ سیاست ضد توده ای و ضد شوروی در برخی از مصیبات و طرد این سیاست ارتجاعی و ضد انقلابی در برخی دیگر انعکاسی از وجود این دو نیرو ، انعکاسی از مبارزه این دو نیرو در کنفد راسیون است. و در مقایسه باگذشته میتوان آشکارا دید که نیروی واقع بین ، اگرچه هنوز کند ، هنوز ناپیگیر و هنوز غیر قاطع ، ولی وجود دارد و تکامل می‌یابد ، و برعکس نیروی ضد کمونیست - و در راه آنها مائوئیست‌ها - اگرچه هنوز در کنفد راسیون وجود دارد و قوی هم هست ، ولی بتدریج زیر پایش خالی میشود ، نقاب انقلابی مآبی اش برداشته میشود و مجموعه سیاست ضد کمونیستی اش - بسن بست مواجه میگردد.

برای يك سياست واقعا ضد امپرياليستي ود مكراتيك

تجربه پانزدهمین کنگره کنفد راسیون بار دیگر این واقعیت را تایید کرد که مائوئیست‌ها عملاً همکار امپریالیسم و ارتجاع اند ، ولو آنکه فریادشان برضد امپریالیسم و ارتجاع قطع نشود ، که مائوئیست‌ها ضد انقلابی اند ، ولو آنکه باجمله پر ازی انقلابی گوش همه را کرکنند ، که مائوئیست‌ها ضد کمونیست - اند ، ولو آنکه نام خود را کمونیست بگذارند. این تجربه بار دیگر نشان داد که سیاست ضد کمونیستی تحمیل شده به کنفد راسیون - که در سیاست ضد توده ای و ضد شوروی تظاهر میکند - عملاً خلاف منافع و مصالح جنبش ضد امپریالیستی و د مكراتيك مردم ایران ، خلاف منافع و مصالح جنبش دانش - جوئی در ایران است. این سیاست ارتجاعی و ضد انقلابی تاکنون لطعات سنگین - قبل از همه به جنبش دانشجویان ایرانی وارد کرده و عملاً آب به آسیاب رژیم ضد ملی و ضد د مكراتيك ایران ریخته است. لذا وظیفه هر مبارز واقعی ضد امپریالیست و ضد د یکتاتوری شاه است که این سیاست ضد کمونیستی را از جنبش دانشجوئی ، از جنبش انقلابی ، ضد امپریالیستی و د مكراتيك مردم ایران طرد کند و بدینوسیله راه را برای اتخاذ يك سياست واقعا ضد امپرياليستي ود مكراتيك در جنبش دانشجوئی باز نماید.

ما مانند گذشته، به این وظیفه خود درآیند نیز عمل خواهیم کرد. ما امید داریم آن نیروهای هم که در داخل کنفد راسیون بمقابله با سیاست ضد کمونیستی مائوئیست‌ها برخاسته اند ، پیگیرتر و قاطعتر و متحد تر این مبارزه را تا طرد کامل سیاست ضد کمونیستی در جنبش دانشجویان ایرانی ادامه دهند.

م. روشندل

مبارزه انقلابی و تلفات

برخی از هواداران شیوه عمل گردانندگان کنفدراسیون وقتی که عواقب این شیوه عمل از جهت لورفتن مبارزان خارج از کشور و شناخته شدن آنها بوسیله ساواک یادآوری میشود و گفته میشود که این وضع موجب آن میگردد که آنها در عرصه اصلی مبارزه، یعنی ایران، دیگر نتوانند موثر واقع شوند، میگویند: فرد مبارز نباید از خطر لورفتن بترسد، زیرا مبارزه با خطرات و تلفات همراه است.

روشن است که این نوع برخورد، که به اصل قضیه جواب نمیدهد، بلکه حقایق عام و تجریدی را در غیر ارتباط با بحث مطرح میکند، نمیتواند حلال باشد.

مسئله اینجاست که مابرای مبارزه انقلابی يك عرصه اصلی (کشور) و يك عرصه فرعی (خارج از کشور) قائلیم و میگوئیم: مبارزات در عرصه فرعی، که بسیار هم مفید و ضرور است، باید طوری سازمان داده شود که موجب آن نشود که فرد مبارز دیگر نتواند در عرصه اصلی، در ایران، به مبارزه خود ادامه دهد.

تمام سودمندی کارمادر خارج از کشور در آنست که مابوتوانیم انقلاب بومی، بمعنای درست این کلمه، برای عمل انقلابی در میان توده های مردم شهر و ده در کشورمان ایران پرورش دهیم. فعالیت در شهرهای اروپای غربی و آمریکا، اگر شیوه عمل آنطور ناشیانه و خالی از محاسبه و پیش بینی باشد که يك فرد نوخیز انقلابی در همان ماههای اول مبارزه خود در خارج از کشور و از دور فهرست ساواک شود، دیگر چه انتظاری از این نوع عمل ناشیانه و بی معنی باید داشت؟

لذا وقتی ما میگوئیم: شیوه عمل گردانندگان کنفدراسیون، مبارزان را لومیدهد، یعنی آنکه آنها را هنوز وارد جاده اصلی نبرد نشده به دشمن غدار و خون آشام می شناساند و ایمن دشمن میتواند این مبارزان را پیش از آنکه منشأ اثری شوند، پیش از آنکه در مکتب پیکارهای خلقی آبدیده گردند، بچنگ آورد و خنثی سازد یا حتی بدام اندازد. پاسخ این ایراد درست آن نیست که کسی بگوید: شخص مبارز نباید از خطر بترسد، یا هر جا مبارزه هست تلفات نیز هست!

بین مبارزات انقلابی و تلفات ناشی از آن يك نسبت معقول و منطقی است، که نباید مراعات شود. با چند عمل حساب نشده و بی پروا خود را بدام انداختن شجاعت نیست. زیبا مردن بخاطر زیبا مردن انقلابیت نیست. انقلابی بودن یعنی با تجهیزات همه نیروهای عقلی و

ارادی خود در راه شعر بخش ترین اشکال نبرد ها ، که با شرایط زمانی و مکانی معین منطبق باشد ، کوشیدن و حد اکثر فایده رارساندن . اگر قرار باشد برای بخشهای بی سرانجامی که در جلسات سازمانهای دانشجویی صورت میگیرد ، ما دهها و صدها تلفات بدهیم ، یعنی لیست سیاه ساواک را پر سازیم ، الحق که بسیار ناشیانه و بد عمل کرده ایم .

آری درست است که انقلابی نباید از خطرات بترسد ، نباید از مرگ بترسد ، بساید بتواند ، هرگاه ضرور باشد ، مرگ را در راه آرمان خود پذیره شود ، مرگ را بر ننگ تسلیم مرجح داند . آری درست است که راه انقلاب راهی است صعب ، خاراگین ، پرمهلکه . ایسن راه ، بقول چرنیشوسکی " گردش در خیابان نوسکی " نیست . این راه فرج شاعرانه - فیلسوفانه برای بحث های " شیرین " در باره مطالب " گنده گنده " سیاسی و فلسفی نیست . این يك سربازی جانگد از براه خلق است . اینها همه در جای خود صد بار صحیح . ولی این نیز صحیح است که باید با جان و امنیت هر انقلابی قمار نکرد ، بلکه در مورد آن بزرگترین دقت ها ، محاسبه ها ، احتیاط ها را نگاه داشت ، زیرا حیات و امنیت يك انقلابی ، يك رزمنده راه خلق برای ادامه موفقیت آمیز همان رزم بسی گرانبهاست .

پ . پیام



«کمونیسم مستقل»

در یکی از نوشته های مربوط به گروه های اپوزیسیون غیرتوده ای اخیرا این تقسیم بندی عجیب و مضحك دیده شده است: کمونیست ها در ایران بر سه دسته اند: دسته ای طرفدار مسکو، دسته ای طرفدار پکن و دسته ای مستقل*.

اینکه چه اندازه گمراهی، سفسطه و درهم اندیشی در این تقسیم بندی درج شده است، واقعا وصفش دشوار است. با اینحال ما وظیفه داریم این سفسطه را بازکنیم، این گمراهی را رفع نمائیم، این درهم اندیشی را چاره کنیم. زیرا در اینجا خطر مهمی پنهان است، خطری که لبه تیز آن متوجه ماهیت آموزش انترناسیونالیستی مارکسیسم - لنینیسم است*.

ماتوده ایها جهان بینی خود را مارکسیسم - لنینیسم میدانیم و معتقدیم که این آموزش، سبک آموزش علمی است، یعنی مانند همه علوم مشتمل بر یک رشته مقولات و مفاهیم، احکام و نظریات، استدلالات و استنتاجاتی است که از تجربه، از واقعیت برخاسته، تعمیم یافته و بصورت تئوری علمی درآمده است* این تئوری علمی جنبه جهانشمول دارد و برای تاریخ روزگار ما سمت یاب مبارزه انقلابی در راه نوسازی بنیادی جامعه انسانی است* این تئوری علمی جهانشمول را نمیتوان به مسکوئی و پکنی و مستقل تقسیم کرد*.

منشا فکری این تقسیم بندی غلط آنست که گویا مارکسیسم - لنینیسم مانند مذهب مسیح به چند کلیسای جد آگانه تقسیم شده: کلیسای مسکو تفسیری خاص خود از این "مذهب" کرده، کلیسای پکن نیز تفسیر دیگری بحد تفسیر نخستین کرده، و حالا یک عده مارکسیست "مستقل" پیدا شده اند که به این هردو معترضند و میخواهند مانند حافظ شیرازی شیخ بی خانقاه باشند! اشتباه و سردرگمی عجیب و خطرناکی است!

مقدم بر همه چیز باید دانست که اختلاف بین مسکو و پکن وجود ندارد، بلکه اختلافی که وجود دارد - و آنهم اختلافی بسیار جدی و اصولی است - بین جنبش کمونیستی جهانی، یعنی اکثریت مطلق کشورهای سوسیالیستی و احزاب کمونیستی جهان از سویی و گروه مائوتسه دون از سوی دیگر است* گروه مائوتسه دون، که بویژه طی سالهای اخیر قلب ماهیت کرده و در جاده خیانت پای گذاشته است، متاسفانه در شرایط کنونی بر حزب کمونیست چین تسلط یافته است* این اختلافی است بین مارکسیسم باضد مارکسیسم و هیچ مارکسیستی نمیتواند و حق ندارد در این مبارزه "بیطرف" و "مستقل" باشد و در این موضع "راحت" نزول اجلال فرماید که خیر، اینجانب با هر دو مخالفم و خودم حرف خودم را دارم و بالاتر از این اختلاف هستم!

اگر کسی در اختلافات ذهنی و غیراصولی دخالت نکند کار درست است، ولی وقتی نبرد اصول و ضد اصول در مقیاس چنین دراماتیکی و تاریخی درگرفته، بیطرفی و مواظبه از کنار و قیافه بزرگوارانه "استقلال را"ی نه فقط نادرست و زیان بخش، بلکه ابلهانه است*.

جنبش کمونیستی و کارگری جهانی نظریات خود را در کنفرانسهای مشورتی سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۶۹ احزاب برادر بصورت اسناد جمعی تنظیم کرده و تاکتیک و استراتژی جنبش جهانی انقلابی را

بیان داشته است ، و درست همین اسناد ، همین تاکتیک و استراتژی جمعا تنظیم و تصویب شده است که مورد انکار ، لعن ، نفرین ، فحش و دشنام مائوئیست هاست .

بین روش پکن که عملا وارد ائتلاف با مرتجع ترین محافل امپریالیستی جنگ سرد شده و بطور عینی نقش خائنه ضد انقلابی ایفا میکند و روش مسکو که به مشی جمعی تصویب شده از طرف احزاب براد رو به کلیه احکام و مہانی مارکسیستی - لنینیستی بدون خدشه وفادار است ، نمیتوان بیطرف و مستقل بود . در اینجا "بیطرفی" و "استقلال" صاف و ساده یعنی شرکت در خیانت ، یعنی تقویت روش ناسیونالیستی و سیطره گرایانه و انشعابی و ضد مارکسیستی گروه مائوتسه دون ، یعنی کمک به بقا طولانی تر بیماری در جنبش . لذا در نظرمانه فقط مائوئیسم انحراف خائنه ایست از مارکسیسم ، بلکه "کمونیسم مستقل" نیز بهیچوجه وضع بهتری ندارد .

تمام راز پیرومندی جنبش انقلابی کارگری جهانی در وحدت اراده و عمل آن ، در انترناسیونالیسم آن ، در حرکت هماهنگ آن ، در اصولیت بی خدشه آن بوده و هست و اگر روزی تحت عنوان "استقلال" (پخوان : ناسیونالیسم) کسی بخواهد این یکپارچگی اندیشه و عمل انقلابی را در مقیاس جهانی خدشه در کند و منافع تنگ میدان خود را بر منافع عمومی جنبش انقلابی جهانی برتری نهد ، خواه بخواهد یا نخواهد ، خواه بفهمد یا نفهمد ، عامل تفرقه است و بقول مارکس در جنبش انقلابی هر تفرقه ای ارتجاعی است .

"کمونیسم مستقل" ، "کمونیسم ملت گرایانه" ، "کمونیسم ضد شوروی" در عمل چیزی جز ضد کمونیسم نیست ، زیرا بریدن از جنبش جهانی کمونیستی ، زیر پا گذاشتن همستگی انترناسیونالیستی پرولتری ، مقابله آشکار و نهان با قدرت عمده انقلاب و ترقی و گردان پیشاهنگ جنبش جهانی انقلابی و کمونیستی ، یعنی اتحاد شوروی ، در عمل همکاری با امپریالیسم و ارتجاع است . تمام تجارب دوران ما ، و از جمله آخرین تجربه ، یعنی سرنوشتی که مائوئیسم به آن دچار شده ، تاییدی بر این واقعیت است . لذا اگر کسی میخواهد واقعا کمونیست باشد و کمونیست باقی بماند ، باید هر روز پیوند خود را با جنبش جهانی کمونیستی - و در مرکز آن اتحاد شوروی - مستحکم تر سازد و الا دیر یا زود در لجن زار همکاری با امپریالیسم و ارتجاع خواهد غلطید .

۰۱ کوشیار

افسانه « سوسیال - امپریالیسم »

و

« احیاء سرمایه داری » در اتحاد شوروی (۱)

۴- تحریف واقعیت زندگی زحمتکشان شوروی

ماژویست هاپس از آنکه سود و سود آوری مؤسسات تولیدی و ذیبنفعی مادی زحمتکشان را در شمار کار خود از معتقدات بورژوازی جازد و فعال مایشاء بودن^۱ مدبران مقتدر^۲ کارخانه هاراد اتحاد شوروی^۳ ثابت کرد^۴ و اصل لنینی استقلال نسبی مؤسسات تولیدی را عامل گسیخته شدن^۵ تمرکز اداری^۶ بشمار آورد^۷ ، از تمام این ادعاها به نتیجه گیری نهائی مبرر ازند و میگویند :

« مالکیت دولتی در شوروی از صورت مالکیت سوسیالیستی خارج شده است و بسود بورژوازی نوحاسته ای میگردد^۸ . این بورژوازی زحمتکشان شوروی را با وسائل تولید دولتی خواه از طریق قانونی^۹ سیستم جدید اقتصادی^{۱۰} و خواه از طریق غیرقانونی^{۱۱} ، که مورد پشتیبانی رژیم میباشد ، استثمار میکند^{۱۲} » (۲) (تکیه از ماست)

حال ماهیت این ادعاهای ماژویست هارانیز بر پایه واقعیت ها و ارقام بررسی کنیم^{۱۳} .
ماژویست هابرای اثبات^{۱۴} این ادعای خود که گویا سیستم جدید اقتصادی^{۱۵} را برای استثمار زحمتکشان شوروی راه قانونی بوجود آورد^{۱۶} ، به ادعای دیگری متوسل شده میگویند :

« سیستم جدید اقتصادی دست مدیرکارخانه را در تقسیم سود کارخانه بین خود و همکارانش بازگذاشته است^{۱۷} . نه فقط برای مدیرکارخانه و قشری از مهندسان و سرکارگران و مسئولان حزب ریزینیستی حقوق گزاف و چندین برابر کارگران مقرر میشود ، بلکه آنهاحق دارند سهم بزرگی از سود کارخانه را بعنوان پاداش بین خود تقسیم کنند^{۱۸} » (صفحه ۲۶)

آیا واقعاً سیستم جدید اقتصادی دست مدیران کارخانه هاراد تقسیم سود^{۱۹} بین خود و همکارانش بازگذاشته است^{۲۰} تا آنها بتوانند از این راه^{۲۱} قانونی^{۲۲} به استثمار زحمتکشان ببرد ازند ؟ برای پاسخ به این سؤال ، هرانسان شرافتمند و بی غرضی میبایست پیش از همه وضع پیش از رفرم و پس از آن را با هم مقایسه میکرد و از این راه به نتیجه گیری نهائی مبرر اخت^{۲۳} . ولی نویسندگان جزوه ، که در راه خصومت با شوروی و کین تیزی با مارکسیسم - لنینیسم ، هر آنچه که نام معنویات و اخلاقیات دارد ، زهر پسا

تجد

(۱) بخشهای اول و دوم و سوم این نوشته را در شماره های سوم و چهارم و پنجم سال سوم "پیکار" مطالعفرما (۲) جزوه "سوسیال - امپریالیسم" ، از نشریات "توفان" ، صفحه ۲۸ - پس از این فقط صفحه

مربوطه در متن داده خواهد شد *

گذارده اند ، این راه را تمیروند فقط به ادعا بسنده میکنند .
واقعیت آن است که این ادعای مائوئیست هانیز مانند تمام ادعاهای دیگر این دشمنان کف بر لب اتحاد شوروی از سر تا پاد روغ است . تقسیم پاداش میان کارگران و کارکنان رشته های تولیدی ، هم پیش از زرفرم و هم پس آن ، طبق مقررات و ضوابط خاصی که از طرف شورای وزیران و مقامات مرکزی اتحادیه های کارگری تعیین میشود ، تقسیم میگردد . این مقررات و ضوابط دست مدیر کارخانه را در تقسیم سود ، آنهم " بین خود و همکارانش " ، بهیچوجه باز نگذاشته است . همه ساله مهالغ معینی ، که میزان آن بر حسب کمیت و کیفیت فعالیت تولیدی کارخانه طبق ضوابط و ضریب های خاصی تعیین میشود ، بر حسب کمیت و کیفیت فعالیت بهترین کارگران و کارمندان بعنوان پاداش میان آنان تقسیم میشود . در انتخاب بهترین کارگران و کارمندان ، علاوه بر مسئولان کارخانه ، اتحادیه کارگران نیز در خالت مستقیم و مؤثر دارد .

اماد باره " حقوق گزاف " مدبران و مهندسان و سرکارگران و مسئولان حزبی در کارخانه ها ، باید گفت که در جامعه سوسیالیستی میزان حقوق و دستمزد بر حسب کمیت و کیفیت کار تعیین میشود . برای گروه های مختلف کارگران و سایر کارکنان بر حسب نوع ، محل ، درجه تخصص و میزان مهارت حقوق و دستمزد مختلف مقرر میگردد . درآمد بیشتر در جامعه سوسیالیستی ، که بر پایه کمیت و کیفیت کار بدست می آید ، بمعنای استثمار نیست ، بلکه تحقق اصل سوسیالیستی " بهرکس مطابق کارش " است .
در جامعه سوسیالیستی ، بر حسب شرایط تاریخی و اجتماعی معین ، اختلاف سطح درآمد ها میتواند کمتر یا بیشتر باشد . ولی گرایش در جهت ایجاد هماهنگی بیشتر در آن است (البته نه مساوات) و اتفاقاً رفرف اقتصادی در اتحاد شوروی ، برخلاف ادعاهای مائوئیست ها ، درست در جهت ایجاد هماهنگی در سطح درآمد ها عمل میکند . برای نشان دادن این واقعیت ، که در عین حال رسواکننده مائوئیست ها است ، ارقام مربوط به دستمزد و حقوق گروه های مختلف زحمتکشان مؤسسات صنعتی اتحاد شوروی را در سالیهای مختلف در جدول زیر منعکس میکنیم :

دستمزد و حقوق متوسط ماهانه کارگران و کارمندان صنعتی در اتحاد شوروی (به روبل) *

میزان افزایش نسبت به ۱۹۵۰ (%)	۱۹۷۱	۱۹۶۵	۱۹۵۰	
۱۹۶	۱۳۵٫۴	۱۰۱٫۷	۶۹	کارگران صنعتی
۱۴۷	۱۸۱٫۶	۱۴۸٫۴	۱۲۲٫۹	مهندسان و کارکنان فنی صنایع

ارقام این جدول حاکی است که در سال ۱۹۵۰ (دوران استالین) حقوق متوسط مهندسان و کارکنان فنی ۱٫۸ برابر دستمزد متوسط کارگران بود . در سال ۱۹۶۵ (آغاز زرفرم) از اختلاف کاسته میشود و این رقم به ۱٫۴ کاهش می یابد و در سال ۱۹۷۱ ، یعنی پس از سیستم جدید اقتصادی ، که به ادعای مائوئیست ها ، برای مدبران و مهندسان و غیره حقوق گزاف تعیین شده ، این نسبت باز هم کمتر میشود

* نشریه آماری "اقتصاد ملی اتحاد شوروی ۱۹۲۲-۱۹۷۲" ، مسکو ، ۱۹۷۲ ، صفحه ۳۵۰-۳۵۱

و حقوق متوسط این گروه فقط ۱۰ برابر حقوق کارگران میشود. دستمزد متوسط کارگران از سال ۱۹۵۰ تا سال ۱۹۷۱ به اندازه ۹۶ درصد افزایش می‌یابد، ولی به حقوق مهندسان و سایر گروه‌های "پدرآمد" فقط ۴۷ درصد افزود می‌شود. در اینجا آنچه مهم است، گرایش است که در جهت افزایش سریع‌تر درآمد کارگران نسبت به سایر گروه‌های زحمتکش دیده می‌شود. باید تا "کدکنیم که این ارقام فقط سطح متوسط دستمزد کارگران و حقوق مهندسان و کارکنان فنی‌رانشان می‌دهد. در بسیاری از مواسسات تولیدی اتحاد شوروی کارگران فراوانی وجود دارند که بیش از مزد ایران و سرمهندسان و مهندسان و سرکارگران روس سسه خود دستمزد می‌گیرند."

ماتئوئیست‌ها، که برای نشان دادن "طریق قانونی" استثمار زحمتکش‌ان شوروی فقط به ادعای توسل می‌شوند و این ادعا را بر هیچ سند ورقه‌ی مبتنی نیسازند (بعلمت فقدان آن)، در مورد "طریق غیرقانونی" استثمار زحمتکش‌ان شوروی بحثی سند ورقه‌ی دست‌درست دارند، که ذکر تمام آنها رابعاً ملال‌خوانندگان خود میدانند و باینجهت می‌گویند:

"میتوان مثال‌های فراوان دیگری برای آنها افزود، ولی همین اندازه کافی است." (۱)

(صفحه ۲۸)

مثال‌هایی که ماتئوئیست‌های ایرانی در باره "طریق غیرقانونی" استثمار می‌آورند، مربوط به حیف و میل و اختلاس و سوءاستفاده عده ناچیزی از کارکنان روسسات اتحاد شوروی است، که ماتئوئیست‌های پکن کرده آنرا از مطبوعات خود اتحاد شوروی گرفته و پس از آب و رنگ خاصی که بعیل خود به آن داده‌اند در جزوه‌ای باتیراژ وسیع به تمام زبان‌های جهان منتشر ساخته‌اند.

دزدی و اختلاس و حیف و میل اموال دولتی و جنایات دیگر، لکه‌های مادراد می‌هستند، که از جوامع طبقاتی گذشته، بخصوص از جامعه سرمایه‌داری، که این پدیده‌ها را تشدید میکند، برای جامعه سوسیالیستی به ارث گذاشته می‌شوند. این واقعیتی است که تمام کلاس‌های مارکسیسم به آن اذعان داشته‌اند. حزب و دولت شوروی هیچگاه وجود این قبیل پدیده‌های ناسالم را در جامعه سوسیالیستی اتحاد شوروی انکار نکرده‌اند و همیشه با آنها مبارزه پرداخته‌اند. فقط افراد ساده لوح میتوانند چنین فکر کنند که این پدیده‌های ناسالم در اثر انقلاب سوسیالیستی یکباره از بین می‌رود و فقط اشخاص کومه فکری که بوئی از مارکسیسم نبرده‌اند و یاد شغنان آگاه سوسیالیسم میتوانند وجود این پدیده‌ها را در جامعه سوسیالیستی دلیل بر "احیای سرمایه‌داری" و یا عامل پیدایش "بورژوازی نوخاسته" در آن قلمداد کنند. حتی در جامعه عقب‌مانده و روستائی چین نیز، که فقط مراحل اولیه دوران سرمایه‌داری و زندگی شهری نوع سرمایه‌داری را، که بروسعت و دامنه این قبیل فسادها بسی می‌افزاید، می‌گذرانید، پس از انقلاب از این قبیل پدیده‌های ناسالم بحث کافی، که بتوان در باره آن جزوه و کتاب نوشت، وجود دارد. شعار مبارزه با "سه‌شیر"، یعنی دزدی و اختلاس، حیف و میل اموال دولتی و بوروکراتیسم، که سالهاست در چین مطرح شده، دلیل بر وجود این نوع پدیده‌های ناسالم در این کشور است.

در اتحاد شوروی، در کنار اکثریت مطلق زحمتکش‌ان، که با ایمان و فدکاری و شرافتمندی در راه اعتلا، اقتصاد و تکامل جامعه سوسیالیستی خویش کار فعالیت میکنند، عده قلیلی دزد و مختلس نیز وجود دارد. در مطبوعات شوروی، در کنار هزاران هزارخبر و مقاله و تفسیر درباره فدکاری و ابتکار و خلاقیت میلیون‌ها توده زحمتکش، اخباری نیز در باره این عده قلیلی دزد و مختلس و فاسد منتشر میشود. فقط آنهاست که تا مغز در منجالب خصوصت با اتحاد شوروی فرورفته باشند، میتوانند تمام اخبار مربوط به

فد اکاری و شرافتمندی زحمتکشان شوروی را ناسادیده بگیرند و از چند خبر در باره مستی ناچیز زد و دغل کتاب و رساله صادر کنند. فقط کسانی که کین تیزی با جامعه سوسیالیستی اتحاد شوروی در تار و پود مغز پوسیده و تمام انساج و سلول های وجود ناچیزشان نفوذ کرده می توانند به شیوه آنتی کونیست های امپریالیستی در زباله دان های جامعه سوسیالیستی به کند و کاو بپردازند و در فاضلاب های کشورهای سوسیالیستی برای تبلیغات خود توشه اندوزند.

مائوئیست های ایرانی در کین تیزی نسبت به اتحاد شوروی چنان عنان از دست میدهند که حتی مدعی میشوند این طریق غیر قانونی استعمار "مورد پشتیبانی رژیم میباشد". آیا این تیره اندیشسان سیه دل میتوانند به خوانندگان خود پاسخ گویند که اگر این پدیده های ناسالم "مورد پشتیبانی رژیم" است، پس چرا این رژیم در مطبوعات خود عاملین این سیاهکار بهار افشا و رسوا میکند؟ واقعیت چیست؟ واقعیت آنست که در اتحاد شوروی مبارزه با این پدیده ناسالم، که اتفاقاً در زمان استالین بحل معینی تاحدی تضعیف شده بود، اینک شدت و حدت بیشتری یافته است و افشا و عاملین این پدیده هادرمطبوعات شوروی یکی از مظاهر تشدید مبارزه و در عین حال یکی از وسائل این مبارزه است. بگذریم از اینکه انسان باید از مارکسیسم و مفاهیم طبقه و بورژوازی بحدی دور باشد که مستی ناچیز زد و مختلس را، آنها را در جامعه سوسیالیستی، "بورژوازی نوحاسته" بنامد.

مائوئیست هادردشمنی با اتحاد شوروی چنان پیش تاخته اند، که سطح زندگی زحمتکشان شوروی حتی همکاریانشان در جنبه امپریالیسم نیز به گرد آنان نمیرسند. بر افتادن بیکاری، گسترش بی سابقه و بی نظیر آموزش، بالا رفتن سطح زندگی زحمتکشان شوروی واقعیتی است که حتی جامعه شناسان و اقتصاد دانان ستایشگر امپریالیسم اکنون به آن اعتراف دارند. ولی مائوئیستها، که موافق با هدف های پراگماتیستی خود، درجائی رفاه مردم شوروی را دلیل بر عدول آنان از سوسیالیسم جلوه میدهند و به همین جهت اتحاد شوروی را بنمایه یکی از کشورهای "غنی" در ردیف دول امپریالیستی و در نقطه مقابل کشورهای فقیر می نهند، درجای دیگر، باز موافق هدف های پراگماتیستی خود، در باره بیکاری و در بدی و بیائین آمدن سطح زندگی مردم شوروی اشک تمساح میریزند. آنان میگویند:

"برقراری سیستم اقتصادی جدید" که برجستجوی سود مہتنی است مصائب عظیمی برای زحمتکشان شوروی به بار آورده و باعث بیکاری عده کثیری از کارگران و در بدی آنها از شهری بشهر دیگر گردیده است." (صفحه ۲۴)

اکنون سالهاست که آموزش دوره دبیرستانی در اتحاد شوروی اجباری شده است، یعنی تمام نونهالان و جوانان شوروی تا ۱۷ سالگی مجبور به تحصیل هستند. با اینهمه مائوئیستها مدعی میشوند که:

"پدیده جدیدی روز بروز در شوروی شیوع می یابد و آن استثمار بیرحمانه کارگران خرد سال است. اینک مدیران کارخانه های شوروی بمنظور تحصیل سود بیشتر ترجیح میدهند که خرد سالان را بحد ستمزد کمتر استخدام کنند و از آنها باندازه کارگران دیگر کار بکشند." (صفحه ۲۴)

مائوئیستها برای بثوت رساندن این دعاوی پوچ و بی پایه، هیچ دلیل و سندی نمی آورند. آنجا هم که برای "مستند کردن ادعاهای خود به رقم و سند متوسل میشوند، ارقامی دروغین از خود جعل میکنند. به این نوشته "مستند" آنان توجه کنید:

"رویزونیست های شوروی گاهی از افزایش دستمزد کارگران نیز میلاقند. ولی آمار

خود آنها نشان می‌دهد که بهای ۵ رقم از کالاهای عمده مصرفی مانند آرد، پارچه، کفش و غیره در فاصله سالهای ۱۹۵۹-۱۹۶۵ - ۴۲٪ بالاترته و حال آنکه دستمزد کارگران و کارمندان در فاصله سالهای ۱۹۵۹-۱۹۶۴ فقط ۱۸٫۹٪ افزایش یافته است. و این امر برتنزل قدرت خرید کارگران گواهی می‌دهد. (صفحه ۲۵) (تکیه از ماست)

حال ما آمارهای رسمی اتحاد شوروی را، در مورد تغییراتی که در بهای کالاهای مورد اشاره مائوئیست‌ها حاصل شده، در اینجا می‌آوریم تا "سپه روی شود هر که در او غش باشد".

تغییرات حاصله در بهای برخی کالاهای مصرف
عمومی در اتحاد شوروی (به درصد) *

نوع کالا	۱۹۵۰	۱۹۵۸	۱۹۷۱
آرد	۱۰۰	۶۰	۵۸
پارچه های نخی	۱۰۰	۷۰	۶۸
پارچه های پشمی	۱۰۰	۹۱	۸۲
پارچه های ابریشمی	۱۰۰	۹۰	۶۷
کفش چرمی	۱۰۰	۸۱	۸۱

چنانکه می بینیم بهای کالاهایی که مائوئیست‌های ایرانی در جزوه ضد شوروی خود مدعیند که طبق آمارهای خود شوروی افزایش یافته، سال بسال رو بکا هاش بوده و گاه تقریباً به نصف بهای سال ۱۹۵۰ رسیده است. کاهش بهای کالاهای مصرفی در اتحاد شوروی فقط مربوط به کالاهای مذکور در بالا نیست، بلکه آمارهای رسمی اتحاد شوروی حاکی است که بهای مجموع کالاهای مصرفی

مردم در شوروی در سال ۱۹۷۱ نسبت به سال ۱۹۵۰ در حدود ۲۵٪ کاهش یافته است. با در نظر گرفتن افزایش دستمزد ها و بخصوص حقوق و مزایای اجتماعی تازه ای که در سالهای اخیر نصیب زحمتکشان شوروی شده، دستمزد واقعی و سطح زندگی مردم شوروی به میزان قابل ملاحظه ای بالا رفته است. مثلاً دستمزد متوسط ماهانه کارگران و کارمندان اتحاد شوروی از ۷۷٫۸ روبل در سال ۱۹۵۸ به ۱۲۶ روبل در سال ۱۹۷۱ یا ۶۲ درصد افزایش یافته و درآمد آنان با در نظر گرفتن حقوق و مزایای اجتماعی در همین مدت از ۱۰۴٫۴ روبل به ۱۷۰ روبل بالغ شده است. در عین حال کاهش بهای کالاهای مصرفی باعث گردیده که درآمد واقعی سرانه مردم شوروی طی ۱۱ سال ۱۹۶۰-۱۹۷۱ باندازه ۶۶٪ افزایش یابد. طبق آمارهای موجود درآمد واقعی کارگران و کارمندان اتحاد شوروی در سال ۱۹۷۱ نسبت بسال ۱۹۶۰ به اندازه سه برابر و درآمد واقعی کلخوزیان در همین مدت ۸٫۴ برابر شده است. چنانکه می بینیم میان درآمد روستائیان و شهریان نیز

* نشریه آماری "اقتصاد ملی اتحاد شوروی" در سال ۱۹۶۵، صفحه ۶۵۳ و نشریه آماری

"اقتصاد ملی اتحاد شوروی ۱۹۲۲-۱۹۷۲" صفحه ۴۱۰

بتدریج هماهنگی بیشتری پدید می‌آید (۱)
تمام این ارقام و واقعیت‌ها و ده‌ها و صد‌ها رقم و سند دیگر بطلان ادعاها و جعلیات
مائوئیست‌ها را به‌رسانان بی‌غرض و شرافتمندی بشبوت میرساند *

مابه‌بحث خود در باره " افسانه احیاء سرمایه داری در اتحاد شوروی " پایان میدهم. با آنکه
در رد اتهامات و جعلیات دشمنان سوسیالیسم و شوروی ده‌ها مقاله و رساله میتوان نوشت، ما اکنون
به آنچه که در چهار شماره اخیر " پیکار " نوشتیم، اکتفا میکنیم. اطمینان داریم که هرآنسان
حقیقت‌جو، با اندکی مداقه در نوشته‌های مائوئیست‌ها و مقایسه آنها با واقعیت‌ها، خود میتواند
به ماهیت ضد مارکسیستی و ضد شوروی این شیادان معرکه سیاست‌بازی بخوبی پی ببرد *

۱۰ فریور

(۱) نشریه آماری " اقتصاد ملی اتحاد شوروی در سال ۱۹۶۵ "، صفحه ۵۶۷، " اقتصاد ملی اتحاد
شوروی ۱۹۲۲-۱۹۷۲ " صفحه ۳۵۰ و ۳۶۳

درکنگره لنینیست های جوان

فرستادگان ۲۲ میلیون جوان، اعضای سازمان لنینی جوانان کمونیست شوروی (کمسول)، روز ۲۳ آوریل (۱۳ اردیبهشت ۱۳۵۳) در مسکو گرد آمدند تاکنگره هفدهم خود را تشکیل دهند. در حدود ۵۰۰۰ نفر نمایندگان جوانان، میهمانان داخلی و خارجی و فرستادگان سازمانهای جوانان ۱۰۲ کشور تسالار آراسته کاخ کرملین را پر کرده بودند.

هنگامیکه رهبران حزب ودولت شوروی، که بعنوان هیئت رئیسه اقتضاری کنگره انتخاب شده بودند، پای به تالار نهادند باهوارود ست زدن شورا انگیزه و برورگردیدند، همه بیباخاستند و غریوشادی چند یمن دقیقه ادامه داشت. کنگره در پنجاهمین سالگردی تشکیل میشود که سازمان کمسول بنام لنین نامیده شد. بعد از اینکه پرچمهای رزمی کمسول وارد تالار گشت و از گنجهای اجرائی کنگره انتخاب شدند،

تربیبون در اختیار رفیق برژنف در بیرکل حزب کمونیست شوروی قرار گرفت. رفیق برژنف در سخنرانی تاریخی خود گفت که کمسول در راه طی شده خود در نیم قرن اخیر، تحت رهبری حزب کمونیست شوروی پیوسته نام لنین را با احترام و افتخار حفظ کرده است. کمسولهایاد میگیرند و به نسل جوان یاد میدهند تا برای کمونیسم مانند لنین زندگی، کار و مبارزه نمایند.

د بیرکل حزب کمونیست شوروی از خدمات انقلابی کمسول در اولین نقشه های پنجساله، در جنگ کبیر میهنی و در ترمیم خرابیهای ناشی از تجاوز فاشیستها و در پیشبرد علم، اقتصاد و فرهنگ کشور یاد نمود و گفت که همیشه سنت کمونیستها بوده که به جوانان اعتماد کنند، از شور و احساسات صاد قانه آنها پشتیبانی نمایند و به آنها یاری دهند تا راه درست زندگی را انتخاب کنند و با دانش و تجارب نسلهای پیشین مجهز گردند. حزب کمونیست شوروی به این سنت بیش از پیش وفادار خواهد ماند. رفیق برژنف گفت: " شما نمایندگان جوانانی هستید که در زیر آسمان صلح آمیز متولد شده و رشد یافته اید و ما اینتریک از بهترین شمرات سیاست خارجی لنینی حزب، کشور وارد نگاه سوسیالیستی میدانیم. اجرای پیرومند برنامه صلح کنگره بیست و چهارم با مقاومت و واکنش نیروهای ارتجاعی از محافل امپریالیستی تالیدهای ما غوثیستی مواجه میگردد، ولی ما این راه دشوار را کامیگام بدون انحراف ادامه خواهیم داد. سیاست خارجی ما بدرستی " تعرض صلح " نامیده شده و ما این تعرض صلح را بخاطر زندگی، برای سعادت کودکان و برای رفاه حال و آینده انسانها دنبال خواهیم کرد."

رفیق نیاژلنیکف د بیراول کمسول در گزارش کمیته مرکزی کمسول تاکید کرد که جوانان بانیریو شگرف خود همیشه در اولین صفوف سازندگان کمونیسم خواهند بود.

نماینده جوانان توده ای ایران در ردود خود به کنگره از جمله گفت که سخنان رفیق برژنف در کنگره الهام بخش جوانان شوروی و جوانان سایر کشورهاست و برای مبارزه و فعالیت آنها اوق تازه ای می گشاید. او گفت جوانان مرفقی ایران، که در شرایط دشوار زندگی و شکنجه و مرگ مبارزه میکنند، بهبود و گسترش روابط پاکشور شوروی را تأیید میکنند و برای گسترش بیشتر این روابط، برای قطع نفوذ امپریالیسم و عمالش، در راه طرد سیاست آنها، که تبدیل کشور ما به ژاندارم منطقه و کانون جنگ و تجاوز در منطقه است، تلاش مینمایند.

کنگره سازندگان جوان کمونیسم با موفقیت به کار خود پایان داد و نمایندگان نسل جوان شوروی به حزب خود اطمینان دادند که به آموزش لنین و راه حزب وفادار خواهند ماند و همیشه در صفوف نواوران، برای ساختمان کمونیسم در شوروی و جوان کردن جهان کهن مبارزه خواهند کرد.

مأمور سازمان امنیت یا مائوئیست پیگیر؟

در این اواخر اوراقی در غرب منتشر میشود با امضاء "محمد جاسمی". این اوراق که در آغاز بدون نام بود، بعد ازیر نام "رستاخیز- ارگان وحدت ملی" منتشر شد و ضمناً در همان شماره نخستین "رستاخیز" وعده داده شد که بزودی "مجله مسائل وحدت ملی" منتشر میشود. خطاب این اوراق به "مخالفین ملی و اجتماعی ایران"، یعنی اپوزیسیون ضد رژیم است، که مقصود درجه اول مائوئیست‌هاست و البته حزب توده ایران را هم در برنمیگیرد!

در برخورد اول با این اوراق ممکنست این تصویر پیش آید که باز هم سازمان امنیت یکی از "انقلابیون" را بدام انداخته است، که باز هم سازمان امنیت شگرد جدیدی برای مقابله و مبارزه ایدئولوژیک با مخالفان رژیم بکار برده است. ولی بررسی دقیق تر این اوراق نشان میدهد که مسئله از این جالب تر و بخرنج تراست.

"محمد جاسمی کیست؟" محمد جاسمی را تمام کسانی که در خارج از کشور در فعالیت سیاسی شرکت دارند، میشناسند. وی یکی از فعال ترین مائوئیست‌ها، یکی از فعال ترین اعضا کنگد راسیون، یکی از فعال ترین انقلابی مآبان، یکی از فعال ترین و کینه توز ترین عناصر ضد توده ای و شوروی بود. و حالا؟ برای اینکه موضع کنونی "محمد جاسمی" روشن شود، اصول نظریات بیان شده در اوراق منتشره از طرف وی را در زیر می آوریم:

- "انقلاب شاه و ملت" انقلابی است "واقعی و اصیل"، انقلابی است "دمکراتیک، مترقیانه و میهن پرستانه".
- "انقلاب شاه و ملت" هنوز "نامرادی ها و نارسائی های زیادی" دارد. ولی بهر حال نباید این نامرادی ها و نارسائی ها را بحساب شاه گذاشت.
- پیروان مائوتسه دون که "محتوی تحولات اخیر را درک نکرده" اند، باید بدانند که راه انقلاب ایران راه انقلاب چین نیست.
- پیروان مائوتسه دون "بیشتر تحت تأثیر برداشت لین پیائو از عقاید مائوتسه دون میباشد تا خود این عقاید". در حالیکه کسی که نظریات مائوتسه دون را خوب مطالعه کرده باشد، میداند که او از این کلی گوییها بری است و در اساس مخالف هرگونه جدییت و عناد با واقعیات بوده و اصولاً عقاید خود را در مبارزه با چینی هائی که از راه کشورهای دیگر تقلید میکنند رشد داده است.
- پیروان مائوتسه دون "که حتی به عقاید مائوتسه دون نیز عمل نمیکند به منافع مردم ایران - همان مردم زحمتکشی که آنها میخواهند از منافعشان نمایندگی کنند - لطمه میزنند. زیرا آنها به رهبران حزب توده دستک میدهند که با حمله به "عقاید" مائوتسه دون برای شوروی در ایران وجهه بتراشند، در حالیکه شوروی امروزی و واقعاً چیزی جز یک ابر قدرت نیست".
- پیروان مائوتسه دون از جانب دیگری هم به زحمتکشان ایران لطمه میزنند، چون آنها بر حسب موضع غیر اعتدافی و اصولاً نادرست خود؛ شاه ایران را درگیرودار مبارزه با مرتجعین

واربابان قدرت‌های خارجی آماج حمله اصلی مخالفین قرار داده اند* همه میدانند که خود چینی‌ها نسبت به شاه ایران نظر مساعد و مثبتی دارند* * * *

- پیروان مائوتسه دون که تضاد بین روش خود و نظر چینی‌ها را می‌بینند، بجای اینکه عیب را در خود جستجو کنند گناه را به گردن دیگران می‌افکنند و معتقدند که یاچین اشتباه میکند یا مصالح پایگاه انقلاب جهانی "کنار آمدن با" مرتجعین ایران را ایجاب مینماید و یاچین دیگر دست مائوتسه دون نیست* * * *

- پیروان مائوتسه دون با اینکه "نیروی کوچکی هستند ولی با قدرت تشکل و سلاح معنوی و نظر و کار آئی ویژه خود در چارچوب مخالفین جای مخصوصی را اشغال میکنند" و بهمین جهت هم "ارزش خاصی" دارند و هم "مسئولیت آنها بهمین دلیل سنگین تر است" *

- پیروان مائوتسه دون باید اشتباه خود را تصحیح کنند و "واقعیت را در نظر بگیرند و انعطاف داشته باشند" آنها باید جانب شاه و وحدت ملی و مستحکمی با او بگیرند* "این قدم اول است" * قدم بعدی بدوین ترید ایجاد امکانات فعالیت عادی و قانونی و یا قبول مسئولیت سازمانها و احزاب سیاسی غیر قانونی است که در راه آزادی و استقلال قدم بر میدارند و در یک محیط اعتماد متقابل کامل شیرازه وحدت ملی را بشاه مستحکم میسازند*

خوانندگان گرامی! ما نسبتاً بتفصیل از این اوراق (بوژه ورقه "آیاراه چین راه کشور ماست؟") نقل قول کردیم تا لب و کتله نظاریات "محمد جاسمی" از زبان خودش آشکار شود. از این نظاریات، نکات کهنه و نو در عقاید "محمد جاسمی" چیست؟

نکات کهنه بقراین زیرین است:

- وی همچنان ضد توده ای و ضد شوروی است*
- وی همچنان پیرو عقاید اصیل "مائوتسه دون" است*
- وی همچنان در بست از سیاست چین دفاع میکند*
- وی همچنان پیروان مائوتسه دون را - اگرچه با برخی از آنها هنوز ظاهراً اختلافاتی دارد - یاران خود میدانند*

نکات نو بقراین زیرین است:

- وی هوادار رژیم شاه شده است*
- وی طرفداری چین را از رژیم شاه درست میدانند*
- وی برخورد یاران خود را به رژیم شاه نادرست و مخالف عقاید مائوتسه دون و سیاست چین میدانند*

- وی میخواهد یاران خود را در جهت سیاست چین به پشتیبانی از رژیم شاه جلب کند*

سخن دیگر "محمد جاسمی" تمام اجزا* و مختصات سیاست گروه مائوتسه دون را در نظاریات خود جمع کرده است:

دفاع از عقاید مائوتسه دون، دفاع از سیاست چین، سیاست ضد کمونیستی و ضد شوروی و هوا -

داری از رژیم شاه، بهمین جهت بنظر ما، از بررسی نکات کهنه و تازه در نظاریات "محمد جاسمی" این نتیجه حاصل میشود که وی یک مائوتیست پیگیر است، کسی است که عقاید مائوتسه دون و سیاست چین را بدروستی درک کرده است و میکوشد مائوتیسم را در ایران بطور "خلاق" بکاربرد* لذا وقتی او میگوید که

پیروان مائوتسه دون دچار " تضاد " شده اند و " حتی به عقاید مائوتسه دون هم عمل نمیکنند " ، حـقـق د ارد . او در واقع از یکطرف پیروان مائوتسه دون را تهدید میکند ، به این معنی که آنها را متهم به مخالفت با عقاید مائوتسه دون میکند ، و از طرف دیگر به آنها وعده و نوید میدهد که اگر اشتباه خود را تصحیح کنند ، از " فعالیت عادی و قانونی " برخوردار خواهند شد . " محمد جاسمی " نه فقط در پیروی از مائوتسیم پیگیر و خلاق است ، بلکه جسور هم هست . زیرا " محمد جاسمی " ، در پیروی پیگیر از مائوتسیم ، باکی از این ندارد که ادعاهای انقلابی خود را در مبارزه برضد رژیم شاه کنار بگذارد و صریحاً بگوید که " مبارزه طبقاتی که اساس سیاست و مشی اجتماعیها و تعاونیهای ایران است (جاسمی معادل " اجتماعی ها " را برای سوسیالیستها و " تعاونیها " را برای کمونیستها انتخاب کرده است) در شرایط کنونی در پیروی از این مشی (یعنی " وحدت ملی باشاه ") خلاصه میشود . " این خصیلتی است که هنوز " رهبران باقیمانده " مائو - ئیستهای ایرانی از خود نشان نداده اند ، چون آنها هنوز نمیدانند که دفاع از " انقلاب شاه و ملت " را چگونه توجیه کنند تا هواداران گمراه خود را از دست ندهند .

و اما اینکه برخیها عمل " محمد جاسمی " را کار سازمان امنیت میدانند ، دلیلش روشن است . سازمان امنیت بعنوان بزرگترین رزیم شاه در هر جا و نزد هر کس و به هر شکل سیاست ضد توده های وضد شوروی را تقویت میکند . سازمان امنیت از این واقعیت هم باخبر است که گروه مائوتسه دون رسماً و علناً پشتیبانی خود را از رژیم شاه اعلام داشته است . بنابراین دفاع از سیاست چین در ایران نه فقط از نظر سازمان امنیت جرم نیست ، بلکه کمال مطلوب است . مائوتسیمتها واجد همه این شرایط هستند . لذا اگر نظر مائوتسیمتها نظر سازمان امنیت تلقی شود و نظر سازمان امنیت نظر مائوتسیمتها ، کاملاً طبیعی است . در اینجاست که نظریک مائوتسیمت پیگیر با نظریک مائوسازمان امنیت تفاوتی ندارد . در اینجاست که این امر که " محمد جاسمی " بدستور مستقیم سازمان امنیت اوراق خود را منتشر میکند یا غیر مستقیم مبلغ نظریات سازمان امنیت است ، نقشی بازی نمیکند و تغییری در واقعیت نمیدهد . در اینجاست که " محمد جاسمی " بخودی خود فاقد اهمیت است . اهمیت او فقط در اینست که برای نخستین بار بیان کننده بدون نقاب سیاست واقعی مائوتسیمتها شده است ، سیاستی که با سیاست رژیم شاه و سازمان امنیت یکی است .

اینک روی سخن ما با کسانی است که به مائوتسیم روی آورده اند ، برای آنکه فکر میکردند این تنها سیاست و عمل انقلابی است و یا اینکه از این راه بهتر و سریعتر میتوانند به انقلاب ایران کمک کنند . مائوتسیم از همان آغاز و همواره یک آموزش بیگانه با مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتر بوده است . مائوتسیم از همان آغاز و همواره با جنبش جهانی کمونیستی و جنبشهای آزاد و بیخشم ملی مخالف بوده است . مائوتسیم از همان آغاز و همواره در جهت مخالف منافع واقعی خلقها عمل کرده است . شرایط و اوضاع و احوال معین موجب شد که مائوتسیم توانست چهره واقعی و زشت خود را تا مدتی از انظار افراد جوان و بی تجربه پنهان نگاهدارد . ولی مدتی است که دیگر نقاب از چهره مائوتسیمتها ، هم در صحنه جهانی و هم در میهن مابرداشته شده است . اینک هر فرد با شرف و صداق و با حسن نیتی میبیند و میتواند ببیند که مائوتسیمتها چگونه با هارترین مرتجعین در سراسر جهان - از تجاوزکاران امریکائی گرفته تا فاشیستهای شیلی ، از انتقامجویان آلمان غربی گرفته تا شاه ایران - عملاً برضد جنبش جهانی کمونیستی و جنبش آزاد بیخشم ملی متحدند . اینک زمان آن فرارسیده است که هواداران گمراه ، ولی با حسن نیت مائو - ئیستها ، پیوند خود را با این گروه ضد انقلابی قطع کنند و نیروی خود را ، که تا بحال بهمدرفرخته است ، در جنبش اصیل ضد امریکالیستی وضد دیکتاتوری میهن ما - که در مرکز آن حزب توده ایران قرار دارد - بکسار اندازند . ماهرستی را که از روی صداقت و صمیمیت بسوی مادران شود ، خواهیم فشرده .

فرمانده فاشیست « ورزشگاه » شیلی

به زندانیان گفت :

«تمنایم بکنم بدست من بهانه ای»
«بدهید تا شما را بکشیم»

اوائل اسفند ماه ۱۳۵۲ (اواخر فوریه ۱۹۷۴) بانوالینده ، همسر رئیس جمهوری شهید شیلی ، به نمایندگی از طرف قد راسیون بین المللی زنان دمکرات ، در کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد حضور یافت و رژیم فاشیستی شیلی را بر سر صندلی اتهام نشانده . بانوالینده جنایات فاشیستهای شیلی را با فاشیستهای هیتلری مقایسه کرد و از کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد خواست که رژیم فاشیستی شیلی را محکوم کند و آزادی میهن پرستان شیلی و قطع ترور فاشیستی را بطلاند . نماینده رژیم فاشیستی شیلی باگستاخی اظهارات بانوالینده را " تکذیب " کرد .

در زیرگوشه ای از این جنایات راز زبان یکی از نجات یافتگان اردوگاه اسپیران - که ورزشگاه شیلی نام داشت - به اطلاع خوانندگان گرامی می‌رسانیم . این گواهی ، که در روزنامه بورژوازی فرانسوی "لوموند پیلما تیک - د سامهیر ۱۹۷۳" انتشار یافته است ، عیار " تکذیب " نماینده رژیم فاشیستی شیلی را آشکار می‌سازد .

پیکار

" شما اسرای جنگی هستید . شما اهل شیلی نیستند ، مارکسیست و بیگانه اید . بنابراین ما تصمیم داریم شمارا آخرین نفر بکشیم . در آنچه مربوط به من است ، من اینسن کار را با لذت فراوان و بامسرت ویژه ای انجام خواهیم داد . خیال نکنید که اگر هیچیک از شما از این اردوگاه اسپیران جان سالم بدر نبرد ، من درد وجدان خواهیم گرفت ."

توده زندانیان در سکوت محض صدای فرمانده " ورزشگاه شیلی " را گوش میکردند . در این ورزشگاه ، که اخیرا سقفی آن را پوشانده است ، فردای روز چهارم کاخ ریاست جمهوری بیش از ده هزار نفر زندانی شده بودند . همه یا تفریحی همه آنها ، اعم از بومی یا خارجی ، طی ساعتهای قبل از ورود به ورزشگاه ، در کلابهای باسربازخانه ها ، در وزارت دفاع یا در محل کار تحت شکنجه قرار گرفته بودند . آنها با چشمان وحشت زده ، بی توجه به اینکه در مدت بیست ساعت ، غذای از دست جلادان خود دریافت نکرده اند ، سخنان فرمانده الوارادو (Alvarado) ، افسر ارتش شیلی را گوش میکردند :

" چون ممکن است با سلسلههایی که بالای سر شما ، از طرف ، در پله های فوقانی ورزشگاه ،

تعبیه شده است، آشنانباشید، برخی از مشخصات آنها را برای شما توضیح میدهم. در جنگ جهانی دوم این مسلمانان نام "آره های هیتلر" معروف بودند، زیرا تیر آنها، که به آماج میرسید، دشمن را میبرد و دوتکه میکرد.



باچشمان از حدقه درآمده و بالتذ از از اثری که این سخنان مجنونانه در شنوندگان میگذارد - در میان آنها عده زیادی کودک کتراز شانزده سال و زن وجود داشت - افسر تهدیدهای خود را بعنوان "خدا حافظی" ساد یستی تکرار کرد:

"من از مافوق های خویش در خونتهای دولتی دستورات ویژه دارم. من میتوانم باشما بد لخواه

خود رفتار کنیم و حتی شمارا بکشیم * تمنی میکنم بدست من بهانه ای بدید تا شمارا بکشیم * کافسی است که یکی از شما بجنید ، کوچکترین حرکت مشکوکی بکند ، یا بنظر من جنین برسد ، تا شما در تن خود حس کنید که چگونه آره هیتلر بیکرتان راهی برد و به دو نیم میسازد * شب خوش؟ "

همینکه افسر رفت ، گارد مسلح تقویت شد * سکوئی که پس از رفتن افسر برقرار شد به صلح و آرامش گورستان شباهت داشت * چند لحظه بعد ، با ورود صد هاتن بازداشتی تازه ، که با مشت و لگد به درون اردوگاه رانده میشدند ، سروصداجان گرفت * تازه واردان را ، که در اثر ضربات ، گرسنگی و خستگی منگ و مد هوش بودند ، به بخشی از ورزشگاه ، که هنوز اشغال نشده بود ، روانه کردند * بنا آنکه اکثر بازداشتی ها پیش از ورود به اردوگاه کتک خوردند و زخمی بودند ، معذک سرمازان آنها را و امید داشتند که در مدخل ورزشگاه یکی دو ساعت بدوند * کسانی که نمیتوانستند این تمرین را تحمل کنند ، ته تفنگ ، مشت و لگد میخوردند *

افسران ، دستوراتی را که خونتاعلیه مارکسیستهاداد به بود ، بدون توجه به اینکه در میان بازداشت شدگان عده ای از فعالین حزب دمکرات مسیحی وجود دارد ، که در محل کار بازداشت شده بودند ، در مورد همه بازداشتی ها موبو اجرا میکردند *

سروانی که زندانیان تازه وارد را با زجوشی میکرد ، آنها را مورد اهانت قرار میداد * برخی از آنان را واداشت تا لخت شوند یا با قیچی ناخن گیری صورت خود را بتراشند * پروفیسورهارا به جوییدن کماغ وادار کرد * پس از نیمه شب پله های ورزشگاه و زمین باسکتبال از زندانیان پر شد * بازداشت شدگان در حال نشسته و خوابیده و یا بمعنی واقعی کلمه رویبهم دراز کشیده بودند * روشنفکران سرشناس و کارمندان عالیرتبه حکومت خلق در طرف شمال ورزشگاه ، که از قصر " مونه دا " یک کیلومتر و نیم فاصله دارد ، نشاندند * رویروی آنها را در حدود صد نفر خارجی اشغال کرده بودند * نیروهای مسلح و پلیسهای ملیس به لباس اوتیفورم با آنها داد * منشا نه رفتار میکردند *

زیر زمین ورزشگاه به شکنجه گاه مبدل شده بود * در آنجا عده ای از زندانیان را تیرباران کردند * برخی از بازداشت شدگان ، که به شکنجه گاه رفته و بازگشته بودند ، طرز عمل شکنجه گران را توضیح میدادند * هنگام مراجعت از شکنجه گاه ، آثار شکنجه در صورت و بدن همه آنها دیده میشد * در برخی از موارد آلت تناسلی را به برق وصل میکردند * بعضی از بازداشت شدگان در اثر شکنجه به حالت اغما افتاده بودند و بزحمت میتوانستند حرف بزنند *

" ویکتورخارا " یکی از بهترین آهنگ سازان و اجراکنندگان سرودهای انقلابی ، هنگام یورش پلیس به دانشگاه فنی بازداشت شده بود * وی سرشار از خوشبینی بود و هیچگونه اثر ضربت و کتک خوردگی نداشت * پنجشنبه ، مقارن سحر ، او را به زیر زمین شکنجه گاه بردند * هنگامیکه چند ساعت بعد به روی پله های ورزشگاه بازگشت ، تنش پوشیده از زخم و دستهایش له شده بود * او گفت :
" بانه تفنگ انگشتان مرا له کرده اند تا هرگز نتوانم گیتار بزنم * "

" ویکتورخارا " را روز جمعه از ورزشگاه بیرون بردند * تنش او را در روز بعد در یکی از کوچه های پایتخت یافتند * مطبوعات رسمی اعلام داشتند که " خارا " قربانی یک سانحه شده است * ولی هزاران نفر ، که وی را در ورزشگاه شیلی دیده اند ، میدانند که وی وحشیانه بقتل رسیده است *

تا وقتیکه ورزشگاه سرپوشیده به عنوان اردوگاه زندانیان بکار برده میشد ، فضای وحشت و ترور در آن هرگز آرام نشد * نخستین بار ، در بعد از ظهر روز پنجشنبه ، غذائی به زندانیان داده شد ، که عبارت بود از یک فنجان آب ولرم بنام قهوه * بسیاری از زندانیان حتی نان دریافت نکردند * عده ای از آنان از روز سه شنبه در زندان بودند و غیر از آب چیزی نخوردند * گروهبانی که وضع

زند انیان متا^۳ ترش کرده بود ، چند عدد پرتقال بین آنها تقسیم کرد . بیش از صد نفر از زند انیان ، هر کدام يك قاچ از این پرتقال ها خوردند و صد نفر دیگر پوست پرتقال ها را میان خود تقسیم کردند . صدای تیرسلسلسها ، که پیوسته از کوچه و از زیر زمین شنیده میشد ، پس از نیمروز پنجشنبه دیگر برای بازداشت شدگان تازگی نداشت . با این وجود ، در صبح آنروز ، کارگری پنجاه ساله ، که دیگر نمیتوانست این قضای ترور و وحشت را تحمل کند ، دچار جنون گردید و در حالیکه فریاد می زد : " مردم را کشتار میکنند ، زنده باد کمونیسم ! فاشیستهای گه " خود را از پله های فوقانی به پله های پایین ، که عده زیادی از زند انیان در آن جا گرفته بودند ، پرت کرد . این مرد ، که طیر غم شدت ضربت و جراحات سر ، هنوز زنده بود ، از دست نظامیان ، که کشان کشان می بردندش ، در رفت و سرش را با چنان شدتی به دیوار کوبید ، که جمجمه اش شکست و آنافوت کرد . چند ساعت بعد ، ده نفر نظامی ، بازداشتی دیگری را ، که او هم دچار جنون شده بود ، گرفتند و بشدت مضروب کردند . یکی از آنها ، سروانی که هویت بازداشتی های تازه وارد را یادداشت میکرد ، پاته تفنگ چنان ضربتی به سر بازداشتی زد که تفنگ شکست . صورت زندانی توده خون آلودی بیش نبود ، معذلك بلند شد و خواست در برود . سه نفر سرباز او را گرفتند ، دستهایش را بستند و از ورزشگاه کشان کشان بیرون بردند . زندانی با صدای تاثر آوری فریاد زد : " به کواس ۱۲۷۵ خبرید هید که آنها مرا می برند بکشند ! " دیگر کسی این کارگردان ورزشگاه یاد رجای دیگرندید .

خوشونت نظامیان ، بویژه افسران ، موجب جنبش اعتراض آمیزی از طرف بازداشتی ها گردید ، که بید رنگ بوسیله شلیک تفنگ در هم شکسته شد . ولی در اثر این حادثه کسی کشته یا زخمی نشد ، زیرا زند انیان خود را به زمین انداخته بودند .

محیط وحشت آرام نشد ، ولی زند انیان میکوشیدند یکدیگر را دل داری دهند و خود را نوازند . آنها میتوانند آهسته با هم صحبت کنند و این کار اطمینان بخش بود . هر یک کیفیت گرفتاری خود را حکایت میکرد . کارگران يك کارخانه در بخش " ویکونا ماکنا " (Vicuna Mackenna) جریان قتل يك يك ونزوئلای را ، که بدست گروهی از سربازان در جلوی کارگاه راد یوسازی بخش دلتی کشته شده بود ، نقل میکردند . همان مرد خارجی ، که وحشیانه کتک خورد ، بود ، نظامیان دستور دادند ، که اگر نمیخواهد کشته شود ، فوری از آن جا برود . او منتظر تکرار دستور نشد و بید رنگ برآفتاد . ولی ده متری دور نشد . بود که گلوله های به پس گردنش خورد . چون گروهی از کارگران ، که در همانوقت توقیف شده بودند ، اعتراض کردند ، یکی از سربازان به نحس نزد يك شده به رویش ادرار کرد و گفت : " من بروی بیگانگان میشاشم و می رینم " در میان بازداشت شدگان ورزشگاه شیلی عده زیادی کودک وجود داشت . و نفر از آنها در يك صف انتظار در مقابل يك نانوائی گرفتار شده بودند . آنها از کیسه کوچکی که معمولان شیرینی خود را در آن میگذاشتند ، جدا نمیشدند . طبیعی است که کودکان بیش از همه رنج میبردند . یکی از آنها ، که عصبی شده بود ، به سرپای حمله کرد . سرباز ، بدون توجه به اینکه این کودک شاید سیزده ساله هم نداشته باشد ، از فاصله نیم متری قلب او را هدف قرار داد . کودک دستش را بروی زخمش گذاشت ، جرحی خورد ، به نزد هاجتنگ زد و چشمانش به گواهان این صحنه خیره شد . خواست سخنی بگوید ، کلمات در گلویش گیر کردند . آهسته سر خورد و افتاد ، در حالیکه بیپرده میکوشید بیخیزد و زند ه بماند . او نقش بر زمین شد . در اینموقع استواری نزد يك شد و با ساد یسم بیمارگونه ای جسد این کودک را ، که نمیتوانست فرزند او باشد ، لگد مال کرد .

« تقدیم به خلق مبارز شیلی »

شمای رهروان راه آزادی
که اکنون دست و پاتان بسته در بندید
شمارا باک از تاریکی زندان
شکنتجه
ترس مردن نیست میدانم
همانجا باز میدان نبرد است و شما
چون آن سرباز پرشوری که درد ستش مسلسل
می شکافد سینه دشمن
بدون باک با ایمان
سینه پر از شور میهن ، شور آزادی
بنام خلق می جنگید
صداهای شمارا بهارانها و تانک و توپ بد نهادان
کی توان خاموش کردن ، غافلند آنها
که زیرپشت فریاد شما فریاد شیلی ، خلق شیلی است

شمای رهروان راه آزادی
که با خونهایتان هر جای شیلی سرخ و گلگون است
شمارا ،
سالوادر آئینده را ، هرگز
خلق شیلی
صفحه تاریخ ، از خاطر نخواهد برد
شما در قلب مردم جاودان ماندید
هست آن نام هاتان سمبل آزادی و افتخار خلق شیلی
و از خونهایتان فردا که می آید بهاران باز
دو باره لاله های سرخ خواهد رست*

آیدین

مائوئیسم پشتیان فاشیسم در شیلی

خوانندگان گرامی ! نوشته ای که در زیر میخوانید، بدون نام و نشانی و فقط با ذکر: «رونوشت جبهه ملی - کنفدراسیون دانشجویان ایرانی - حزب توده - سازمان توفان» برای «پیکار» رسیده است. باینکه این نوشته خود به اندازه کافی گویاست و نیازی به تفسیر ندارد، ولی بیجان نیست اگر از آن تأییدی بر این واقعیت گرفت که سیاست دو رویانه و ضد انقلابی مائوئیستها، چه در داخل و چه در خارج کنفدراسیون، بیش از پیش با اعتراض و واکنش خشمگین همه دانشجویان مبارز مواجه میشود.

پیکار

انعکاس کودتای نظامی شیلی در «۱۶ آذر»

ارگان کنفدراسیون دانشجویان ایرانی

در ۱۱ سپتامبر در شیلی کودتای نظامی بر علیه دولت آلتند انجام و حکومت ضد خلقی فاشیستی با قتل و خونریزیهای بیشمار بر روی کار آمد. این کودتای ضد خلقی از طرف تمام نیروهای مترقی و مبارز جهان همان روزها مورد اعتراض قرار گرفت و ماهنامه ۱۶ آذر ارگان کنفدراسیون بین المللی «محصّلین و دانشجویان» به پیروی از اهداف روشنگری و بالابردن آگاهی سیاسی دانشجویان ایرانی و همبستگی با مبارزات آزاد بیخش سه قاره، در ۷۳ سپتامبر یعنی بعد از ۴ ماه متوجه شیلی شد. اما چرا بعد از چهار ماه؟

قبلاً بهتر است دو مسئله را در نظر گرفت:

۱- انعکاس کودتای نظامی شیلی در ماهنامه «توفان» ارگان مارکسیست - لنینیست و اندیشه

مائوئسمه دون»

۲- دید يك جانبه این دو نشریه و تحریف واقعیت کودتای نظامی شیلی در رابطه با:

الف - عدم قبول پناهندگان سیاسی توسط سفارتخانه چین در روزهای خونین سانتیاگو

ب - شناسایی حکومت ضد خلقی شیلی از طرف دولت چین

- توفان ۷۴ - اکتبر ۷۳

در مقاله خود بنام «شیلی يك تجربه دیگر» که در آن موقع هنوز سیاست چین نسبت بدولت فاشیستی شیلی معلوم نبود روی این حساب کوچکترین حمله بدولت شوروی نکرد و فقط به امپریالیسم

آمریکا و سیاست داخلی آئند ه حمله ميکند *

اما بعد از آنکه دولت جين حکومت ضد خلقی شیلی را بر سمیت شناخت در توفان شماره ۷۶
د سامبر ۷۳- نقل قول از روزنامه زری پوپولیت ارگان مرکزی حزب کارآلبانی چنین می نویسد :
" درس عبرت * * * * * رویزیونیست های شوروی نیز در حوادث شیلی دخیل اند ، رهبر ا ن
شوروی نیز در حوادث شیلی دخیل اند * رهبران شوروی راهزاران رشته با امپریالیسم درد ساییس و
قتنه انگیزی های بوند مید هد *

رهبران شوروی تا آنگاه که دولت آئند ه بر سر کار بود نخواست و درصد بر نیامد ند به او کمک
کنند زیرا که این امر باعث برخورد آنها با امپریالیسم آمریکا میشد و روابط دوستانه شوروی و آمریکا را
می گسست * فقط در شیلی نیست که رویزیونیست های خروش چقی و نظریات آنان در باره انقلاب به
محک آزمایش می خورد * وقتی که ارتجاع داخلی ایران بارها بر حزب توده ه حمله ور شد و صد ها و هزارها
کمونست و انقلابی تر قیخواه را کشت و بزند ان انداخت (مثال شیلی کنونی) هرگز رویزیونیست های
شوروی روابط خود را با ایران قطع نکرد ند * از اینجا میتوان به جنبه عوام فریبانه اقدام برجنگال امروزی
آنها مبنی بر قطع رابطه د بیلماتیک شیلی پی برد *

خواننده ه ملاحظه ميکند که حزب کارآلبانی و بد نهاله روی از آن توفان " سازمان مارکسیست -
لنینیست البته همراه با اندیشه مائوتسه دون " چگونه می خواهد در مقابل شناسایی دولت نظامی ضد
خلقی شیلی را از طرف حکومت جین و رهبران آن برد ه پوشی نماید ، که قطع رابطه سیاسی دولت شوروی
با حکومت فاشیستی شیلی عوام فریبانه بود در حالیکه شناسایی حکومت شیلی از طرف جین سوسیالیستی و
بستن در سفارتخانه خود بر روی پناهندگان سیاسی که حتی مرتجع ترین حکومت هاد ران روز های
سانتیاگو به آنان پناه مید اد ند نه تنها عوام فریبانه نیست بلکه عاقلانه و حتی با اندیشه مائوتسه دون
مطابقت کامل دارد { } { }

اماد ر باره ۱۶ آذر
۱۶ آذر - د سامبر ۷۳ در مقاله خود بنام " کودتای ضد خلقی در شیلی " همین کلمات زری
پوپولیت را چنین میگوید :

" دولت شوروی هم از شیلی مس ر ا بقیعت بازار بین الطلی میخرد * در سال ۱۹۷۳ آئینده
از دولت شوروی تقاضای ۷۵۰ میلیون مارک قرضه کرد ولی دولت شوروی فقط مبادرت به
پرداخت يك سوم تقاضای وی یعنی ۱۵۰ میلیون مارک نمود *"

من فقط قضاوت را بنخواننده مید هم که فقط از خود بپرسد که چرا ۱۶ آذر " روشنگر " يك مسئله
نظیر شیلی را بعد از چهار ماه و آنهم نقل قول از توفان کبیه شده از روی زری پوپولیت آلبانی میکند ؟
واقعیت امر چنین است که امروز بعد از ۱۵ سال از تشکیل کنفدراسیون بین الطلی محصلین و
دانشجویان ایرانی پانزد همین کنگره به شکست و اقتضاح کشیده میشود بطوریکه کسانی که برای اولین
مرتبه در این کنگره شرکت داشتند به تقلب و د سیمه هاود سته بند یها ، چراغ خاموش کرد نها و دروغ
گفتن های رهبران آن پی برده بود ند * اگر دانشجوی ایرانی از چنین سازمانی د لسرد و مایوس میشود
تقصیر همین روش و د نهاله روی های کورکورانه تعداد معدودی از رهبران و مسئولین روشنگر
کنفدراسیون میباشد که این نوع د نهاله رویها و د سته بند یها و تحریف واقعیتها را اعمال روشنگرایی
خود مید انند و امروز بعد از ۱۵ سال کار و صرف انرژی جوانان د دانشجو در کنفدراسیون در يك
مسئله بین الطلی جهان سوم نظیر شیلی بیک نقل قول از يك روزنامه د دیگر خلاصه میشود و آنهم با حه
غرض و زبها { }

اگر امروز گردانندگان کنفدراسیون حامیان و الهام خود را از زری پوپولیت جستجو میکنند همان اندازه از توده دانشجوی ایرانی که امروز همراه مبارزات خلق خود تشنه شناخت واقعیت است، واقعیت بدون غرض ورزی و جبهه بندی (که ادعای رهبران کنفدراسیون دانشجویی است) جدا هستند که بهترین دلیل آن شکست کنگره پانزدهم میباشد. در صورتیکه قریب به اتفاق دانشجویان ایرانی همراه خلق وطن خود به مسائل ملی و مبارزات آزاد ییخش درد اخل ایران نه تنها علاقمند هستند بلکه باگوش و استخوان به آن پیوند دارند دلیل بهتر آن شرکت پیگیر و مداوم دانشجویان داخل کشور که از این نوع روشنگرایی کنفدراسیون شعره ای نبرده اند در اولین سنگر مبارزات همیشه دوش بدوش خلق خود مبارزه می کنند *

چرا نباید " سازمان دانشجویی " ایرانی مسائل داخلی و بین المللی را در رابطه با واقعیت امر بدون الهام از اختلافهای سیاسی قدرتهای بزرگ بررسی و شناسایی نکند؟! *

چرا نباید دانشجوی ایرانی همین رابطه دیپلماتیک چین باشلیلی فاشیسم و عینا رابطه سیاسی بادولت ایران را شناسد؟ و صدها چراهای دیگر؟ *

رونوشت - جبهه ملی - کنفدراسیون دانشجویان ایرانی - حزب توده - سازمان توفان

بدون تفسیر

سفیر حکومت فاشیستی شیلی استوارنامه خود
را به حضور چوئن لای نخست وزیر جمهوری تسودهای
چین تقدیم کرد *

دولت جمهوری توده ای چین از صد و روزی
برای مایکل مک گی عضو کمیته اجرائیه حزب کمونیست
انگلستان و نایب رئیس اتحادیه کارگران معادن
بریتانیا برای عهده داری چین - هنگام سفر به ویتنام -
خود داری کرد *

جرائد

پاکستان -

کنام فقر، آشیانه امید

پاکستان برای بازیافتن آزادی خود سالهای دراز مبارزه کرده است. شرح همه آن ستمی، که مردم این کشور در طول دوران سیاه استعمار تحمل کرده اند، دشوار است. در این دوران طولانی ریشه فقر آب خورد، جان گرفت، گسترش یافت. جهل چون ابری سیاه برپهنه این سرزمین بال گشود، ستم پا گرفت، زندگی رنگ باخت. هزاران نفر از پای درآمدند، هزاران نفر رزند آنها، شکنجه گاهها وارد و گاههای کار اجباری قهانی شدند، درهای از خون جاری شد تا آنکه سرانجام در سال ۱۹۴۷ سند بیرنگ استقلال پاکستان امضا شد.

استعمارگران انگلیسی وقتی میبورشند "هند وستان بزرگ" را ترک کنند، برای آنکه سیادت خود را بر آن نگاهدارند، آنرا به سه قسمت تقسیم کردند. آنها در وسوی خاک وسیع "هند" و "پاکستان" ساختند که هر یک از دیگری بیش از ۱۶۰۰ کیلومتر دور بود. سالها بعد، اید نخست وزیر پیشین انگلستان در این باره نوشت:

"ماد و منطقه مسلمان نشین و یک کشور بزرگ هند و نشین ساختیم. ما آنها را در ظاهر از هم جدا کردیم، ولی در عمل همچنان هم انداختیم..."

دو منطقه مسلمان نشین هند وستان، که روی نقشه جهان ظاهر شد، بعداً بنام "پاکستان باختری" و "پاکستان خاوری" شهرت یافت.

پاکستان باختری (جمهوری پاکستان) با ۶۵ میلیون نفر جمعیت و ۸۰۶۰۰۰ کیلومتر مربع خاک، با ایران، افغانستان، هند وستان و چین هم مرز است و در جنوب آن دریای عمان گسترده است.

پاکستان خاوری (جمهوری بنگلادش) ۷۵ میلیون نفر جمعیت دارد، در حالیکه مساحت آن بیش از شش برابر کمتر از خاک پاکستان و ثروتهای طبیعی آن بمراتب کمتر از این کشور است. بنگلادش از یک سو با هند وستان و از سوی دیگر پاکستان برهه همسایه است و در جنوب خلیج زیبای بنگال چهره آن راهی آراید.

پاکستان کشور بیست فقیر، با صنایع ناچیز، جمعیت زیاد و کشاورزی بی نهایت عقب مانده، که یازده آن حتی گذران عادی مردم را پاسخ نمیدهد. در هر پنج ایالت آن - پنجاب، سند، بلوچستان، باهawalپور و افغان (پشتونستان پاکستان) - آنچه در هر گام بچشم میخورد و قلب را بسختی میفشرد، فقر موحشی است که برپهنه این سرزمین گسترده شده است. بیش از نود درصد مردم پاکستان بکار کشاورزی مشغولند. ولی زمین به اندازه کافی بار نمیدهد. تکنیک کشاورزی عقب مانده است. طبیعت نیز با مردم سازگار نیست. آب هست، ولی مهار نشده است. زمین مرغوب بسیار است، ولی بعلت وجود مالک بر سران بهره کافی نمیدهد. صنایع پاکستان جز در پارچه بافی، نخیسی، کتف سازی، گونی بافی، دوجرخه سازی و قندریزی، در رشته های مادر تاکنون پیشرفت کافی نداشته است. در ده سال اخیر با کمک اتحاد شوروی کوششی در این جهت انجام گرفته است. کارخانه هاء،

راهها ، سد ها و بنادری چند با کمک بی شائبه این کشور و دیگر کشورهای سوسیالیستی ساخته شده است . ولی چهره پاکستان هنوز حزن انگیز است . پاکستان بحالت وابستگی های سیاسی ، اقتصادی و نظامی خود به امپریالیسم ، بحالت درگیریهایی داخلی ، وجود حکومت های نظامی و دخالت های آشکار امپریالیستها در امر آن کشور تاکنون نتوانسته است از این کمک بی شائبه ، چنانکه لازم است ، استفاده کند .

ارتش پاکستان هر سال بیش از ۶۰ درصد درآمد کشور را می بلعد . سیاست نظامیگری ، که تا دو سال پیش همه اقدامات دولت در محور آن میچرخید و امروز ارتجاع پاکستان میکوشد باز عمیقا به آن بپردازد ، راه هرنوع تحول اقتصادی ، پیشرفت و تکامل کشور را بسته است . هم اکنون بیش از ۸۰ درصد مردم پاکستان بیسوادند . فقط ۳۰ درصد کودکان به مدرسه میروند . از هر ده نفر چهار نفر بیمارند و از هر پنج کودکی که تولد می یابد ، بزحمت دو کودک به ثمر میرسد .

پاکستان وارث تمدنی کهن و شکوهمند است . شبه قاره هند تا قرن ششم میلادی ، یکی از مراکز درخشان تمدن انسانی بود . دوران اسارت آن از نیمه دوم قرن هیجدهم آغاز شده از آن هنگام که استعمار انگلستان بر آن مسلط گردید . پیش از آن دورانی دراز یونانی ها و سپس سپاهیان اسلام پسر پهنه آن تاخته بودند . استعمار انگلستان در تاریخ این سرزمین کهن صفحات سیاهی گشوده است . رابیندر نات تاگور نویسنده نامدار هندی در این باره مینویسد :

" اگر همه آب اقیانوس هند مرکب شود ، باز ممکن نیست همه جنایاتی را که استعمارگران انگلیسی در سرزمین مصیبت دیده من مرتکب شده اند ، روی کاغذ آورد ."

استعمار انگلستان در تجزیه هند وستان تمام رذالت خود را بکار برد . طراحان استقلال ، " هند را از منابع کشاورزی آن جدا کردند و دو " پاکستان " را بدون هرگونه صنایع سنگین گذاشتند . هدف این بود که هیچیک از این دو کشور نتوانند واقعا مستقل و بدون نیاز به کمک از خارج روی پای خود بایستند . سیاست استعماری انگلستان در همه دوران تسلط بر هند وستان ، ایجاد کانونهای آتش ، دامن زدن به اختلافات مذهبی ، تفرقه اندازی ، توطئه و تحریک و در نتیجه تحکیم قدرت استعماری خود بود . بعد از تأمین استقلال ، این تحریکات باز هم ادامه یافت .

پایکوبی مردم پاکستان برای استقلال چند ان به درازانی انجامید . دشواریهای عمیق اقتصادی و اجتماعی ، که از ادامه تسلط سیاسی و اقتصادی امپریالیسم انگلستان ناشی میشد ، زندگی مردم را همچنان بیرنگ نگاهداشت . در راههای اول استقلال ، جنگهای مذهبی در هند و پاکستان شدت یافت . هند و - ها و مسلمان ها در هر دو سو از ترس جان خویش چون سیل بحرکت درآمدند . در این میان بیش از ۱۰ میلیون آواره مسلمان از سرزمین وسیع هند بسوی دو پاکستان خاوری و باختری روان شدند .

ایجاد دو پاکستان با ملیت ها ، زبان ها و فرهنگ های متفاوت - که فقط اشتراک مذهب داشتند - در ماندن از بنیاد بزرگ ، بدون صنایع سنگین و منابع مهم زیرزمینی ، قطعه قطعه شدن خطوط راه آهن ، دوری مراکز اقتصادی از هم ، بدون راه و وسائل نقلیه ، وجود فقر ، جهل و عقب ماندگی و ادامه کشمکشهای مذهبی به ادامه استعمار پاکستان کمک کرد . هجوم میلیونها آواره مسلمان به دو پاکستان خاوری و باختری ، برای فتودالیسم کهن و سرمایه داری نوحاسته این کشور شرایط بسیار مساعد برای تشدید استعمار توده های زحمتکش بوجود آورد . فتودالیها ، هم در شرق و هم در غرب ، میلیونها " برادر مسلمان " خود را در برابر مثنی برنج وگندم به بردگی گرفتند و سرمایه داران پسا

استفاده از کار ارزان این نیازمندان لقمه ای نان، برانداخت سرمایه های خود افزودند. باگذشت زمان، این دو گروه - فتود الهاوسرمایه دران - قدرت سیاسی کشور را غصب کردند. آنها برای خود حزب ساختند، قانون نوشتند، سپاه آراستند و در پی تحکیم موقعیت سیاسی و اجتماعی خویش، نه فقط پایگاههای استعماری انگلستان را چون مردک دیدگان خود حفظ کردند، بلکه پای امپریالیسم امریکارانیز به این سرزمین گشودند.

از سال ۱۹۴۷ تا ۱۹۵۳ استعمار انواع مهره های خود را به صحنه سیاسی پاکستان کشید. هر یک از این مهره ها صحنه ای سیاه بر تاریخ این کشور گشودند. در این مدت هیچ برنامه ای جامه عمل بخود نپوشید، هیچ بنای اقتصادی پانگرفت، در اوایل سال ۱۹۵۳ خواجه نظام الدین، سرسپرده استعمار انگلستان، جای خود را به محمد علی چودری، مهره سیاه دیگر استعمار، داد. چودری، که قبل از آن سفیر پاکستان در امریکای بود، در سال ۱۹۵۴ با این کشور پیمان مشترک نظامی بست و در سپتامبر همین سال پاکستان را به ارباب سیتو (پیمان دفاعی جنوب خاوری آسیا) بست. در سال ۱۹۵۵ پاکستان وارد پیمان بخداد (سنتو) شد و بدین ترتیب سه پیمان امپریالیستی ناتو، سنتو و سیتو را چون حلقه زنجیر بهم متصل کرد. محمد علی چودری در خد متکذاری به امپریالیسم و استعمار سنگ تمام گذاشت. او جنبش های اعتراضی مردم را با وحشیگری سرکوب کرد و پاکستان را تالاب پرتگاه جنگ داخلی پیش برد. در ماه ۱۹۵۴ جنبش کارگری در بنگال شرقی (پاکستان خاوری) اوج گرفت. دولت مرکزی برای سرکوب آن ۱۰ هزار سرباز فرستاد. ژنرال اسکندر میرزا وزیر وقت کشور در رأس این سپاه بود. او برای برقراری "نظام" به "پاکستان خاوری" رفت، درد اکا پایتخت بنگال شرقی (حکومت نظامی اعلام کرد و کارگران رادسته دسته به جوشه اعدام سپرد. قدرت نماییهای اسکندر میرزا در "پاکستان خاوری" راه اورا بسوی ریاست جمهوری کشور گشود. ارتش اورا بجای چودری نشاند. ژنرال اسکندر میرزا تا سال ۱۹۵۸ در رأس دولت بود. در این ایام او برای فریب مردم به یک سلسله رفم های سطحی و بی ریشه نیز دست زد. او در سال ۱۹۵۵ قانون اصلاحات ارضی را اعلام کرد. سپس طرح جدید قانون اساسی را انتشار داد. نخستین برنامه پنجم اقتصادی را روی کاغذ پیاده کرد، به مردم وعده کار و نان داد. ولی "اصلاحات اجتماعی" او هیچکدام از چهارچوب تبلیغات دولتی خارج نشد. وعده ها انجام نشد و هیچ گشایشی در زندگی مردم پدید نیامد. فتود الیسم در دهه دور از آسیب به کار خود ادامه داد و در شهرها سرمایه دران بزرگ همچنان به غارت آخرین رفم مردم پرداختند.

آنگاه عصیان خلق آغاز گشت. در شهرها و روستاها مردم بحرکت درآمدند. خون جاری شد. گروهی از ارتش به مردم پیوست. در این وقت امپریالیسم انگلستان و امریکایک مهره دیگر خود را بعید آن فرستادند. در اکتبر ۱۹۵۸ ژنرال ایوب خان بایک کودتای نظامی در رأس دولت قرار گرفت. حاصل حکومت ایوب خان تشدید حکومت نظامی وابسته به امپریالیسم بود. ولی او نیز در کار سرکوب میهن-پرستان، خود را ادامه دهنده "رفم های انقلابی" سابق خواند. این پارجنجال اصلاحات ارضی بلند ترا پیش قضا پاکستان را نداشت. مبارزه با بیکاری و بیسودای شعار تبلیغاتی دولت شد. ولی اصلاحات ارضی، با تمام جنجالی که پیرامون آن برافتناد، جز به قشر بسیار ناژکی از دهقانان زمین نداد، هیچ مدرسه ای در بروی میلیونها فرزند محروم از تحصیل زمکنشان نگشود و هیچ سرپناهی برای سپاه بی شمار آوارگان ساخته نشد. سفره ها همچنان بی نان ماند. تا آنکه ایوب خان در سال ۱۹۶۹ جای خود را به یحیی خان داد. یحیی خان نیز بانها ن سنگین وعده بعید آن آمد. از اصلاحات عمیق ارضی دم زد. از کار و نان برای همه، از مبارزه با فقر و بیماری، از آزادیهای د مکرانیک و تا مین حقوق ملی خلقهای ساکن پاکستان سخن گفت. ولی او در عمل در همان راه سابق رفت. او نیز حکومت

ترور و اختناق را ادامه داد.

لشکرکشی یحیی خان به " پاکستان خاوری " و جنسایاتی که سرپازان او در این سرزمین رنجیدند مرتکب شدند ، هرگز از خاطر مردم نخواهد رفت . او انتخابات ژانویه ۱۹۷۱ پاکستان شرقی را خود - سرانه بی اعتبار خواند و نمایندگان واقعی مردم را به دادگاه نظامی فرستاد . سرپازان یحیی خان در بنگلادش هزاران نفر ا قتل عام کردند ، دهها هزار خانه را به آتش کشیدند و میلیونها نفر آواره نمودند . در پایان سال ۱۹۷۱ ، بعد از يك جنگ کوتاه ، " پاکستان خاوری " از " پاکستان باختری " جدا شد و پرچم جمهوری جوان بنگلادش به اهتزاز درآمد . قشون پاکستان با رسوائی بازگشت . یحیی خان کنار رفت و جای خود را به ذوالفقار علی بوتو داد .

علی بوتو با برنامه ای نو پایه میدان سیاست گذاشت . او اعلام کرد که : " کشور را در راه دیگری خواهم برد " . بوتو وعده داد که : " به دوران حکومت ۲۰ ساله نظامیها در پاکستان خاتمه خواهم داد " . در واقع راه او - تحت فشار جنبش مردم و اوضاع بین المللی - راه دیگری بود ، راهی که پاره ارتجاع نظامی پاکستان فرق دارد . دولت او جنگ ضد خلقی ارتش پاکستان را در بنگلادش منکوش کرد . او البته در آغاز کوشید " پاکستان خاوری " را در باره بازگرداند . امپریالیسم جهانی و رهبران چین ، که در جریان جنگ رهائی بخش خلق بنگال کینه حیوانی خود را به مردم این کشور نشان دادند ، به وی وعده یاری دادند . ولی او خیلی زود متوجه شد که ادامه سیاست گذشته ممکن نیست و این کوشش بیفایده است . بوتو با رهبران بنگلادش و هند وستان به گفتگو نشست ، اسیران و مجروحین بسیار خود را بازگرداند ، به بنگالیهای مقیم پاکستان اجازه خروج داد ، جمهوری د مکراتیک ویتنام ، جمهوری د مکراتیک آلمان ، جمهوری د مکراتیک کره ، حکومت موقت انقلابی ویتنام جنوبی ، جنبش ملی خلق فلسطین و دولت موقت انقلابی کینه بیسائو را بعنوان نمایندگان واقعی خلق های آنها برسمیت شناخت و با آنها مناسبات دوستی و همکاری گشود ، قانون تازه اصلاحات ارضی را به اجرا گذاشت ، میدان فعالیت بخش خصوصی را در صنایع و کشاورزی محدود کرد ، بخش دولتی صنایع را با خلع ید از بسیاری از سرمایه داران بزرگ گسترش داد و به اصلاحاتی در زمینه آموزش و درمان دست زد .

امپریالیسم جهانی و رهبران چین از آغاز حکومت ذوالفقار علی بوتو بسیار کوشیدند تا مناسبات دوستی میان پاکستان و اتحاد شوروی را ، بخاطر پشتیبانی بیدریغ این کشور از خلق بنگلادش ، بهم بزنند ، ولی موفق نشدند . بوتو به این تحریکات میدان نداد .

در سالهای ۱۹۷۲ - ۱۹۷۳ جنبش ملی خلق بلوچ در پاکستان نیرو گرفت . میهن پرستان بلوچ خواهان تاءمین حقوق ملی و آزادبهای د مکراتیک برای خود شدند . ارتجاع پاکستان - سرکوب خلق بلوچ همه نیروی خود را تجمهیز کرد . شاه ایران نیز بیاری آن شناخت . روز ۵ دسامبر ۱۹۷۳ را دیوی لندن خبر داد :

" هلیکوپترهای ایران نیز در بلوچستان پاکستان وارد عمل شده اند . جنگ شدت یافته است . شاه ایران تمام مخارج این جنگ را بعهده گرفته است . "

جهان بزودی آگاه شد که شاه ایران علاوه بر لشکرکشی رذیلانه به عمان ، در بلوچستان پاکستان نیز با میهن پرستان این کشور به جنگ پرداخته است . شاه اعلام کرد :

" اگر پاکستان مایل باشد ، او حاضر است هر نوع کمک نظامی که او خواهد به وی بدهد ."

ولی دولت پاکستان جنگ در بلوچستان را یک رویداد داخلی خواند و به هم پیمان خود حالی کرد که مایل به دخالت ایران در مورد اخلی خود نیست . در نیمه دوم ماه آوریل دولت بوتو در پلو - چستان عفو عمومی اعلام کرد و همه زندانیان سیاسی را آزاد کرد .

امپریالیسم جهانی برای حفظ پاکستان بعنوان پایگاه نظامی ، اقتصادی و سیاسی خود تلاش میورزد . به این تلاش عرق ریزان ، شاه ایران کمک میکند . گسترش مبارزات انقلابی در پاکستان ، تشدید فعالیت جنبش رهایی بخش ملی بلوچستان در کنار مرزهای ایران ، شاه را عمیقاً نگران کرده است . او به فرانک جایلز سردبیر نشریه انگلیسی سندی تایمز گفته است :

" وضع ما (من) هیچ خوب نیست . آنطرف عراق ، اینطرف افغانستان ، اینهم پاکستان . . . خودتان تصور کنید !"

شاه میکوشد پاکستان را به میدان ماجراجوییهای سیاسی خود بکشد . او از مجموع سیاست پاکستان ناراضی است . این عدم رضایت بویژه از گفتگوی تند او با خبرنگار ونویسنده نیویورک تا میسر (۱۰ آوریل ۱۹۷۴) پیدا است .

سیاست دولت ایران کاشدن پاکستان به میدان ماجراجوییهای است که شاه در نقش ژاندارم امپریالیسم در خاور میانه ، بویژه در حوزه خلیج فارس ، براه انداخته است . شاه از پاکستان میخواهد در سنتو نقش فعالتری ایفا کند و در چهارچوب پیمان عمان منطقه ای سهم بیشتری برای ساختن تأسیسات نظامی و ساختن راههای سوق الجیشی اختصاص دهد . از سخنان تند شاه با خبرنگار نیویورک تایمز پیدا است که پاکستان مایل نیست سیاست خود را در این جهت تنظیم کند . در این گفتگو شاه دولت پاکستان را تهدید کرده است که اگر براه خویش ادامه دهد ، او کمکهای خود را به این کشور قطع خواهد کرد . شاه از پاکستان ، از مجموع سیاست این کشور و سیر حوادث داخلی آن ناراضی است . پاکستان در راهی نمیرود که امپریالیسم جهانی و دیکتاتوری سلطنتی ایران میخواهند .

برای نگهداشتن پاکستان در جرگه های نظامی ، برای سرکوب جنبش رهایی بخش ملی پاکستان ، که حزب کمونیست این کشور با آگاهی فراوان آنرا رهبری میکند ، برای حفظ منافع انحصارهای امپریالیستی و موقعیت سرمایه داری وابسته به امپریالیسم در پاکستان ، ارتجاع ایمن کشور ، بابر خورداری از حمایت وسیع امپریالیسم جهانی ، رهبران چین و شاه ایران تلاش میورزد . ولی جنبش ملی پاکستان در جهت قطع نفوذ امپریالیسم ، خروج از پیمانهای تجاروی نظامی ، رشد سالم اقتصادی ، بهبود شرایط اجتماعی و بسط همکاری با کشورهای سوسیالیستی مبارزه میکند و تحکیم می یابد .

نوید

محکم باد پیوند دوستی بین جوانان و دانشجویان ایران و عراق

از ۵ تا ۷ آوریل ۱۹۷۴، کنگره سالانه اتحادیه دانشجویان عراقی در جمهوری فدرال آلمان و برلن غربی در هامبورگ برگزار گردید. اتحادیه دانشجویان عراقی در جمهوری فدرال آلمان و برلن غربی بعنوان سازمان ضد امپریالیستی، در مکراتیک وتوده ای دانشجویان عراقی در جمهوری فدرال آلمان و برلن غربی، در این کنگره گام مهمی در پیشبرد سیاست ضد امپریالیستی و مکراتیک خود برداشت. کنگره اتحادیه دانشجویان عراقی در جمهوری فدرال آلمان و برلن غربی برای جوانان و دانش-جویان آگاه و مترقی ایران نیز اهمیت ویژه ای داشت، زیرا مسائل ایران در بحثها و قطعنامه های کنگره جای خاصی را اشغال کرده بود. پیوند دیرین دوستی و برادری بین خلقهای ایران و عراق، مبارزه مشترک آنها بر ضد دشمن مشترک، یعنی امپریالیسم و رژیم شاه، در شرایطی که این هردو بر ضد مردم ایران و مردم و دولت ملی عراق متحد شده اند، انگیزه طبیعی چنین توجهی است. کنگره در قطعنامه های گوناگون سیاست تحریک آمیز و خصمانه دولت ایران را بر ضد دولت ملی عراق و سیاست تسلیحاتی تجاوزکارانه دولت ایران را در منطقه محکوم کرد و همبستگی خود را با مردم ایران و زندانیان سیاسی ایران اعلام نمود. از جانب "جوانان توده ایران" پیام تهنیتی برای کنگره فرستاده شده بود، که با استقبال گرم و پرشور نمایندگان کنگره روبرو شد. در این پیام از جمله گفته میشود:

" ما بار دیگر پیوند دوستی خود را با شما تائید میکنیم. ما موفقیت کامل شمارا در مبارزه بر ضد امپریالیسم، صهیونیسم و توطئه های ارتجاعی آرزو مندیم. ما از مبارزه شما در راه تحولات بنیادی اقتصادی و اجتماعی و تکامل دمکراسی و آینده بهتر پشتیبانی میکنیم."

علاوه بر این، اظهاریه هیئت اجرائیه کمیته مرکزی حزب توده ایران در باره تحولات اخیر عراق در کنگره قرائت گردید. کنگره ارزیابی حزب توده ایران را از وضع عراق تائید کرد و موضع مترقی حزب توده ایران را ستود.

ما از اینکه موضع حزب توده ایران در باره عراق مورد تائید جوانان و دانشجویان ضد امپریالیست و مترقی عراق قرار گرفته، خوشحالییم. ما اطمینان میدهیم که حزب ما مانند همیشه در راه تحکیم پیوند دوستی و برادری بین خلقهای ایران و عراق و پشتیبانی از جنبش ضد امپریالیستی، در مکراتیک و مترقی عراق خواهد کوشید. ما موفقیت باز هم بیشتر جوانان و دانشجویان عراقی را در مبارزه برای تحکیم و گسترش دستاوردهای مترقی و مکراتیک خلق عراق آرزو مندیم.

پیکار



« منشاء خانواده ، مالکیت و دولت »

انگلس این اثر خود را طی سه ماه (اژمارس تا مه ۱۸۸۴) نگاشت . سپس آنرا در ماه اکتبر همین سال منتشر ساخت . این اثر طی شش سال چهار بار بطبع رسید . انگلس در جریان چاپ چهارم اثر ، یعنی طی سالهای ۱۸۹۰-۱۸۹۱ ، تغییرات فراوانی در آن وارد کرد و برخی مطالب آنرا تکمیل نمود . از جمله ، بویژه در بخش مربوط به خانواده ، از نتیجه تحقیقات کوالوسکی (Kovalevsky) جامعه شناس روس (۱۸۵۱-۱۹۱۶) استفاده شایان نمود . بعلاوه پیشگفتار تازه ای تحت عنوان « درباره تاریخ خانواده های ابتدائی » بر کتاب افزود و نظریات مورخ سوئیمی باخ اوفن (Bachofen) (۱۸۱۵-۱۸۸۷) ، مورخ انگلیسی مک لنن (McLennan) و مرگان را در باره خانواده در ایمن پیشگفتار مورد استفاده قرار داد . این پیشگفتار نخست بصورت مقاله ای جداگانه در سال ۱۸۹۱ نشر یافت و سپس انگلس آنرا بر اثر خویش افزود . در این پیشگفتار تکامل نظریات جامعه شناسان نامبرده در باره خانواده بیان شده است .

شایان ذکر است که کارل مارکس برای کشفیات لوئیس هنری مرگان (Lewis Henry Morgan) جامعه شناس و مردم شناس آمریکائی (۱۸۱۸-۱۸۸۱) در باره تاریخ ابتدائی انسان اهمیت و

ارزش بسیار قابل بود و خود درصد بود که نتایج پژوهشهای مرگان را در کتابی مخصوص گرد آورد و تحلیل کند ، ولی مرگ مانع آن شد که به این نیت خویش جامه عمل بپوشاند* اینجانب نیز دوست و هم‌زم و فساد ارش دامن همت بکمر زد و با استفاده از یادداشت‌های مفصلی که مارکس پس از بررسی کتاب مرگان موسوم به "جامعه کهن" ، ازفصول این کتاب برجای گذاشته و حواشی متعددی که برآن نوشته بود ، دست بکار تدارک کتاب گردید .

د رائر انگلس مسائل عمده جامعه ابتدائی (یا جامعه نخستین ، یا کمون اولیه) مورد بررسی قرار میگیرد ، سیر تکامل و تحول مناسبات خانوادگی و زناشویی تحقیق و تحلیل میشود ، مشخصات " کمونیسیم " دودمانی (یا طایفه ای) بیان و جریان تلاشی و از همپاشی این جامعه دودمانی (در نمونه خلق های یونان و روم و ژرمن) نشان داده میشود و توضیح میگرد که علل اقتصادی این تلاشی کدام است و در جریان این از همپاشی چگونه مالکیت خصوصی ، طبقه و دولت پدید میشود .
مادر ذیل باختصار مضمون فصلهای نهگانه اثر انگلس را می آوریم *



انگلس در فصل اول کتاب موسوم به " مراحل ماقبل تاریخی تمدن " دوره بندگی تاریخی ابتدائی بشر را ، بنحوی که مرگان پیشنهاد کرده بود ، بیان میدارد و سپس این دوره بندگی را تعمیم میدهد و دو مرحله اساسی تکامل جامعه ماقبل طبقاتی را برجسته میسازد* این دو مرحله عبارتست از :

اولا مرحله ای که بیشتر محصولات آماده طبیعی مورد بهره برداری انسانی قرار میگیرد و محصولات که انسان مصنوعا ایجاد میکند ، به افزار کمکی برای این بهره برداری بدل میشود .
ثانیا مرحله پیدایش دامداری و زراعت و دوران دست یافتن انسان به شیوه های افزایش تولید محصولات طبیعت بکمک فعالیت انسانی* .

در فصل دوم کتاب نمودار (شمای) مرگان در باره زناشویی و خانواده بررسی میشود و این شما ، در پرتو اطلاعات تازه تری که دانش معاصر انگلس عرضه داشته بود ، مورد تجدید نظر و بازبینی قرار میگیرد* از جمله انگلس در بررسی مسئله خانواده از آن حدود و ثغور تاریخی که مرگان بدان اکتفا ورزیده بود ، بسی فراتر میرود و وضع خانواده را در جامعه های طبقاتی نیز مورد بررسی و تحلیل و از آنجمله خانواده بورژوائی را مورد انتقاد جدی قرار میدهد* .

انگلس در فصل سوم اهمیت طایفه (ژانس) ، یا ویس در اصطلاح قدیم ایران ، یاد دمان (رامیشکافد و نشان میدهد ، همانطور که طبقه یاخته اساسی جامعه طبقاتی است ، طایفه یا دودمان یاخته اساسی جامعه پیش از طبقات است* در این فصل انگلس " کمونیسیم " نخستین دودمانی را مورد بررسی و تحلیل ژرف بینانه ای قرار میدهد* .

فصل چهارم کتاب در واقع دنباله منطقی فصل سوم است و در این فصل انگلس طایفه یا ژانس یونانی را تحقیق میکند* .

انگلس فصول چهارگانه اول اثر خود را بر پایه پژوهشهای مرگان نگاشته و مصالح و تعمیمات او را مورد استفاده قرار داده است ، ولی از فصل پنجم تا نهم ، انکلس به پژوهش های

مردم شناسان و جامعه شناسان دیگر است *

در این فصول پنجگانه انگلس روند پیدایش مالکیت خصوصی، نابرابری در ثروت، طبقات و دولت زاروشن می‌کند * انگلس علی‌رغم نظریه جامعه شناسان بورژوا، که مدعی بودند و هستند که این مقولات گویا همیشه در تاریخ بشر وجود داشته و خود آنها محصول غرایز ابدی انسانی است، نشان می‌دهد که مالکیت خصوصی از موعد معینی در تاریخ بشر پدید می‌شود و پیدایش دولت نیز نتیجه پیدایش مالکیت خصوصی، نابرابری در ثروت و تقسیم جامعه به طبقات متخاصم است *

انگلس نشان می‌دهد که افزایش بازده کار و تحول در تقسیم کار اجتماعی منجر به پیدایش مواد له محصولات، ایجاد طبقات، تحقق مالکیت خصوصی و در نتیجه از هم‌پاشی نظام کمونیسم نخستین و ظهور دولت گردیده است *

دولت بمثابة حربه طبقات بهره‌کش برای سرکوب طبقات ستمدیده پدید شده است و لذا با از میان رفتن ناگزیر طبقات در جامعه، بناچار ضرورت وجود دولت نیز پایان می‌یابد * همان‌طور که مقولات دولت، مالکیت خصوصی و طبقات در تاریخ هم‌زادند، همان‌طور زوال آنها نیز پس از پیروزی نظام کمونیستی روندی است بهم پیوسته *

اثر انگلس سهم‌گرا نهای تئوریک در گنجینه فکری مارکسیسم است و لنین بهمین جهت آنرا بحق " یکی از آثار اساسی موسیالیسم معاصر " نامیده است *

• ک •



درباره تمبرهای انقلابی ایران

چند کلمه درباره تمبر و جمع کنندگان آن

جمع آوری تمبر یکی از متد اول ترین و گسترش یافته ترین کارهایی است که عده زیادی بسه آن مشغولند. طبق آمار رسمی اکنون در جهان بیش از صد میلیون نفر فیلاتلیست (فیلاتلی Philatelic یعنی جمع کردن تمبر و فیلاتلیست Philatelic به آنها میگویند که تمبر جمع میکنند) وجود دارد (۱).

در کشورهای مختلف جهان غیر از اشخاص معمولی، رجال سیاسی، علمای مشهور، نویسندگان و اشخاص برجسته انقلابی جهان نیز به این کار مشغول بوده و هستند. رئیس جمهوری آمریکا روزولت، دانشمند مشهور شوروی پاولف، نویسند ه بزرگ روس چخوف، نخست وزیر هند جواهر نعل نهر و خواننده مشهور ایتالیائی کاروزو، یکی از وزرای اسبق خارجه شوروی لیتوینوف، سردار بزرگ شوروی فروتزه و بالاخره انقلابی معروف گئورگی دیمتروف نیز جزو فیلاتلیست ها بودند.

فیلاتلی بیشتر از سرگرمی و تفریح (Hobby) جنبه آموزشی دارد. مکتراحده ایست که در کشوری رخ داده و در تمبر منعکس نشده باشد. بنابراین تمبر منبع جالب فراگرفتن معلومات از حوادث گوناگون کشور خود و کشورهای جهان است.

فیلاتلی ذوق هنری اشخاص مشغول به این کار را بالا میبرد و آنها را با آثار تاریخی و هنری کشورها آشنا میکند؛ فیلاتلیست میتواند مهترین آثار هنرمند ان جهان را در یک آلبوم کوچک جمع آوری کند. جمع آوری تمبر شخص را به دقیق بودن و مرتب بودن عادت میدهد.

در کشورهای سرمایه داری جمع آوری تمبر بیش از جنبه ذوقی و هنری، جنبه تجارتي و تفریحی دارد. در این کشورها شرکت های بزرگی برای خرید و فروش تمبر تشکیل میشود، بعضاً تمبرهای تقلبی چاپ میکنند و تمبر را وسیله کسب سود قرار میدهند. مثلاً وقتی که در سال ۱۹۳۱ در اسپانیا د راثر انقلاب، شاه آن کشور، آلفونس سیزدهم، از اسپانیا فراری شد، اولین کاری که کرد برداشتن چند چمدان مملو از تمبر بود که بعد اشروع به فروش آنها نمود. همین کار را پادشاه سابق مصر فاروق انجام داد، یعنی او هم بعد از انقلاب ۱۹۵۲ مصر از کشور فرار کرد و در اروپا مشغول فروش جواهرات و تمبریست، که باخودش برد، بود، گردید و بدین وسیله "امرار معاش" مینمود. فاروق چندین بار نیز به جرم فروش تمبرهای تقلبی به محاکمه جلب و جریمه گردید. اکنون نیز چند نفر از شیخ ها و سلطان های فراری کراته خلیج فارس مقیم کشورهای انگلستان و آمریکا، درهما نجاهات تمبرهایی "بنام نامی" خود چاپ کرده برای فروش به بازار جهان می آورند.

(۱) "فیلاتلی" از دو کلمه یونانی "فیلوس" و "تلی" تشکیل شده است. "فیلوس" یعنی دوست و "تلی" یعنی جمع کردن مالیات. در ایام قدیم در یونان روی نامه ها علامت مخصوص میگذاشتند به این معنی که حق ارسال نامه پرداخته شده است و گیرنده نامه نباید چیزی بپردازد.

در کشورهای سوسیالیستی نیز عده زیادی فیلاتلیست وجود دارد. در این کشورها جمع کردن تمبرچنبه همگانی (مخصوصاً برای جوانان) و آموزشی دارد و دولت برای فیلاتلیست ها همه گونه شرایط و تسهیلات لازم را فراهم مینماید. جمعیت ها و مجالس فیلاتلیست تشکیل میشود، مجلات مخصوص چاپ و منتشر میگردد و کلکسیون های تمبر در نمایشگاه های مخصوص بمعرض تماشای همگان گذارده میشود. عکسهایی که روی تمبرهای کشورهای سوسیالیستی منقش شده است، منعکس کننده تحولات بزرگ سیاسی، اقتصادی و اجتماعی این کشورها و دیگر کشورهای جهان و نشان دهنده ماهیت بشر دوستانه و ترقیخواهانه و صلحجویانه این کشورهاست. بهترین آثار نقاشان کشورهای جهان، بزرگترین سیماهای اجتماعی و انقلابی و فرهنگی کشورهای مختلف در این مینیاتورهای کوچک دیده میشود.

جمع آوری تمبر در ایران

جمع آوری تمبر در ایران، تاریخ چاپ، رنگ، نوع و فروش آنها در استانهای جالبی دارد. ایران یکی از قدیمی ترین کشورهای آسیای است که مبادرت به چاپ تمبر نموده است. اکنون در حدود ۱۲۶ سال از تاریخ چاپ اولین تمبر ایران (اولین تمبر ایران که بنام "تمبر باقری" معروف است، در سال ۱۲۴۷ شمسی مطابق با ۱۸۶۸ میلادی چاپ شده است) میگذرد. اولین تمبر ایران ۲۸ سال بعد از اولین تمبر دنیا (در سال ۱۸۴۰ در انگلستان) چاپ شده. ایران کشور دوم آسیای است که بعد از ترکیه دست به این کار زده است.

تا سال ۱۳۴۰ جمعیت و یا انجمنی که رهنمای فیلاتلیست های ایران باشد، وجود نداشته است. فقط در این سال در تهران انجمنی بنام "انجمن فیلاتلیک ایران" توسط عده ای تشکیل شد. این انجمن تاکنون چند کتاب، مجله و کاتالوگی بنام "رهنمای تمبر ایران" بچاپ رسانده است که خود این عمل را قدم مثبتی برای شناسائی تمبرهای ایران میتوان شمرد. بعد از این، شرکت های مخصوص تشکیل شده که کارشان خرید و فروش تمبر است.

بعضی کلکسیونرهای ایرانی دارای تمبرهای بسیار نفیسی هستند و محافل و مجامع بین المللی برای تمبرهای ایران (بخصوص تمبرهای قدیمی) ارزش بزرگی قائل اند. چنانکه در سال ۱۹۷۳ در نمایشگاه بین المللی تمبر (پلسکا-۷۳) در لهستان (شهر یزنان) فیلاتلیست ایرانی بنام صدق قرشید بخاطر بتماشاگردن کلکسیون تمبرهای ایران (سری خصوصی سالهای ۱۸۶۸-۱۸۸۰) به دریافت نخستین جایزه نائل گردید.

از نخستین چاپ تمبر در ایران تا به امروز در حدود ۱۶۰۰ نوع تمبر چاپ شده است. بعضی از این تمبرها، "پاکت های روز اول"، "سورشارزها و واقعاتم از هنر نظر قابل تحسین بوده منعکس کننده حوادث بزرگ تاریخی است که مهمترین آنها، از نقطه نظر تاریخ نهضت انقلابی خلق های ایران، همان تمبرهای انقلابی است که دارای سوابق بیش از ۶۵ ساله است.

تمبرهای انقلابی در ایران

نخستین تمبر انقلابی ایران مربوط به اوائل قرن بیستم است. در آن ایام مبارزات همگانی مہمی سراسر کشور آفر گرفته بود و مردم نواحی مختلف کشور؛ تهران، تبریز، رشت، اصفهان، شیراز، بوشهر و غیره برای بدست آوردن حکومت مشروطه دست به قیام مسلحانه زده بودند. در همان هنگام در جنوب ایران، در نواحی "لار"، مردم آن سامان تحت سرپرستی عبدالحسین مجتهد لاری قیام کردند و نواحی لار، بندرعباس، بندرلنگه و کرمان را از وجود دست نشاندهگان انگلیس پاک نمودند و

پرچم آزادی را به اهتزاز درآوردند. آنها فتوای الهام‌بخش را خراج کردند، از دادن مالیات به دولت امتناع نمودند و شروع به یک رشته اصلاحات کردند.

در همان ایام نخستین تمبر انقلابی ایران بچاپ رسید. طبق نوشته "رهنمای تمبرهای ایران" (تهران ۱۳۴۰، صفحه ۷۱) تاریخ چاپ این تمبر به سال ۱۹۰۲ م مربوط است. بدون اینکه در باره صحت و سقم تاریخ چاپ این تمبر وارد بحث شویم، باید متذکر شویم که از اسناد بدست آمده و نوشته‌های برخی مورخین چنین برمی‌آید که قیام مردم لار کمی بعد از شروع مبارزه همگانی برای سرنگون کردن حکومت مطلقه بوقوع پیوسته است. بنابراین احتمال می‌رود که تاریخ چاپ اولین تمبرهای انقلابی مربوط به سالهای بعد از ۱۹۰۵-۱۹۰۶ باشد. بهرحال، این تمبرها نخستین تمبرهای انقلابی ایران محسوب می‌شود.



اولین تمبرهای انقلابی ایران
مربوط به اوائل مشروطیت

چنانکه خوانندگان گرامی ملاحظه می‌فرمایند روی تمبرکلمات "پست" و "ملت اسلام" نوشته شده است. نوشتن کلمات "ملت اسلام" بنظر می‌رسد به این جهت بوده است که مرتجعین مانند همیشه سعی می‌کردند مشروطه خواهان را "کافر" و "یاسا" ضد مذهب اسلام جلوه‌گر سازند و بهمین جهت مشروطه خواهان با این دو کلمه روی تمبر میخواستند نشان دهند که هیچوقت بر علیه اسلام نیستند و مبارزه آنها بر علیه انگلیس ها و دست نشاندهان ایرانی آنهاست

از این تمبرها، که بسیار نادرواز هر لحاظ گرانبها و بی نظیر بوده و نشان دهند صفحیات درخشان مبارزات مردم آزادمنش ایران است، تعداد کمی بچاپ رسیده است. تا آنجائیکه معلوم است تمبرهای مذکور عبارتند از یکشاهی بنفش، دوشاهی بنفش، سه شاهی بنفش، شش شاهی بنفش، نه شاهی قرمز.

دومین سری تمبرهای انقلابی ایران مربوط به دوران جنگ اول بین المللی است و بازمه مبارزه مردم جنوب ایران مربوط است. در آن سالها نواحی جنوب ایران تحت اشغال ارتش انگلیس بود. انگلیسی‌ها بعد از اشغال جنوب ایران در سال ۱۹۱۵ روی تمبرهای احمد شاهی سورشارژ مخصوصی زدند که در آن نوشته شده بود: «بوشهر تحت اشغال انگلیسی‌ها». البته مردم آزادمنش ایران بر علیه انگلیسی‌ها دست به قیام مسلحانه زدند. بخصوص مردمان دلیر دشتستانی و تنگستانی، با زخو گذشتگی بی نظیر، مبارزه جانانه ای بر علیه اشغالگران انگلیسی کرده، بدفعات ضربات سنگینی به قشون مسلح و منظم انگلیس وارد آوردند و بعضاً آنها را بشکست دچار کردند که همه اینها صفحیات درخشانی از تاریخ مبارزات مردم ایران است.

در همان ایام جنگ، یعنی در سال ۱۹۱۶، در شهر کازرون کمیته انقلابی بنام "کمیته ملی کازرون" تشکیل شد که مبارزه مردم رارهبری می‌کرد. در سال ۱۹۱۶ از طرف "کمیته ملی کازرون" تمبرهای مخصوصی بچاپ نرسیده بود، ولی سورشارژهای مخصوصی روی تمبرهای معمولی باشکل احمد شاه (تمبرهای ۱۹۱۳) حک شده بود که عبارت بود از "ملت کازرون ۱۳۳۵". کلمه ملت بنظر می‌رسد برای آن چاپ

شده باشد که با تمبرهای دولتی احمد شاهی ، که در نواحی تحت اشغال انگلیس هارایج بود ، متمایز گردد . بدینوسیله مردم زحمتکش آن سازمان بار دیگر عشق به آزادی و میهن پرستی خود را توسط انتشار اینگونه تمبرها نیز به جهانیان نشان دادند .



تمبر مربوط به دوران جنگ اول بین المللی

از این نوع تمبر وعد بکاررفته است ؛
دوشاهی قرمزقهوه ای و شش شاهی آبی و
قهوه ای . این تمبرها ، که در نوع خود بی-
نظیر و خیلی کم یاب است از دسامبر ۱۶۱۶
تا فوریه ۱۹۱۷ ، یعنی تا انقلاب فوریه
۱۹۱۷ روسیه مصرف شده است .

یکی از مهمترین تمبرهای انقلاب بسی
ایران مربوط به سالهای ۱۹۲۰-۱۹۲۱ است
که رابطه مستقیم با نهضت جنگل در
گیلان دارد . نهضت جنگل که شروع آن در
اوائل جنگ اول بین المللی بود ، تحت تاثیر
انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در روسیه ، به
اوج خود رسید . نهضت جنگل که ماهیت ضد
امپریالیستی و ضد فئودالی داشت منجر به
برقراری حکومت انقلابی گیلان (در سال ۲۲۰)
گردید . حکومت انقلابی گیلان به یک سلسله
اصلاحات مهم اقتصادی و اجتماعی دست زد
و به موفقیت‌هایی نائل گردید . این موفقیت‌ها
بخصوص بعد از قرار گرفتن انقلابی معروف
حیدر عوامالی بر رأس حزب کمونیست ایران
و فعالیت‌های خستگی ناپذیر و ارزنده اش
بیش از پیش چشمگیر شد .

حکومت انقلابی گیلان تمبرهای مخصوصی بچاپ رسانید . روی تمبر عکس کاوه آهنگر ، که در یک
دستش چکش و در دست دیگرش پرچم سرخ رانگه میدارد ، دیده میشود . روی تمبر مذکور سند آن
آهنگری نیز دیده میشود . روی پرچم کلمه " کاوه " نوشته شده است .
پرچم سرخ و چکش وسندان ، که نشانه و مظهر زحمتکشان است ، گویای این موضوع است که
حکومت گیلان یک حکومت انقلابی است ؛ باکشدین عکس کاوه روی تمبر مقصود و منظور این بود که
که نشان دهند ، انقلاب مذکور در نباله قیام ها و عصیانهای قدیمی مظلومین بر علیه ظالمان و ضحاکان
معاصر است .

این تمبرها بسیار با ارزش ، خیلی کم یاب است و آنها را فقط در کلکسیون های فیلاتلیست های
مشهور و با سابقه میشود پیدا کرد . از این تمبرها پنج عدد چاپ شده است . اینها عبارتند از سه شاهی
زرد و قرمز ، شش شاهی آبی و قرمز ، نه شاهی زرد و قرمز ، دوازده شاهی آبی و قرمز ، بیست و چهار شاهی
قهوه ای .



تمبر مربوط به نهضت گیلان

تمبرهای نهضت د مکرانیک آذ رایجان (آذرسال ۱۳۲۴) سورشارژ آگاهانه روی عکس شاه وارونه چاپ شده است

چهارمین سری تمبرهای انقلابی ایران مربوط به اواخر جنگ بین الملل دوم است . در سال ۱۳۲۴ مردم غیور آذربایجان ، دهقانان ، کارگران ، روشنفکران ، خرد مالکین ، پررواژی ملی و آزاد یخواهان با سابقه تحت رهبری فرقه د مکران آذربایجان بر طبعه ارتجاع د اخلی قیام کردند . حکومت ملی آذربایجان د ست به یک سلسله اصلاحات عظیم زد ، که مهترین آنها تقسیم اراضی بین دهقانان بی چیز ، وضع قوانین کاروبیمه های اجتماعی برای رفاه حال کارگران ، تاسیس د انشگاه د تربیت ، محدود کردن استثمار سرمایه داری و غیره بوده د رستراسر کشور تاثیر بسزایی داشت .

در آن ایام از طرف اداره پست تمبرهای مخصوصی صادر شد . اینها تمبرهای بود که یا عکس محمد رضا شاه و یا مناظر مختلفی از کشور نشان میداد . روی این تمبرها سورشارژ مخصوصی بزبان آذربایجانی نوشته شده بود به این مضمون : « آذربایجان ملی حکومتی ، ۲۱ آذر ۱۳۲۴ » (حکومت ملی آذربایجان ، ۲۱ آذر ۱۳۲۴) . بدینوسیله نهضت ۲۱ آذر ۱۳۲۴ ، که در حیات مردم زحمتکش آذربایجان تاثیر بسزایی داشته ، در تمبرهای ایران منعکس شده است .



تمبرهای نهضت د مکرانیک آذ رایجان (آذرسال ۱۳۲۴) سورشارژ آگاهانه روی عکس شاه وارونه چاپ شده است

استفاده کردن از تمبرهای متداول چاپ ایران از طرف حکومت ملی آذربایجان نشان دهند ه آنست که، علیرغم اتهامات دشمنان نهضت آزادی، نهضت دمکراتیک آذربایجان در عین حفظ خود - مختاری، خواهان استقلال و تمامیت ارضی ایران بود و برای آزادی تمام کشور مبارزه میکرد.

از تمبرهای این سری، با سرشارهای مخصوص، ۲۴ عدد بکار رفته است که تاکنون از لحاظ تعداد تمبرهای انقلابی ایران بی نظیر بوده است. این تمبرها، که از طرف فیلاتلیست های ایران و خارجه باعلاقه خاص جمع آوری میشد، از هر لحاظ گرانبها و با ارزش است. از این سری تمبرهای زیر دیده شده است:

۵ دیناری، ۱۰ دیناری، ۲۰ دیناری، ۲۵ دیناری، ۵۰ دیناری، ۷۰ دیناری، ۷۵ دیناری،
۱ ریالی، ۱٫۵ ریالی، ۳ ریالی، ۵ ریالی، ۱۰ ریالی و غیره.

در عرض ۲۵ ساله اخیر تعداد تمبرهای چاپ شده در ایران در مقایسه با سالهای قبل بمراتب زیاد تر شده است. این موضوع در وهله اول مربوط به تشدید تبلیغات رژیم دیکتاتوری ایران است. بدون شك در میان تمبرهای امروزی ایران، از لحاظ رنگ، شکل و نقاشی تمبرهای بسیار قشنگی دیده میشود که واقعا استادان ماهر ایرانی برای حاضر کردن آنها زحمات زیادی کشیده اند. ولی رژیم میشود اکثر تمبرهای امروزی ایران، حتی تمبرهایی را که با تاریخ قدیم، آثار قدیم، حوادث اجتماعی و سیاسی کشور مربوط است و به هیچوجه با خانواده شاه رابطه ندارد، بطور خیلی مصنوعی با شاه و خانواده اش مربوط کند. برای اینکار عکس شاه و یا اعضا خانواده اش را با نوشته های از "کلمات قصار" شاه روی تمبرها چاپ میکنند. یک نظر اجمالی نشان میدهد که محتوی بیشتر تمبرهای امروزی ایران تبلیغات بنفخ رژیم دیکتاتوری ایران و شخص شاه است.

از ۱۶۰۰ تمبری که تا به امروز در ایران چاپ شده است، حتی یک تمبر از ستارخان، باقرخان، ملك الفتکلمین و دیگر آزاد یخواهان صد مشروطیت دیده نمیشود. ولی کوچکترین حادثه ای از زندگی شخصی شاه و خانواده اش بدقعات در تمبر چاپ شده است. مثلا تاکنون هر سه ازدواج رسمی شاه در تمبرهای ایران منعکس است. کم مانده است که عطسه کردن "اعلیحضرت" و یا خاراندن "دماغ مبارک" راهم روی تمبر بکشند، ولی مناظر قشنگ طبیعی ایران، آثار تاریخی کشور ما و شخصیت های بزرگ علمی، ادبی و اجتماعی ایران را بندرت چاپ میکنند.

ما یقین داریم که مانند بسیاری از کارهای ضد خلقی رژیم، وضع چاپ تمبر نیز بدین منوال ادامه نخواهد یافت و تمبرهای انقلابی ایران نیز با همان تمبرهای سال ۱۳۲۴ خاتمه پیدا نخواهد کرد.

ع . ش .

بهار نغبه سی

چکلین افندن قارا بولوتلار
بیراخین خلیقین دوغسون کونشی
محو اولسون قارانلیق، بیتسین بوکچی
سیلین سین کدرلر، قالماسین غدار
اوخوسون یوردومدا سحر نغمه سی
جانانلیب گول آچسین آرزوی امیدار.

چکلین افندن قارا بولوتلار
بیراخین داغ داشی قانا بولویان
او قیزیل کونش
اربتسین قارلاری بوزلاری بوتون
سازاخدان، شاختادان، قاردان، سویوقدان
داخمادا دونماسین کوربه بالا لار
تارلادا، زمیده، کندده، شهرده
ایشچی برلرینده، کارخانالاردا
سارالا سارالا مین بیر امیدله
باشایان انسانلار مرادا چاتسین

چکلین افندن قارا بولوتلار
قوی کورسین کونشین دوغماسین باری
بوتون آجیلغلا کیشین ایللر بوو
زندانیلاردا یاتان ائل اوغوللاری
قوی کورسین قالماسین آرزوی اورکده
آچان لاله لری کولی، چیچکی
آلسین آزادلیقین گوزل ایینی
قوی بوتون ائلیبیز جانندان، کونولدن
اوخوسون بیرداها بهار نغمه سین
آیدین ۷۴۳۱۰

يك كارگر ذوب آهن

از تجربه خود در دوران خدمت سربازی سخن ميگويد

نوشته زير يك كارگر كارخانه ذوب آهن اصفهان براي "پيكار" ارسال داشته است. ما اين نوشته را چاپ ميكنيم ، نه فقط به اين دليل كه نمونه اي از برخورد رژيم راباجوانان ميبهن ماشكار ميسازد ، بلكه به اين علت نيز كه چگونگي رشد آگاهي يك جوان كارگر را منعكس ميكند.

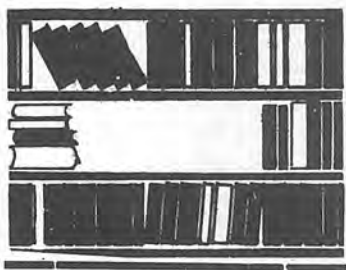
پيكار

منهم مانند هزاران جوان ديگر بالاخره پس از زحمات فراوان و شب زنده دارها موفق شدم در پيلم بگيرم. خوشحال بودم كه ديگر دوران سختي بپايان رسيده و در اين اجتماع پرهياهو مسئوليتي هم بعهده من واگذر خواهد شد. در اولين وهله چه مسئوليتي با اهميت تر از خدمت مقدس سربازي ميتوانست باشد ، آنهام خدمت به محروم ترين و فقير ترين هموطنان. در اين فكر بودم چه كارهايي براي شان خواهم كرد : باصوادشان ميكنم ، خرافات را نابود ميكنم ، جاده ميسازم ، مدرسه ميسازم ، ترتيب كتابخانه اي كوچك داده تمام كتابهاي خودم را در اختيارشان ميگذارم ، شركت تعاوني تشكيل ميدهم ، بادهات اطراف در رشته هاي مختلف مسابقات ورزشي ترتيب ميدهم. حتي تجسم شادي اهالي دهه از خدمات ناقابل من را بوجود مي آورد. با اشتياق تمام مدارك مورد لزوم را فراهم کرده تحويل دادم. مدتي بعد كه براي نتيجه به اداره نظام وظيفه مراجعه كردم ، دفترچه اي بمن داده گفتند سال ديگر بيا. اين جمله مثل پتک بر مغز من فرود آمد. بچند دليل اين موضوع خيلي براي ناگوار بود. دليل اول اينكه يكسال از زندگي عقب افتاده بايد عاطل و باطل طفيلي جامعه باشم و ديگر اينكه كسي را نداشتم تا اين يكسال هم مضارجم را بعهده بگيرد. بدون معافي يا خاتمه خدمت هم كه كار كردن امكان نداشت. اين يكي از مهمترين ضربه هائي بود كه از جانب دستگاه بر من وارد شد. اما تنها من نبودم. هزاران جوان در پيلمه بچرم اينكه در ۱۸ سالگي در پيلم گرفته و در دوران تحصيلي مردود نشده بودند ميبياست يكسال از بهترين سالهاي جواني را بجاي خدمت و فعاليت ثمر بخش به بطالت و سرگرداني بگذرانند. هر قدر التماس كردم كه همان سال اعزام شوم قبول نكردند ، در حاليكه نه تنها كوچكترين ناراحتي كه مانع اعزام باشد وجود نداشست ، بلكه جسمي سالم و قوي و روحيه اي پر نشاط و اميد وارد اشتهم. اين زورگوئي و بي اعتنايي بسرنوشت و زندگي من چنان ناراحتم کرده بود كه بي اختيار اشك ميربختم. اين زورگوئي باضافه ظلمهاي كه از قبل ديده بودم چنان كينه اي در قلبم بوجود آورده بود كه آرزو ميكردم كاش نيروي عظيم داشتم و قادر بودم انتقام خود و هزاران جوان ديگر كه باز بچه هاي عده اي مفتخور شده اند بگيرم. اين يكسال چطور ميگذرد ؟ فشار امور جنسي عده اي از آنها را جلوي مدارس دخترانه بصف ميكند ، عده اي راه ترياهاو عشرتخانه ها و مناطق فساد را پيش ميگيرند ، عده اي به الك

وهروئین وسایر مواد مضره معتاد میشوند و عده ای برای نعدن از گرسنگی برای لقمه ای نان جان میکنند. این بلا تکلیفی دایمی است که دولت آگاهانه بر سر راه جوانان ماقرار داده تا با سرگرم کردن آنان با مشکلات داعی دیگر فرصتی برای برخورد با مسائل ملی و میهنی باقی نماند باشد.

باهر فلاکتی بود در وان انتظار را گذراندیم و در موعد مقرر در استاد یوم محمد رضا شاه حاضر شدیم. گفتند هر کس مایل باشد میتواند در او طلبانه جزو ارتش خدمت کند و در تهران بماند. ولی من به امید همان رویاهای خدمت پرستایان که اشاره شد نیز یرفتم و منتظر شدم تا از طریق قرعه محل خدمت آینده ام در یکی از سپاهها و یا ارتش معلوم شود. از ۶ صبح تا ۶ عصر هزاران جوان مانند کرم در هم میلولیدیم تا بالاخره قرعه کشی انجام شد. گروهی که من جزو آن بودم برای سپاه دانش یکی از شهرستانهای معروف انتخاب شد. خوشحال شده بودیم. شادمانی من هم خیلی طبیعی بود، چون میدیدم یک قدم دیگر به انجام برنامه ام نزدیک شده ام. بلافاصله زیر نظر چند ژاندارم مسلح از میان انبوه مشایعین که سالن را محاصره کرده بودند و برخی از آنان میگریستند ما سوار اتوبوس نموده روانه آن شهر کردیم. بمحض ورود به پادگان با ما گفتند باید در ارتش خدمت کنیم نه در سپاهی، زیرا قبلاً از خود جوانان محل احتیاجات سپاهی را تأمین کرده اند. بدیهی است برای تمام جوانان که مانند من سری پرشور برای قبول مسئولیت و خدمت بخلق داشتند خبر ناگواری بود و تمام برنامه ها و نقشه ها را نقش بر آب کرد، ولی چه میشد کرد. خواهی نخواهی زندگی جدیدی را در پادگان شروع کردیم. واقعیت زندگی در آنجا خیالاتی را که از قبل در مورد ارتش داشتیم بکلی از بین برد. افسران، بخصوص افسران عالی رتبه غالباً دزدانی بودند که در لباس و مقام نظامی بیت المال را غارت میکردند. کسانی بودند که برای رتبه و درجه در تملق و چاپلوسی نسبت به افسران از هیچ عملی خودداری نمیکردند و با هم رقابتی ننگین داشتند. یکی از افسران برای نشان دادن منتهای تملق همیشه بسمه افسران همایونی قسم میخورد. در آنجا عده ای افراد عقده ای گرد آمده بودند تا شخصیت و اعتماد به نفس جوانان را از بین ببرد. آزارشان میدادند. وقتی در مقابل زور می گفتیم چرا؟ جواب میدادند: ارتش چراند ارد. میبایست مثل عروسکی کوچکی بلا اراده بازیچه دست آنها بود و بهر ساز آنها رقصید. ارتش یعنی اطاعت کورکورانه از مافوق و دیگر هیچ. اگر دستور میدادند که خود حسی خانواده خود را بکشیم حق اعتراض نداشتیم، زیرا ارتش چراند ارد. در غیر این صورت توهین، زندان و دادگاه نظامی در انتظار معترض بود. ساعات دروس نظامی با شوخی های مستهجن جنسی دست اول میگذشت. کوچکترین تنبیه انداز گرفتن محیط پادگان با چوب کبریت و سیلی کردن با سینه خیز بود. یکی از هدیه های آنها از بین بردن شخصیت قبلی و ساختن شخصیت جدیدی مطابق میلشان بود و در این راه شعار میدادند (شاهان! غم مخور، جان ما حافظ جان تست، دشمن ارصد بود من خودم یک تنه میزنم میکشم، خون او بهترین شرابسه گوشت او بهترین کبابه) و غیره. این شعار با ضافه سرودهای دیگر از وسایلی بود که روزانه برای شمششوی مغزی دادن ما بکار میبردند.





از زندگی

دانشجویان جهان

دانشگاههای امریکا

در خدمت سرمایه داری انحصاری دولتی

یکی از ویژگی‌های روزگار ما تا به امروز انقلاب علمی - فنی بر همه جوانب زندگی انسانی است. در این میان، دانشگاه هر چه بیشتر به پیوند دانش و تولید کمک میکند. پیوند "دانشگاه - صنعت" در جوامع گوناگون به اشکال گوناگون نمایان میشود. نوشته زیر به اختصار مسئله نامبرده را در شرایط ایالات متحده امریکا بررسی میکند و نشان میدهد که دانشگاه در نیرومندترین کشورهای جهان سرمایه داری تاجرانده به گسترش دانش میبرد و چگونه از دستاوردهای علمی در راه برآورد منافع انحصارگران سوء استفاده میشود.

یکی از پدیده‌های انقلاب علمی - فنی در ایالات متحده افزایش روز افزون نقش دانشگاه در پیوند آموزش، دانش و تولید است. تاجندی پیش دانشگاههای امریکا در درجه نخست کانونهای آموزش بودند. امروزه آنها، علاوه بر این، به پژوهشگاههای بزرگ مبدل شده اند.

دانشگاهها با موسسات دولتی و بنگاههای صنعتی به همکاری پژوهشی میبردند و شرکتها، دولتی و خصوصی در جریان تصمیمات اداری و تولیدی خود اغلب به مشورت با انستیتوهای دانشگاهها می‌شتابند. بسیاری از دانشگاهیان پایبندی تدریس رشته خود صاحب مشاغل تولیدی هستند.

دانشجویان دوران کارآموزی خود را در کارخانه‌ها میگذرانند. نمایندگان صنایع گوناگون به تدریس در دانشگاه دعوت میشوند. برنامه تحصیلی و پژوهشی هر چه بیشتر با همکاری اربابان صنایع تدوین میگردد و پاسخگوی نیازمندیهای شرکتها، انحصاری است. نمایندگان صنایع و دانشگاهها در کنفرانسهای متعدد به تبادل نظر و تجربه می‌پردازند.

بدینسان، دانشگاهها بیش از پیش به جزئی از سیستم تولید سرمایه داری تبدیل میشوند. در اینجا باید یادآور گشت که پیوند آموزش، دانش و تولید فرآیندی بس پیچیده و متضاد است. این

تضاد ره آورد گریز ناپذیر شدید تناقضات اجتماعی و سرشت طبقاتی سیاست آموزشی فرمانروایان امریکا است. در این گستره، نظامی گرای صنعت نقش سهمگین بازی میکند.

پس از جنگ دوم جهانی، پژوهش دانشگاهی در مبد م افزایش یافته است. در سال ۱۹۴۵ دانشگاهها تنها ۱۰ میلیارد دلار (معادل ۷ درصد هزینه کل دانشگاهی) صرف پژوهش میکردند. این پیکره در سال ۱۹۷۲ بالغ بر ۸۳ میلیارد دلار (یعنی ۱۴ درصد هزینه کل دانشگاهی) بود. یکی از عوامل تحول نامبرده کمک مالی سخاوتمندانه دولت ایالات متحده است.

بیش از دو سوم مخارج تحقیق در آموزشگاههای عالی از بودجه دولت تأمین میگردد. ۲۸ درصد این هزینه را خود دانشگاهها متحمل میشوند و بقیه آنها بنیادهای صنعتی میپردازند.

اکنون ۳۵ پژوهشگاه دانشگاهی تحت قرارداد با دولت کار میکنند. برای نمونه میتوان از لاورنس راد بیسن لیبراتورری (Lawrence Radiation Laboratory)، یکی از انستیتوهای دانشگاه کالیفرنیا، نام برد که به پژوهش پیمانی برای "کمیسون انرژی هسته ای" مشغول است. شماره کارمندان این مؤسسه متجاوز از ۸۰۰۰ و بودجه سالیانه آن بالغ بر ۱۵۰ میلیون دلار است. رشته های تحقیقی انستیتوی لاورنس فیزیک، شیمی، زیست شناسی، پزشکی، انرژی و جنگ ابراز-های هسته ای را در بر میگیرد.

همکاری نزدیک دولت با دانشگاهها در گستره پژوهش علمی دارای فوایدی برای هردو طرف است. دولت از تحقیق دانشگاهها سود میبرد و دانشگاهها از کمک مالی دولت از سوی دیگر ایمن همکاری برای دانشگاهها جنبه های منفی مهمی را در بردارد. از آن جمله دانشگاهها مجبورند که بسبب اختصاص بخش عمده برنامه پژوهشی به مقاصد نظامی، به محدودیت های گوناگون در زمینه آزادی آکادمیک تن در دهند. جالب است که برخی از دانشگاهها آشکارا از پژوهش نظامی خود - داری مهورزند و از شعارهای صلح دوستانه پشتیبانی میکنند. برای نمونه، انستیتوی تکنولوژی ماساچوست (Massachusetts Institute of Technology) در سال ۱۹۷۰ تصمیم گرفت که از همکاری با آزمایشگاهی که موشک های پوسایدون (Posaidon) را برای زیر دریایی های اتمیک میساخت، ابا ورزد. (در این آزمایشگاه بیش از ۲۰۰۰ نفر بکار تحقیق مشغولند و بودجه سالیانه آن متجاوز از ۵۰ میلیون دلار است). در آن هنگام کمیسون مالی مجلس نمایندگان امریکا نگرانی خود را از "نامطمئن بودن" برخی از پژوهشگاهها اعلام داشت و تصمیم گرفت که برخی از پروژه های نظامی را از دانشگاهها به مؤسسات دولتی انتقال دهد.

قرارداد های پژوهشی دولت به دو گونه است:

- ۱- قرارداد هایی که میان مؤسسات دولتی و دانشگاه بسته میشود؛
- ۲- کنتراست های شخصی با دانشگاهیان.

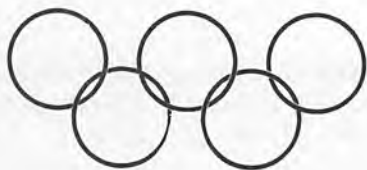
در اواسط سالهای ۶۰ سه چهارم قرارداد های دولت با دانشگاهیان بود. چنانکه از محتوی یکی از اسناد "اداره بودجه" برمی آید، دانشمندان کنتراست های شخصی را به قرارداد های نوع نخست ترجیح میدهند. باینصه بیشتر قرارداد های پژوهشی در سالهای اخیر از نوع نخست بوده است و انتظار میرود که این گرایش در دوران آینده نیز ادامه یابد.

یکی از عواقب منفی همکاری پژوهشی، وابستگی هرچه بیشتر دانشگاهها به بودجه سالانه ادارات دولتی است. در پایان سالهای ۶۰ بحران مالی و اقتصادی، بسیاری از ایمن ادارات را به تحدید مصارف پژوهشی واداشت. نتیجه آن بود که مخارج دانشگاهی در بودجه دولت از سال ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۰ بمیزان ۱۱ درصد کاهش یافت.

بنابه عقیده کارشناسان ، سیستم پیمان‌نامه‌برده در ارای این زبان نیز هست که به تحول
نامه‌سان دانشگاه‌های انجامد* برای نمونه در سال ۱۹۷۰ از ۵۸۵ دانشگاه و کالج ، که از کمک
مالی دولت بهره مند میشدند ، ۱۰ دانشگاه بیش از پنجاه درصد این کمک‌رادیافت داشتند* آمار
سالهای گذشته نشان میدهد که از یکسو پژوهش تئوریک در دانشگاه‌ها اهمیت روز افزون می یابد و
از سوی دیگر تحقیق علمی و تجربی رو به کاهش میگردد* در ۲۰ سال گذشته هزینه پژوهش‌های
تئوریک از ۵۰ به ۸۰ درصد افزایش یافته است* تقسیم بودجه پژوهش دانشگاهی بقرارزیرین است:
پزشکی و زیست‌شناسی ۴۷ درصد ، دیگر علوم طبیعی ۲۰ درصد ، تکنولوژی ۱۳ درصد ،
اقتصاد ۱۰ درصد ، ریاضیات ۳ درصد ، روانشناسی ۳ درصد ، رشته‌های دیگر ۴ درصد*
با افزایش مخارج پژوهشی ، دانشگاه‌ها هرچه بیشتر به جزئی از سیستم تولید اجتماع‌ی
سرمایه داری بدل میشوند* آنها در واقع هم اکنون از بسیاری از ویژگی‌های بنگاه‌های سرمایه داری
برخوردارند* هدف دانشگاه‌ها نیز مانند شرکت‌های سرمایه داری سوداندوزی و سودافزایی است*
سرمایه و سود سالانه برخی از دانشگاه‌ها از سرمایه و سود بسیاری از بنگاه‌های سرمایه‌داری
تجاوز میکند* برای نمونه ، سرمایه " دانشگاه هاروارد Harvard " در سال ۱۹۷۱ یک میلیارد
دلار و سرمایه " دانشگاه ییل Yale " نیم میلیارد دلار بود* بودجه سالانه آنها بترتیب ۳۰۰ و
۱۳۰ میلیون دلار بوده است* انجمن‌های " هیئت امنای " دانشگاه‌ها نیز معمولاً صاحبان صنایع ،
وکلای دادگستری و سیاستمداران بازنشسته هستند*
بنابراین دانشگاه‌ها ، بخلاف ادعای اولیای آموزشی ، " مؤسسات سودنااندوز " نیستند و در
غارت سرمایه داری شرکت فعال میورزند* درست است که بموجب قانون ۱۵ تا ۲۰ درصد سود
دانشگاه‌ها باید به ترویج آموزش و دانش اختصاص یابد ، لکن نباید فراموش کرد که سرچشمه این
سود نیز ، استثمار سرمایه داری است*
بسختن دیگر دانشگاه‌های ایالات متحده آمریکا از یکسو در خدمت سرمایه داری انحصاری
دولتی قرار دارند و از سوی دیگر خود به یک مؤسسه سرمایه داری تبدیل شده‌اند*

اقتباس از : پرتو





هیاهوی بسیار برای خود

ازد یماه سال ۱۳۴۹ که با " صلاحدید شاه " نماینده ایران در کنفرانس بانکوک ، آمادگی کشور خود را بعنوان میزبان هفتمین دوره بازیهای آسیائی اعلام کرد ، تهران باجوش و خروش فراوان ، همراه با یک جنجال وسیع تبلیغاتی خود را برای استقبال از ورزشکاران آسیائی آماده میکند . هفتمین دوره بازیهای آسیائی روز دهم شهریور در تهران گشایش می یابد . در این دوره قرار است ۲۱ کشور آسیائی با ۲۰۰۰ ورزشکار در ۱۶ رشته ورزشی شرکت کنند .

در کنفرانس بانکوک ، آنچه تهران را سراسیمه به قبول میزبانی پرخرج بازیهای آسیائی واداشت قبل از هر چیز استفاده از امکانات تبلیغاتی این بازیها بسود دیکتاتوری سلطنتی حاکم بود ، که در بار پهلوی همیشه در حسابهای خود به آن اهمیت درجه اول میدهد . در آنوقت این واقعیت حتی از نظر بسیاری از روزنامه نگاران آسیائی پنهان نماند . " ورزش نو " چاپ توکیو نوشت :

" با قبول میزبانی پرخرج بازیهای آسیائی ، ایران میدان تبلیغاتی تازه ای برای خود میگذاید . نیازی به گفتن این حقیقت نیست که امکانات ورزشی ایران بسیار ناچیز است . ورزش در این کشور جز کشتی باستانی گسترشی ندارد . بالینحال ایران قبول کرده است حداقل شرایط را برای برگزاری این بازیها فراهم سازد . امید ما اینست که ایران هم شرایط برگزاری بازیهای آسیائی را فراهم کند وهم به هدف اصلی خویش — شناساندن خود به ورزشکاران آسیائی — نائل آید "

این تمایل به " تبلیغ برای خود " در وجود شاه و رژیم او عمیقا ریشه دوانده است . سالها پیش والتر لیپمن روزنامه نگار معروف امریکائی در آستانه سفرشاه به امریکانوشته :

" شاه ایران شیفته خویش است . او دوست دارد نامش همیشه بر زبان باشد . این خود ستائی از درون تاریخ شاهنشاهی ایران سرچشمه میگیرد . شاه ایران به شیوه بازرگانان می اندیشد که تبلیغات همیشه تعیین کننده است رژیم کنونی ایران از هر وسیله ای برای تبلیغ بسود خود استفاده میکند . "

برگزاری هفتمین دوره بازیهای آسیائی در تهران باید به این هدف کک کند . پیام شاهپور غلامرضا بعنوان رئیس فدراسیون بازیهای آسیائی ، مصاحبه های پی در پی سرپرست سازمان تربیت بدنی و پیشاهنگی ایران ، که بویژه هر بار تاکید میکند : " چهارصد روزنامه نگار شرکت کننده در این بازیها عظمت کنونی ایران و دستاوردهای انقلاب شاهنشاه را ترسیم خواهند کرد . . . " ، جنجال پرخرج تبلیغاتی دولت پیرامون بازیهای آسیائی در تهران ، کوهی مجله و روزنامه که به دهها زبان سیاه

شده است، فعالیت وسیعی که سفارتخانه های ایران در همه کشورهای آسیای شرق کرده اند، همه در جهت و برای دستیابی به این هدف انجام میگردد.

ورزش ایران در همه ابعاد آن محدود و عقب مانده است. حتی در تهران مراکز و وسائل ورزشی به اندازه کافی وجود ندارند، چه رسد به شهرستانها. در روستاها چه بسا ایند کسانی که هنوز حتی نام ورزش را شنیده اند. تعداد باشگاههای ورزشی تهران از شمارش انگشتان دست تجاوز نمیکند. در دو مجتمع کوچک و ناقص ورزشی پایتخت بزحمت بین ۱۰۰ تا ۱۵۰ ورزشکارترین میکنند. هیچ جا شرایط و وسیله کافی برای ورزش وجود ندارد. این حقایق راحتی روزنامه های دولتی هم مینویسند. با اینحال دولت برای برگزاری بازیهای آسیائی در تهران يك میلیارد تومان بودجه اختصاص داده است (۱). روزنامه "تایم" چاپ هند وستان در ستون ورزشی خود مینویسد:

" برای ساختن دهکده بازیهای آسیائی در تهران پول بسیار هنگفتی خرج شده است. دیدن این دهکده مجلل انسان را هم متعجب و هم خشمگین میسازد. بنظر میرسد دولت ایران خواسته است با زرق و برق و پرفی که در بنای این دهکده بکار برده است، ورزشکاران کشورهای فقیر آسیائی را مجذوب خود سازد. در حالیکه واقعیت زندگی مردم این کشور و بویژه ورزش ناگسترده و فقیر آن بر هیچکس پنهان نیست. آیا بهتر نبود بودجه هنگفت این دهکده، که با احتمال زیاد بعد از پایان بازیهای آسیائی معلوم نیست چه سرنوشتی پیدا خواهد کرد، صرف بهبود ورزش ایران و ایجاد تاسیسات جدید ورزشی حد اقل در همین تهران میشد؟ "

ولی برای شاه و رژیم او مهم نیست ورزش ایران در چه موقعیتی است و میدان برد آن تاچه حد است. برای او حتی مهم نیست ورزشکار ایرانی در مقابله با رقیب های ورزشی خود چه خواهد کرد. همینکه "سرود شاهنشاهی" نواخته شود و چند عکسی از او با چند خطی تعریف جائی منعکس گردد، کافی است. برای شاه چه کاری بهتر از این که با استفاده از درآمد کشور و مالیات سنگینی که مردم میپردازند، با استفاده از هروسيله ای، بهر بهانه و بهر قیمت بر طبل تبلیغاتی "تجلیل از خود و رژیم خویش بکوبد. اورا چه باک که بعد از دو سال هنوز بودجه سی هزار تومانی ورزش ساوه پرداخت نشده است، تنها میدان ورزشی ماکو نیمه تمام مانده است و در میاندواب، دشت گرگان، در نهر و نوشهر، در دهها شهر و روستای کشور حتی يك تشك ارزان قیمت کشتی برای مشتاقان این ورزش وجود ندارد. دولت ایران برای تبلیغ در باره خود بودجه سنگینی اختصاص داده است. با این بودجه ها است که خیمه شب بازی زشت "تاجگذاری" برپا میشود، با این گنج بی رنج است که سیرک مضحک و پر خراج "۲۵۰۰ سالگی سلطنت" در تخت جمشید برپا می افتد. با این پولهاست که روزنامه ها، رادیو تلویزیون دولتی شب و روز با تبلیغ بیارامون "عقل و درایت شاه" مردم را عذاب میدهند، با این پولهاست که در خارج بوابستان مطبوعاتی بارشوه دادن به روزنامه های غریب "عکس و تفصیلات" شاه و خانواده او را بچاپ می رسانند، با این پولهاست که روزنامه نگاران خارجی ساکنان دائمی اطرافهای گران قیمت هتل هیلتون در تهران هستند. با صرف بی دریغ این پولهاست که با "صلاحیت" شاه "ایران بمنظور" تبلیغ برای خود "مخارج هنگفت بازیهای آسیائی را بعهده میگردد حتی پافراستر می نهد و بی پروا خود را نامزد برگزاری المپیک ۱۹۸۰ اعلام میکند. مجله فردوسی (۱۶ مهرماه ۱۳۵۲) نوشت:

"خبرنامزدی ایران بعنوان میزبان المپیک ۱۹۸۰ همه جا با تعجب و استفهام رو برو گردید. این سؤال که مسئولان ورزش کشور چگونه حاضر شده اند چنین ریسک بزرگی

بکنند و خود را نامزد انجام این بازیها بنمایند همه جا مطرح است. وضع ورزش ما هیچ خوب نیست. همه چیز نشان میدهد هیچ گامی در جهت رفع نابسامانیهای آن برداشته نمیشود. مسئله رکود ورزش تنها به شهرستانها ختم نمیشود، بلکه پایتخت هم با تمام مظاهر فریبند هاشرد چارهمین وضع است. آنچه امروز بعنوان تاسیسات ورزشی در رهنه کشور داریم و آنچه در گذر شده بساختن آن تظاهر شده است آنچنان نیست که توقع نسل جوان را برآورد. روزگاری شاگردان مدرسه و علاقمندان به ورزش در اطراف تهران زمینهای را برای فوتبال تمیز کردند. بودند. این زمینها امروز بساختمان تبدیل شده است و دیگر فاصله های نزدیک کمتر میدان بی رویکی برای ورزش آنها پیدا میشود. وضع باشگاههای ورزشی ما خوب نیست. شرایط باشگاهها نامناسب و نامساعد است. قلمرو فعالیت آنها محدود است و یاد اکثر مدیران باشگاهها از آمدن معین صندوق باشگاه بالاتر نمیرود. فدراسیونها به قلاع تنگ و تاریک میمانند که در آنها باد شواری باز نمیشود. درد اخلافدراسیونها هیچ کاری، آنطور که باید و شاید پیش نمیرود. کارگردانهای آنها از رئیس تا مقامات پایینتر، به عنوان دلخوشند، به مزد ناچیزی که میبرند. ورزش در مدارس و دانشگاهها نیز جز پنجم در رتبه است. در مدارس کشور اسمی از ورزش نیست. این تهران است. وضع در شهرستانها هزار بار بدتر است. با وجود این حقیقت ما چه بی باک خود را نامزد انجام بازیهای المپیک ۱۹۸۰ میکنیم. (۲)

هزینه بازیهای آسیایی در تهران بیش از یک میلیارد تومان برآورد شد. این پول، که سه پهبند حجت کاشانی سرپرست سازمان تربیت بدنی بود به غیب میاندازد که "همه آن خرج عظمت و سربلندی ایران میشود"، از کیمه شاه پرداخت نشد. این پول نیم بیشتری از بودجه ایست که باید طی برنامه پنججصرف ایجاد مراکز ورزشی و بهبود وضع ورزش بویژه در شهرستانها گردد. حال دولت "باصلاحید شاه" چهار سال قبل از پایان برنامه پنجم بلاگشادهستی آنرا خرج تبلیغ برای رژیم شاه و دربار پهلوی میکند. در شهرهای ما هم مسائل گروههای ورزشکاران آسیایی به تهران خواهند آمد. شاید اتاقهای مجلد در هک بازیهای آسیایی و هدایایی که برای هر یک از آنها تهیه شده است، خیابانهای شمالی شهر تهران و زورق و برق فروشکانهای آن چشم بعضی از آنها را بگیرد. ولی سرنوشت تلخ مردم فقیر حاکم بر کشور، سیستم پلیسی و موقعیت ناهنجار ورزش ایران را چگونه میتوان پنهان داشت؟ تبلیغات اگر هسته ای از حقیقت در برنداشته باشد، تاثیر نمیبخشد، سهل است، گردانندگان آنرا رسوا میکنند. تبلیغات دولت ایران سراپا جعل است. این تبلیغات بر پایه خود ستایی و ورازشرم و تجلیل و قیاحتها از رژیم شاه نهاد شده است و درست بهمین علت نه فقط چهره کریم دیکتاتوری سلطنتی حاکم بر کشور را نمی آید، بلکه آنرا بشدت رسوا میکند.

رژیم شاه با قبول مخارج سنگین بازیهای آسیایی و در برنامه آن براه انداختن هیاهوی تبلیغاتی برای خود، میخواهد چشم انداز دیگری از ایران، مبین مصیبت دیده ما و پیکار در رخسان مردم آن برای رهایی، در برابر میلیونها نفر مردم آسیا و بویژه جوانان پرشور این قاره بگشاید. ولی این تصویر باطل است. واقعیت ایران را با هیچ جنجال تبلیغاتی نمیتوان پنهان داشت و از همستگی مردم آسیا با جوانان و مردم کشورمان نمیتوان جلوگیری کرد.

بهار

(۱) ندای ایران نوین، ۱۲ شهریور ۱۳۵۲

(۲) دولت ایران چند روز بعد از اعلام آمادگی خود برای برگزاری المپیک ۸۸ در تهران، نامزدی خود را پس گرفت، ولی روزنامه آیندگان در شماره ۱۶ بهمن ماه ۱۳۵۲ خود نوشت: "ایران بار دیگر بطور جدی آمادگی تهران را برای میزبانی بازیهای المپیک ۱۹۸۰ پیش کشیده است." در همین شماره آیندگان اطلاع داد که "دولت برای برگزاری بازیهای آسیایی تاکنون بالغ بر ۲۰ میلیون دلار (یک میلیارد و ۴۰۰ میلیون تومان) خرج کرده است."

مائوئیست‌ها از تظاهرات دانشجویان ایرانی بمنفع مبارزان ظفار جلوگیری می‌کنند

دستی مینویسد :

" از طرف دانشجویان آزاد یخواه ایرانی مقیم مونیخ قرار بود تظاهراتی برای پشتیبانی از مبارزان ظفار در محل Münchner Freiheit برگزار گردد. ولی وقتی دانشجویان ایرانی به محل رفتند، کارداران انجمن دانشجویان ایرانی در مونیخ به آنها گفتند که این تظاهرات غیرقانونی است. در نتیجه تظاهرات برگزار نشد.

علت این جریان در جلسه ۱۱ ماه مه ۱۹۷۴ انجمن دانشجویان ایرانی در مونیخ فاش شد. کارداران انجمن توضیح دادند که قرار بود اجازه این تظاهرات از طرف سازمان مائوئیست آلمانی از پلیس گرفته شود. ولی وقتی که دانشجویان ایرانی در محل حاضر شده اند یکی از اعضا این سازمان مائوئیستی به محل آمده و به کارداران انجمن گفته است که چون ما وقت نکردیم نتوانستیم از پلیس برای این تظاهرات اجازه بگیریم. یکی از مائوئیست‌های ایرانی - از هواداران سازمان "توفان" - در توجیه عمل مائوئیست‌های آلمانی گفت که "ما نباید از این سازمان‌های سیاسی توقع داشته باشیم کارهای خود را رها کنند و به مسائل ما برسند." بقیه هم سکوت کردند.

بدینسان به آن بهانه و این توجیه، مائوئیست‌های آلمانی و مائوئیست‌های توفان از تظاهرات دانشجویان ایرانی بمنفع مبارزان ظفار جلوگیری کردند.

ولسی دانشجویان مبارز ایرانی هم علت آن خرابکاری مائوئیست‌های آلمانی و هم دلیل این توجیه و شرکت در خرابکاری مائوئیست‌های توفان را امید انند. مگر نه اینست که وزیر خارجه چین هنگام اقامت در تهران رسماً از سیاست رژیم شاه در خلیج فارس و در نتیجه از تجاوز ارتش ایران به عمان برای سرکوب جنبش آزاد بیخس ظفار پشتیبانی کرد؟ در این صورت چگونه ممکن است که مائوئیست‌های ایرانی و آلمانی با سیاست اربابان خود در یکن به مخالفت برخیزند؟

این واقعه ظاهراً کوچک بار دیگر نشان داد که چگونه مائوئیست‌ها - چه آنها که در پکن نشسته اند چه آنها که بنام ایرانی و آلمانی و غیره سیاست مائوئیستی یکن را اجرا می‌کنند - علیرغم حرف‌ها و شعارهای فریبنده خود، عملاً همکار امپریالیسم و ارتجاع اند. آیا موقع آن نرسیده است که آنها که از روی حسن نیت فریب حرف‌ها و شعارهای فریبنده مائوئیست‌ها را خورده اند، چهره دروغین و رباکار مائوئیست‌ها را بشناسند؟"

به يك لبخند می ارزد

غریق و پلیس

مردی به رودخانه افتاد. فریاد برآورد:

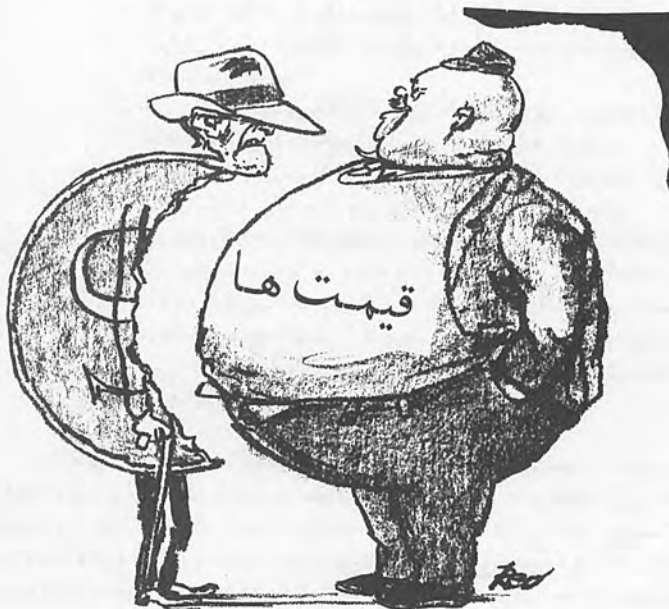
” کمک کنید ، کمک کنید ! ”

ولی کسی به نجاتش نشتافت. چون موقعیت را
خترناک دید ، حيله ای به خاطرش رسید. فریاد

زد:

” مرگ بر استبداد ، زنده باد آزادی ! ”

ناگهان ما مورین پلیس ساحل رودخانه راسیاه
کردند ، مرد را از آب گرفتند و به زندان بردند !



پاسخ میدهد

يك دوست دانشجوی افغانی ضمن نامه ای " تشریح مفصل ارزش اضافی و نیز از بین رفتن طبقات در کمونیسم از نظر تفاوت میان کسانی که کارجسی و فکری میکنند و یا میان کارگرو کارفرما " را از ما خواسته است *

چون تشریح مفصل این مسائل بسیار مهم از امکانات محدود "پیکار" خارج است ، فقط به توضیح مختصری اکتفا میکنیم و دوست افغانی را به مطالعه آثار کلاسیک مارکسیستی ، از جمله " کاپیتال " ، که جلد اول آن به فارسی انتشار یافته است ، دعوت میکنیم *

الف) درباره ارزش اضافی * سرمایه دار با خرید نیروی کار ، کارگر را بفتح خود به کار وامیدارد * این کار به دو بخش تقسیم میشود :

۱- کار لازم ، یعنی ساعاتی که کارگر برای جبران نیروی کار خود و تا " مین معاش " خانواده خود ، که برای سرمایه داران بمعنای تولید نسل جدید کارگران است ، کار میکند * محصولی که در این مدت تولید میشود ، محصول لازم نامیده میشود *

۲- کار اضافی ، یعنی ساعاتی که کارگر بطور رایگان برای سرمایه دار کار میکند * در این مدت محصول یا ارزش اضافی تولید میشود *

به این ترتیب ارزش اضافی ، آن ارزشی است که کارگر بیش از ارزش نیروی کار خود تولید میکند و بوسیله سرمایه دار تصاحب میشود *

ب) در مورد از بین رفتن طبقات در جامعه کمونیستی ، بدو به این مطلب اشاره میکنیم که در نامه دوست ما این مسئله بنحو درستی مطرح نشده است * زیرا ، اولا کسانی که کار فکری انجام میدهند ، طبقه خاصی را تشکیل نمیدهند ، ثانیا در جامعه سوسیالیستی " کارفرما " وجود ندارد تا در مرحله کمونیسم تفاوت میان کارگر و کارفرما از بین برود * پس از این تذکره ماتی به اصل مطلب میپردازیم *

چنانکه میدانیم در جامعه سوسیالیستی (مرحله اول جامعه کمونیستی) طبقات استثمارکننده وجود ندارند * ولی در این جامعه دو طبقه زحمتکش ، یعنی طبقه کارگر و طبقه دهقان کلهخوژی وجود دارد * در جامعه سوسیالیستی میان طبقه کارگر و طبقه روستاییان کلهخوژی از لحاظ وضع اجتماعی و مناسبات تولیدی تفاوت های معینی وجود دارد ، که ناشی از وجود دو نوع مالکیت سوسیالیستی ، یعنی مالکیت دولتی و مالکیت کلهخوژی است * باید یاد آمدن

تدریجی مالکیت کمونیستی ، که شامل تمام جامعه خواهد بود ، این تفاوت اساسی میان طبقه کارگر و طبقه روستائیان کلهخوزی از میان خواهد رفت . باد نظر گرفتن این واقعیت که سطح بسیار عالی فرهنگ و تکنیک در جامعه کمونیستی شامل روستاهان نیز خواهد شد ، تفاوت موجود میان شهر و روستا نیز بتدریج از میان خواهد رفت .

در جامعه سوسیالیستی ، علاوه بر طبقه ذکر شده ، قشر معین اجتماعی ، یعنی روشنفکران سوسیالیستی نیز وجود دارد ، که مظهر کار فکری است . با آنکه در جامعه سوسیالیستی تضاد میان کار فکری و کار جسمی از میان میرود ، ولی تفاوت های معینی میان آنها وجود دارد . در جامعه کمونیستی همراه با تکامل علم و فن و بخرنج تر شدن تکنیک و نیز همراه با گسترش وسیعتر دانش و فرهنگ میان صاحبان کار جسمی ، چنان وضعی پیش خواهد آمد که از لحاظ بکار انداختن نیروی بدنی و نیروی تفکر ، تفاوتی میان کارکنان رشته های تولیدی باقی نخواهد ماند و در واقع کار فکری با کار جسمی تلفیق خواهد شد و روشنفکران ، بمثابه قشر معین اجتماعی ، از میان خواهند رفت .



پیکار و خوانندگان



دوست دانشجویی باامضا " ب . گواه "

درنامه اش به " پیکار " چنین مینویسد :

" رفقای عزیزهیئت تحریریه پیکار !

اینجانب مدت هشت سال است که عضو

کنفدراسیون هستم و تجارب تلخ فراوانی

کسب کرده ام که میل دارم آنرا بوسیله

شهادت را اختیار دانشجویان مبارز قرار دهم *

افرادی که بعنوان باصطلاح مخالفین رژیم دیکتاتوری شاه درد اخل کنفدراسیون به

خرابکاری مشغول بوده و هستند ، بویژه گردانندگان گروههای چپ رو و چپ نما ، که کارشان

پرووکاسیون و تحمیل سیاست ضد توده ای و ضد شوروی به کنفدراسیون بوده است ، به طـرق

گونگون با سازمان دوزخی اطلاعات و امنیت رابطه دارند . این خرابکاران آگاه گمراه کنندگان

افراد ناآگاه میباشند و بتدریج این گمراهان ناآگاه رابه گمراه کنندگان آگاه مبدل میسازند و از

آنها برفع سازمان امنیت استفاده میکنند . البته اکثر اینها هم دانشجو هستند که پابورس تحصیلی

از رژیم یا مبلغ مقرری برای ما * موریت خرابکاری خود از سفارت یا سازمان امنیت میگیرند . پیکار جعلی

را هم همین گردانندگان کنفدراسیون یعنی همکاران آگاه ساواک چاپ کرده بودند . ای—

خرابکاران و پرورکاتورها هنوز هم سرگرم اعمال خائنانه خود هستند . آنها دانشجویان تازه آمده

از ایران را با هر عقیده سیاسی و اجتماعی که دارند بد اخل کنفدراسیون میکشاند ، باتلیغات

نهان و آشکارا سم ضد توده ای و ضد شوروی به آنها تزریق نموده و بعد آگاهانه آنها را در خدمت

ارتجاع قرار میدهند . بطور خلاصه باید گفت که اکنون کنفدراسیون به يك سازمان کاملا ارتجاعی

تبدیل شده است . گروه چپ رو و چپ نما که رهبری کنفدراسیون را در دست گرفته اند مخالف

هر انقلابی راستین و حقیقت اندیش و حقیقت بین هستند . البته آنها در درجه اول مخالف

توده ای ها هستند ، ولی آنها با افراد صادق جبهه ملی و هر مبارز صادق دیگری هم مخالفند .

آنها اکثر ما و مویست هستند . ما و مویست ها آلت دست تبلیغات ضد کمونیستی رژیم های مختلف

کشورهای سرمایه داری میباشند و از شیوه های نادرست مبارزه آنها از طرف سازمان های

جاسوسی امپریالیست‌ها استفاده می‌شود. دور و بر یک یاد و ما عضو نیست را بیشتر از بیست عنصر پرووکاتور و خرابکار گرفته اند. بطور خلاصه باید گفت رل گرد اندگان کنفد راسیون پرووکاتوری است و آگاهانه برای رژیم ارتجاعی ایران کار میکنند. قبلا درد اخل آنها افراد ناآگاه بودند، ولی حالا آن‌ها از ناآگاهان سابق که درد اخل کنفد راسیون مانده اند آگاهانه با سازمان امنیت همکاری میکنند. البته افشاگری‌های رفقا در باره ماهیت ارتجاعی و رل ضد انقلابی کنفد راسیون برای شناساندن این شعبه غیرمستقیم سازمان امنیت به انتقال بیون راستین میهن ما قابل ملاحظه و مؤثر بوده است. ولی اینجانب معتقدم اقدامات پرده‌امنه و شدیدتری برای افشای این شبکه غیرمستقیم سازمان امنیت که اسم خود را کنفد راسیون نامیده است، بعمل آید.



آدرس حساب بانکی "پیکار"



Sweden
Stockholm
Stockholms Sparbank
N: 0 400 126 50
Dr. John Takman

Dr. Maria Albertini
Berlin
Deutsche
Außenhandelsbank A. G.
Konto-Nr. 9608-3131-0010

آدرس مکاتبه با "پیکار"



P. B. 49034
10028 Stockholm 49
Sweden

P E Y K A R
The Review of the Tudeh Party of Iran
for the Students

Druckerei " Salzland "
325 Stassfurt

Price in :

U.S.A.	00.30 dollar
France	1.50 franc
Bundesrepublik	1.00 Mark
Österreich	7.00 Schilling
Italia	160.00 Lire
All other countries	1 West German Mark
Annual Subscription	6 West German Mark or its equivalent

Vol. III, No.6

(4)

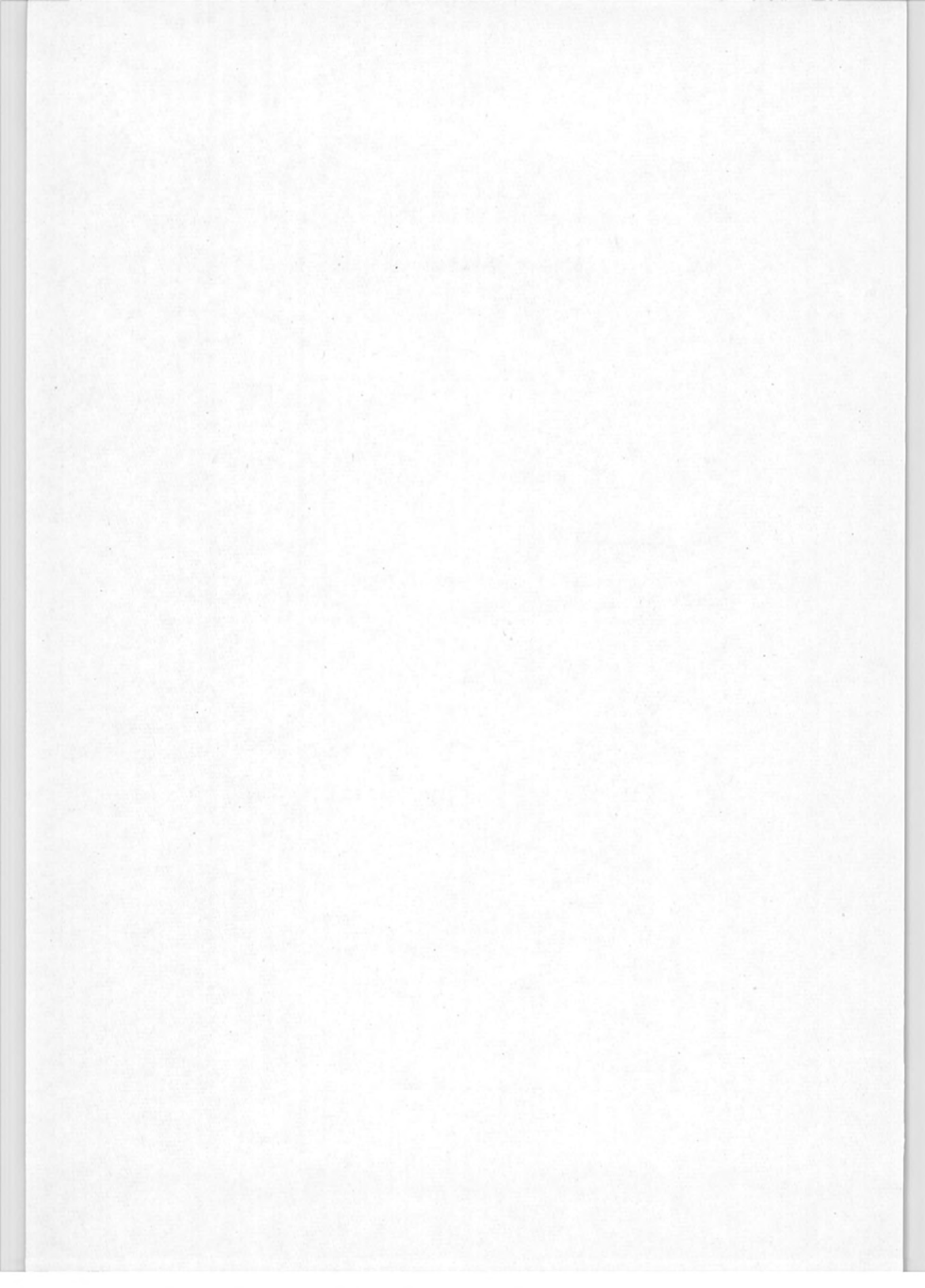
پیگار

نشریه حزب توده ایران برای دانشجویان

چاپخانه " زالتس لاند "

۳۲۵ شتاسفورت

بهادر ایران ۱۰ ریال



اتحاد ، مبارزه ، پیروزی